



START

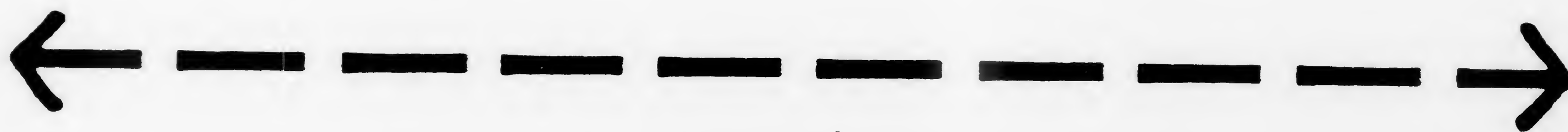


REEL 15



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 9:1



UCLA Reprographic Service



**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

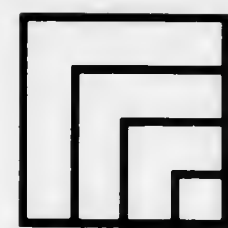
**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

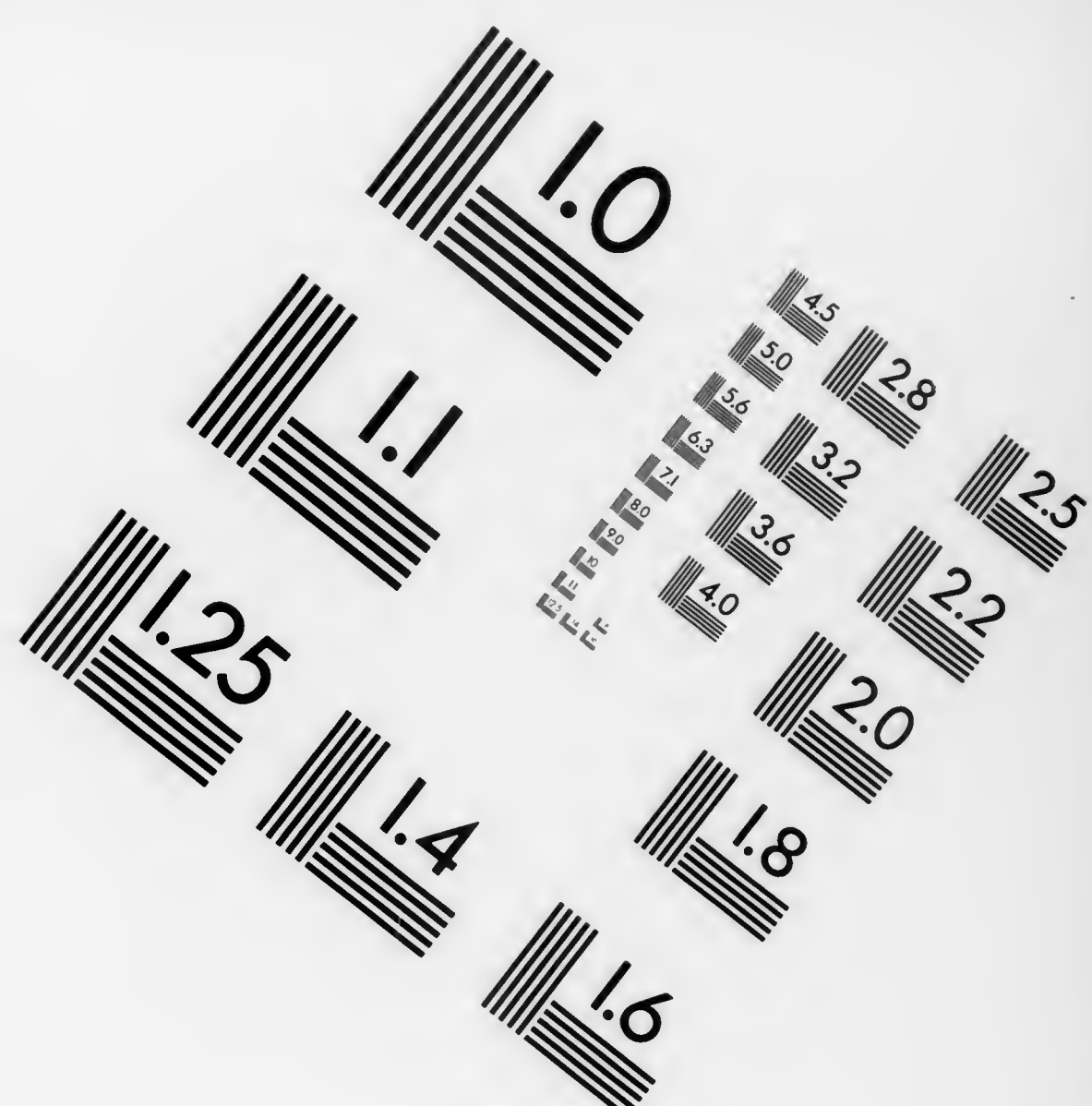
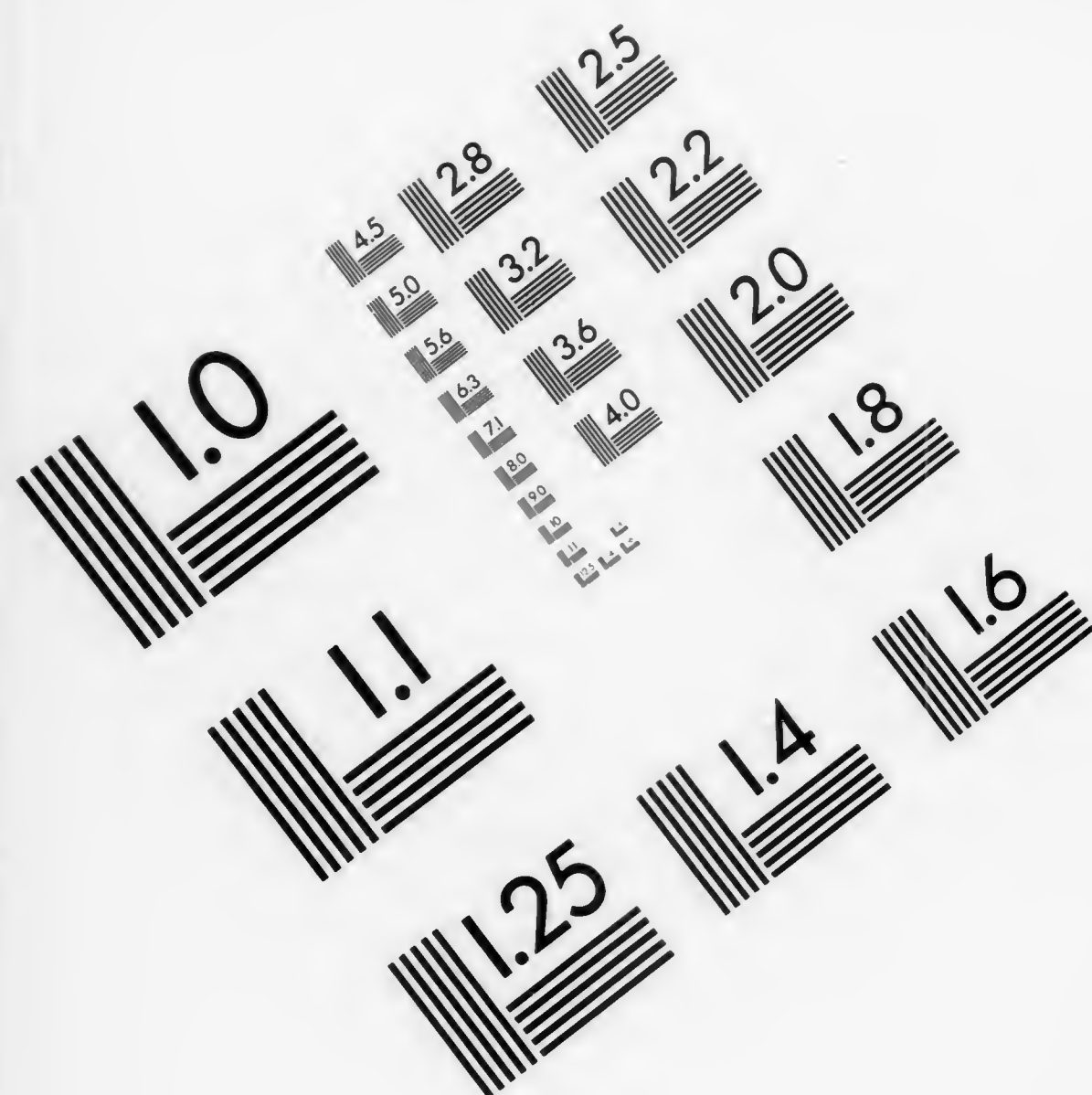


AIIM

Association for Information and Image Management

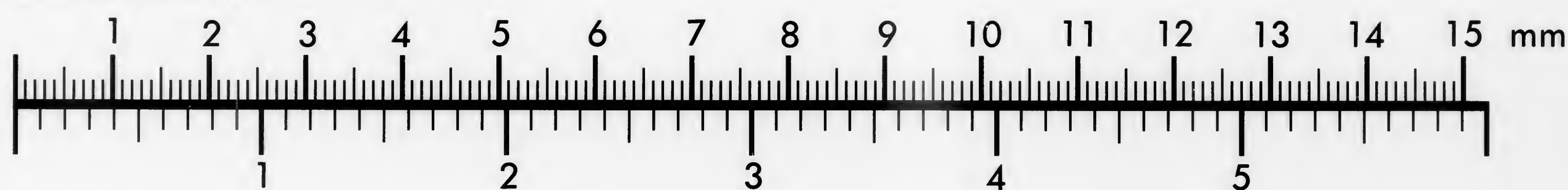
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

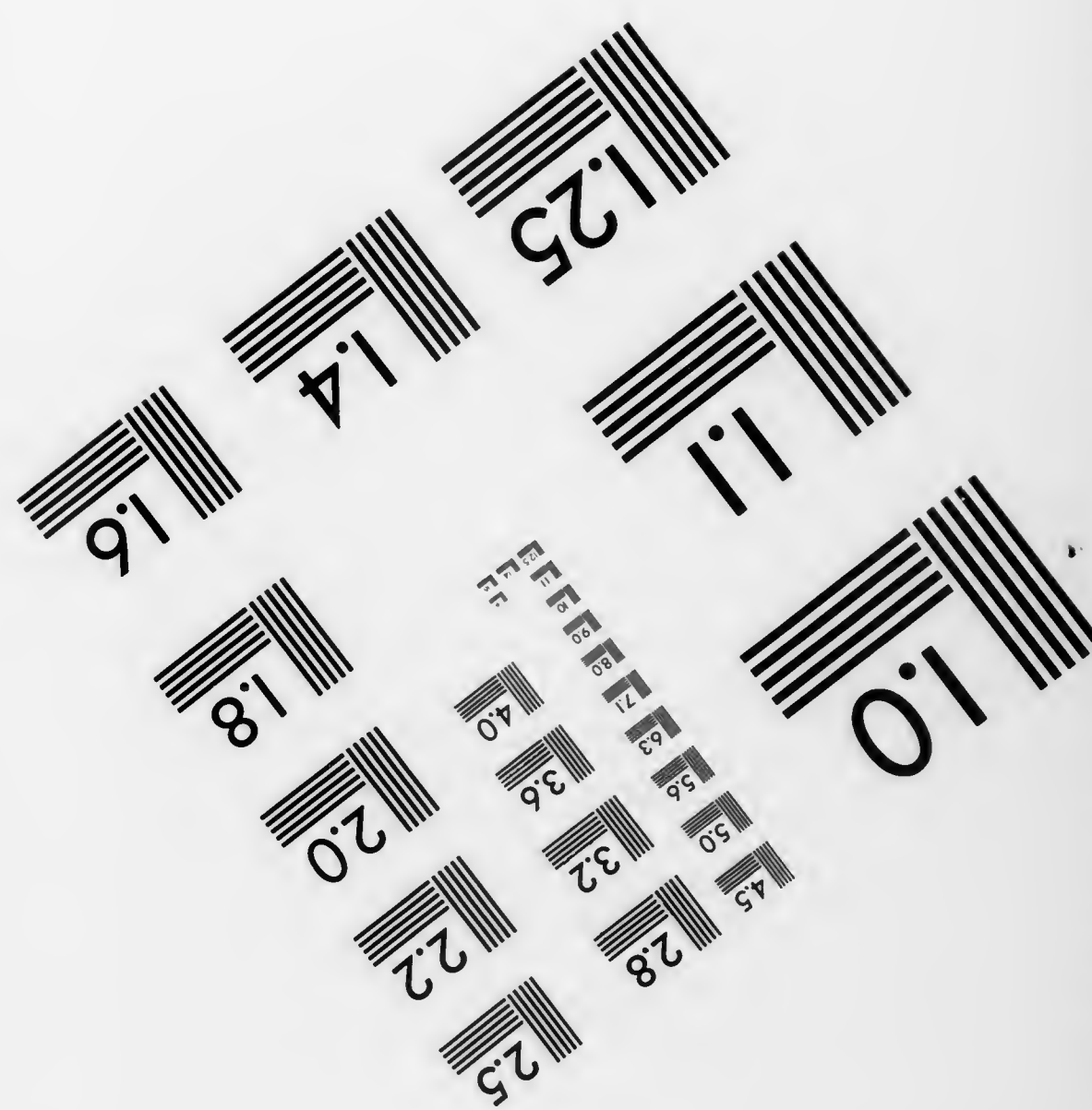
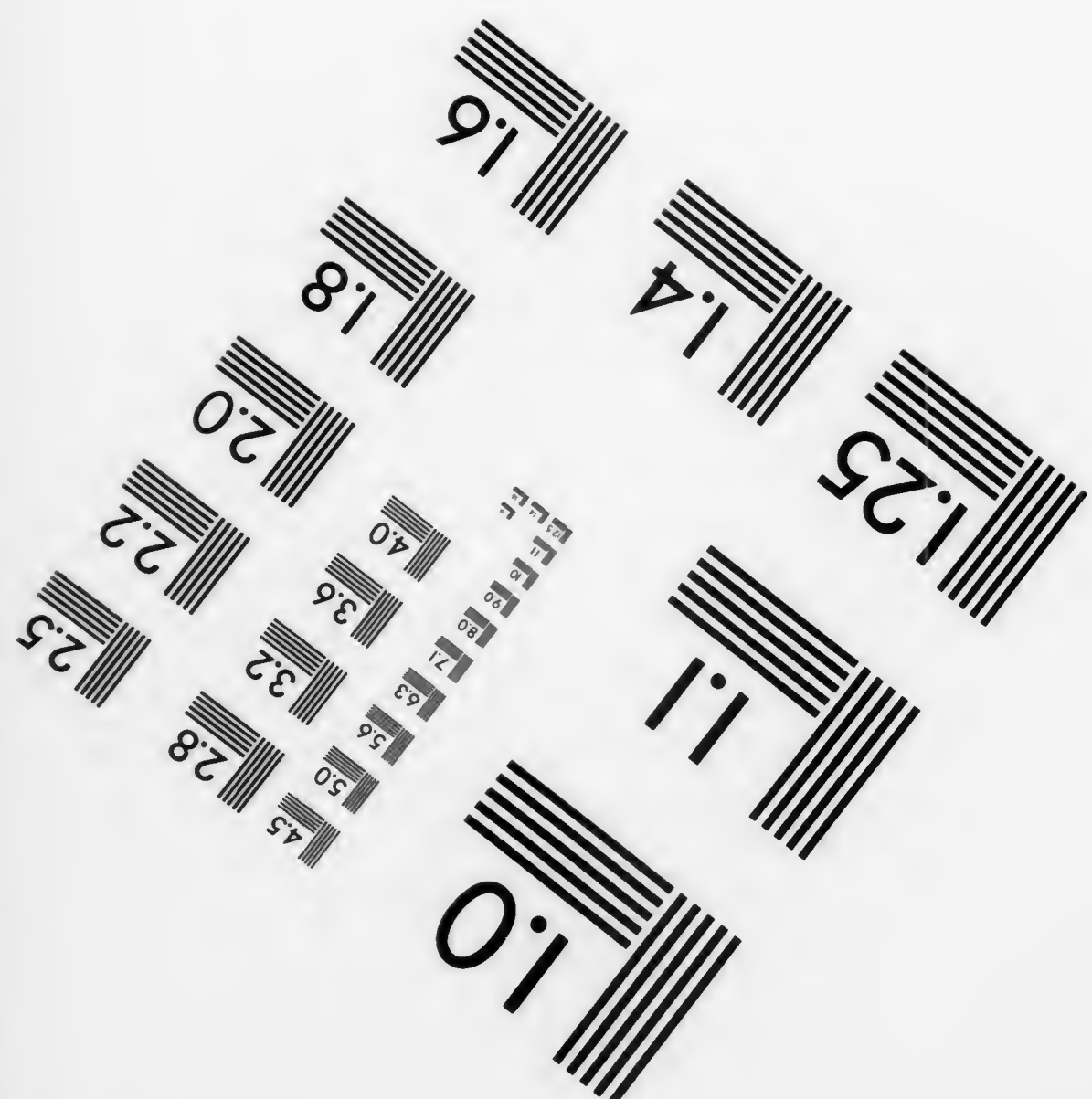
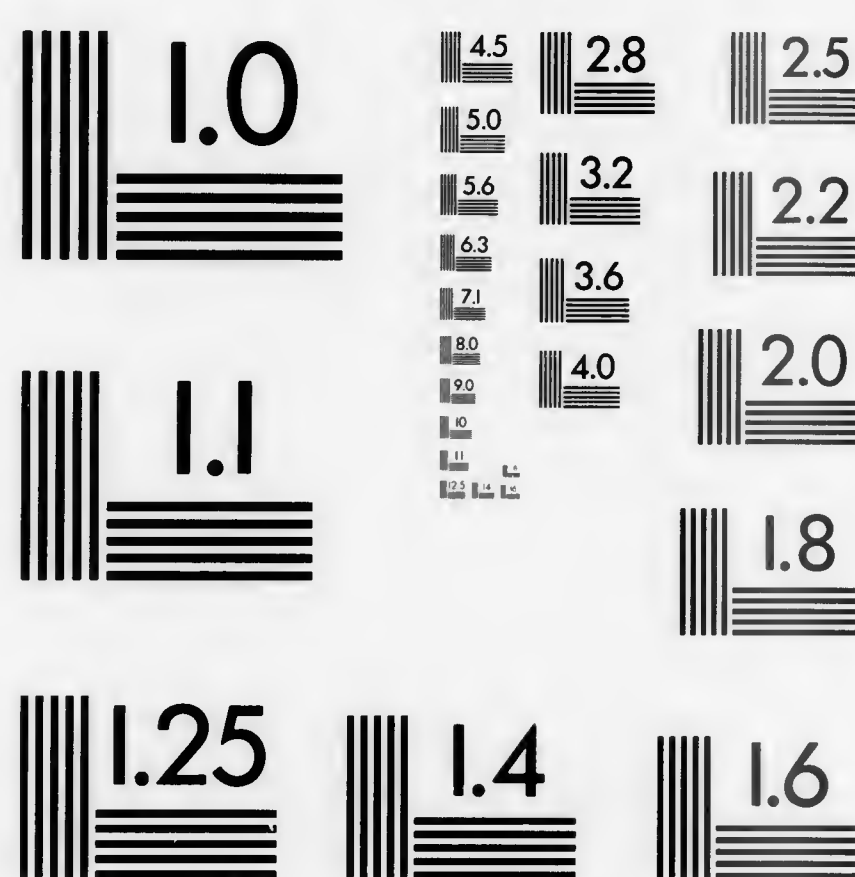


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 15

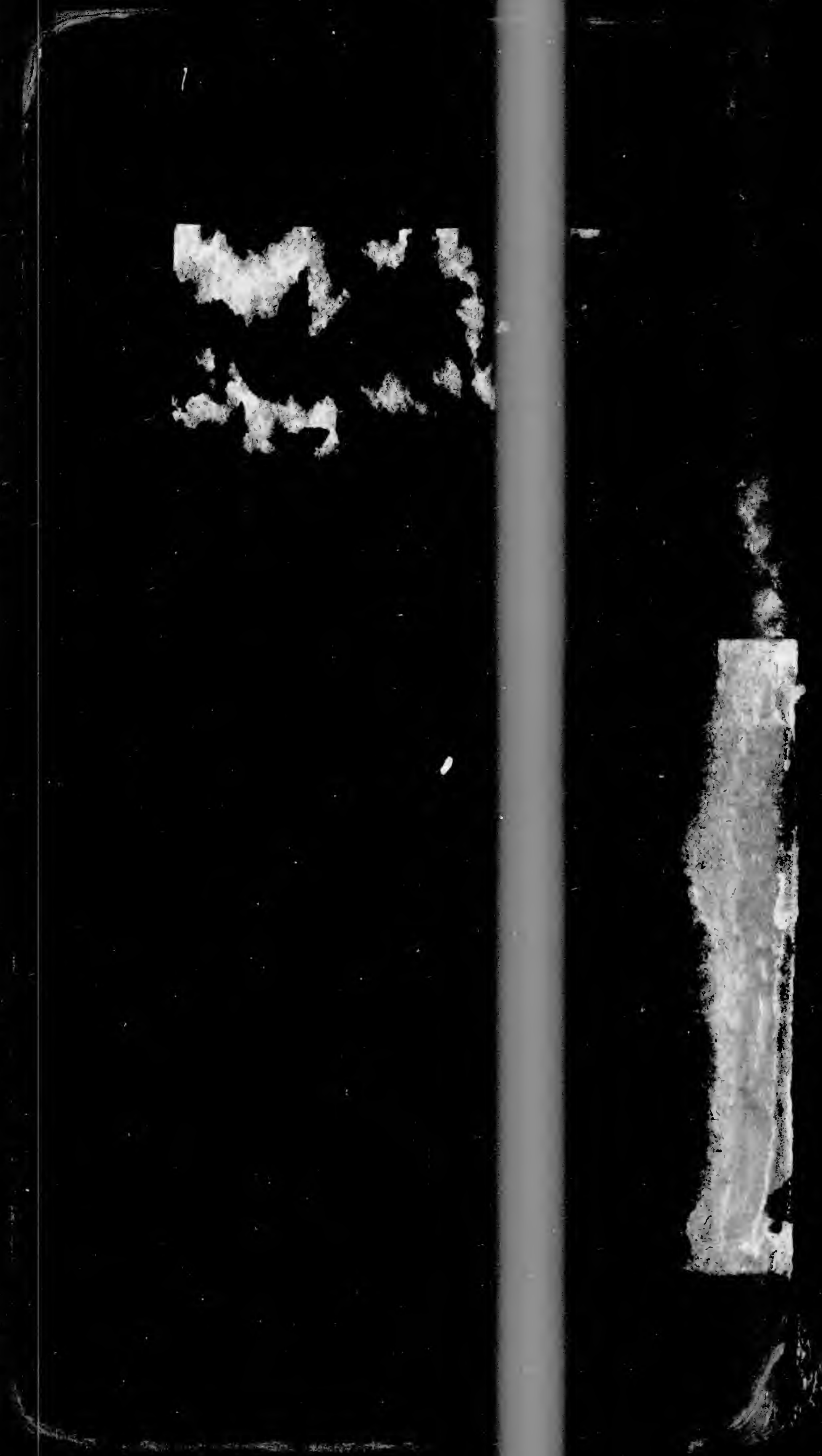
(Richter-Bernburg No. 35)

Author: **Manṣūr b. Moḥammad
b. Aḥmad b. Yūsuf
b. Faqīh Elyās**

Title: **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**

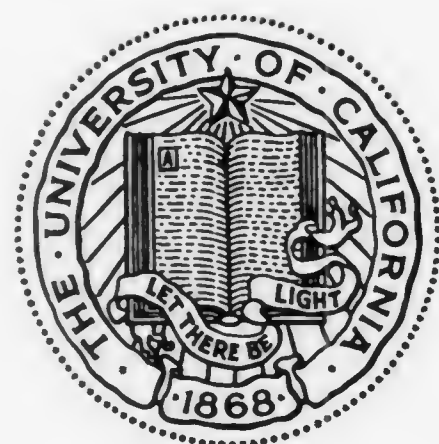
212 fols., 200 x 115 mm

Loose material filmed at end of manuscript



600/-

99.10
 99.00



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

Bot. garden Saginaw
18'5" 58

9191

۱۰

BLU-M

طیب مختصر

کالف

مردم خود را در فکر این ایستاد

مدرسہ عربیہ محمد بن احمد بن ریف ایسک سکرانہ

وزير سلطان زين الدين

هذا الكتاب من كتب طبعه في...



بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس و خالق را که خلقت انسان و یافتن ملک و بی نهایت
و حمد و ثنای بی عدد و نیکوای برادرش را که نعم و احسان او در حق
انسان بیرون از حد و بیان است و کلاه بر کمال قدرت او بطایع اصول
و صورت ارکان است و دلیل بر راه رفت در جهت احوال افرجه
ابداست قادی که از کمال انانیت قوی ارواح در اعضا جاری
گردانیده و محبت و مرض را با شقاوت اسباب مقرر و مقدر داشت
و از فضل و مهربانی خود تیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلقت صورت و کرم
فلاخین صورت و کرم بر قامت زیبای ایشان دوخت و سماغ و
رزق و کم من الطیبات حبه تر از ایشان در دست داشت و کرم
الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و صد هزاران
هزار سلام و صلوات و تحف و کفایت نیابت مراد را که مناجات و توفیق
نجات ایشان است او ذریه اغراض کلیات و ارکان جسمه و جوده

له

مقدمه

سته ضروری غنی و غنی است و چون به طبیعت جامع منفی و حاوی شوق
انمی سید کونین و خواص و باب قریب من مقصود لولال لما خلقت
الافلاک مکرر مجتبی محمد مصطفی و برال و اولاد و اجداد و ابرار
اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصیران باب حیرت پوشیده
نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابرار
سفلی افرینش ادبی است که در صدف وجود و رنده موجود است
و قادر علیم و عالم حکیم تقدیرت انما در انوار شرف خلقت و کفایت
و مینایی آدم نواخته و ترکیب افرجه مختلفه و کیفیات متضاده
اراسته و او را بعد از سیاست و طاعت و عبادت فرموده
که و ما خلقت الجن و الا انس الا لیسجدوا و حصول
این کمال و صدور این افعال بی وجود محبت که مبداء قابلیت و
موضوع له کمال است منظور نمیشود پس هر نفس لازمت که در می فطنت
صحت حاصله و سر و او را زایل ان کوشید تا از سعادت و ابرین
و کمال نسر این فرمود نماند و چون مزاج انسان نیز اختلاف فصول
و از زمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اولی بر یک حال
نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی بازمی ماند
لا جرم از نیکو کار مبارک و تقای و در ضمیر هر مصنوعی جبین مراد حکمت

تجسسه فرموده در مراد و به فوایدنا حضور درج نموده و بهر دردی را آرد
 او را و به استیصال این امر فرموده چنانکه در اخبار و ادوات موسی
 علی بنیا و علیه السلام در حالت عرض التفات به دایمی فرمود با و
 نذا کردند که یا موسی در حالت نخوای که ابطال حکمت ماکنی فرمود
 اسرار مار را از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی است خود را
 معرفت ادویه دلالت فرمود و بیان امر کرد و نیز از رسالت صلی
 علیه و آله نقلست که العلم علمان علم الابدان و علم
 الایات و علم ابدان را که اعلامای عربیه است و اینها می
 درجه مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان ترقی است
 بر صحت علم ابدان تا پس مقدمه حکما در مرتبه ترتیب و تنقیح این علم
 سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرد و مرکب نظرشان تا بل کافی
 کرده اند و چون اصفیاء و اسرار و اجزای الناس منصور بن محمد بن الکیا
 احسن السعویات و اریه و غفر له الله بهرین علم و مطالع این قسم
 اشتغال می نمود و بحکم حدی العلم من افواه الرجال
 و زرفواید و غرر فزاید از ارازال سند اسانده این فن می یابد
 متوجه شد که با تصور فکر و محمول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن
 و ظاهر که محضری جامع و در برابر اشارتی رفته باشد

و منجی

بروز ام اسباب فرماید فانی با الخطایا المعترف و با
 القصص المعترف و عین الکرام عن المعاصی معصی
 و السنه عن المساوی محفوظه و الله ولی التوفیق و فی
 و این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در طب بنی نظری
 و علی قسم اول در طب نظری و ان شملت بر مقدمه و چهار
 مقاله مقاله اول در اسباب مادی و ان شملت بر
 چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح
 باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دوم در طب
 صوری و ان شملت بر دو باب باب اول در مزاج باب
 دوم در قوی باب سیم در اسباب مادی و ان شملت
 بر مقدمه و دو باب باب اول در اسباب صوری و ان شملت
 بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفثه
 فصل سیم در حرکات و سکون بدن فصل چهارم در خواب و بیداری
 فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم در اجسام و استغراق
 باب حرام در اسباب غیر صوری و ان شملت بر دو فصل
 فصل اول در اسباب ملحقه به صوری فصل دوم در اسباب
 عوارض بدنی مقاله چهارم در احوال و اعراض و علل

و الخ
 فی الدار
 فی الدار
 فی الدار

و ان مثلث بر دو باب باب اول در احوال و اعراض و در علامات و دلائل و ان مثلث بر مقدمه و پشت فضل فصل اول در علامات مزاج فضل دوم در علامات امتلا فضل سیم در فضیله فصل چهارم در فضیله اسنان و اجناس و ان فضل پنجم در آثار و دره فضل ششم در برآز فضل هفتم در نحران فضل هشتم در علامات محمود و دردی در اعراض مقلد و در طب علی و ان مثلث بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ و ان مثلث بر ده فضل فضل اول در تدبیر جلی و مولود فضل دوم در تدبیر فضول فضل سیم در تدبیر ماکول و مشروب در دوزخ و تحت اول در ماکول تحت دوم در مشروب فضل چهارم در تدبیر خواب و پیداری فضل پنجم در تدبیر استفراغ و اجتناب فضل ششم در تدبیر جماع فضل هفتم در تدبیر جماع فضل نهم در تدبیر حرکت و سکون فضل دهم در تدبیر مشایخ و صلابت و در تدبیر مزاج مقاله دوم در معالجات کک و ان مثلث بر مقدمه و سه فضل و خاتمه فضل اول در معالجات سود المزاج فضل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فضل سیم در دفعه و حجامه و اربال علق خسانه در اجتماع اعراض مختلفه

مقدمه در اعراض که حادث شود از سر تا قدم و علاج ان و ان مثلث بر پیت باب باب اول در اعراض و دماغ باب دوم در اعراض چشم باب سیم در اعراض گوش باب چهارم در اعراض بینی باب پنجم در اعراض و مان و زبان و لب باب ششم در اعراض لثه و دندان باب هفتم در اعراض حلق باب هشتم در اعراض صدر و آلات تنفس باب نهم در اعراض قلب و شری باب دهم در اعراض معده باب یازدهم در اعراض جگر باب دوازدهم در اعراض طحال باب سیزدهم در اعراض امعاء باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در اعراض کلیه و مثانه بارش کردن در اعراض اعضای تناسل و اورام ایشان باب هجدهم در اعراض رحم باب هیجدهم در اعراض بیضه باب نوزدهم در اعراض پشت باب بیستم در اعراض نخاع و مفاصل و دوائی مقاله سیم در بیان حیات و در سه باب گفته شود باب اول در قیوم باب دوم در حیاتی و قیوم در حیات عفته مقاله چهارم در اعراضی که ظاهر بدن را حادث شود و ان مثلث بر نوبت

باب اول در ادوام باب دوم در تنوع باب سیم
 در جراحات باب چهارم در کسر و قطع و حرق و امثال آن
 باب پنجم در جذام و اعراض جلدی باب ششم در آکنه
 که تعلق بموی دارد باب هفتم در آنچه تعلق به زیت دارد
 مقاله پنجم در ذکر ذبیر حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن
 و آن مثلست بر چهار باب اول در زهر و علاج شارب آن
 باب دوم در کزیدن حشرات و تپیران باب سیم
 در کزیدن آدمی و حیوانات باب چهارم در دفع بوم و طرد
 حشرات و بهایم و این لفوف اولست فن دوم در ذکر
 ادویه و اغذیه و اسهال و آن مثلست بر دو مقاله مقاله اول
 در ذکر بعضی ادویه مفوده و اغذیه و آن مثلست بر شش باب اول
 در طبایع ادویه و تاثیرات آن باب دوم در صیوب نامعلوم
 در حکوم و البان باب چهارم در فواکه و شیرینی باب پنجم در بقول
 باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین و طیب باب
 هشتم در ادویه مرکبه و کیفیت و ترکیب آن و آن مثل بود بر
 پست باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امثال
 تریاق باب دوم در تریاقها باب سیم در مفرجات

و سالی

و بیان قوت هر یک باب چهارم در معالجات باب پنجم در تنوع
 و لغومات و حرقات و ربوب و کجینات باب ششم در قهقهه مسهل
 مشتمل و غیره باب هفتم در جوارشات باب هشتم در جبهه و غیره
 باب نهم در ایاریجات باب دهم در سقوبات باب یازدهم
 در مطبوعات و نفوآت باب چهاردهم در صفات باب سیزدهم
 در شیانات و فرجات باب چهاردهم در ادیان باب پانزدهم
 در سعطیات و عطوسات و نسومات و سننات و غایب شایان
 باب هفدهم در اطلیه و صادات و نظرات باب هجدهم در ادویه چشم
 باب نوزدهم در عظام و فزورات باب بیستم در صلاوی و منبت
 خاتمه در مفرجات فن اول نظری و عملی چون شرح شد
 لابد است از معرفت و شعور بان شی بوجهی از بوجه اشراقی بتعریف
 این علم میرود پس بدانکه طب علمیت که بیان احوال بدن انسان معلوم
 کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت خراج و احوال بدن تا تغییر
 آن حاصل شود تا بان علم حفظ صحت کنند حال الحصول استرداد آن در
 حال زوال و اس علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد
 است باموری که بخرد است اینان لقیه انواع عمل از نظری گویند
 چنانکه علم بارکان که چهار است و اخرجه که هشت است و اگر مفید اعتقاد
 است باموری چند به بیان کینیت عمل از برای آنکه گویند ضابطه تصرف در ادوام

در ادویه چشم

و از جهت

شد با عتبار زمان و وقت و از جهت ادع و تکلیف و باینکه گفته شود
 پس این علم بدو قسم شود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر
 علمی باینکه از سبب زیادتی شعور است بان علم و موجب امتیاز
 مسائل آن علوم میشود از غیر او و علماء را عادت شده است که
 بعد از بیان مایه موضوع را بیان میکنند تا از جهت شعور
 بدان علم حاصل شود پس ازین جمله موضوع هر یک ازین دو قسم
 ازینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی عملی است که بحث
 کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از او کنند از آن جمله
 که منسوب به ذات است حفظ او و اما توقف علیه العلم آن موضوع این
 علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم به آن است
 از جهت صحت و عرض و احوال و دلایل از برای آنکه طیب بحث از
 عوارض ذاتی این امور میکند از آن جمله که منسوب اند به ذاتی که غایب
 مطلوب این علم است و موضوعات قسم علمی تصرف در اسباب
 سه ضروری و تدبیر آن و اعمال و علاج با دویه و دیگر این
 بحسب احتیاج طیب بان گفته شود و چون اصل علمت و عملی
 علم کلا علمت پس شرح کنیم در قسم علمی طیب اما قسم نظری مستلزم مقدمه
 و چهار مقاله مقدمه ها چون مقدمات و ابتدات ازین محفلت حکمت
 و علم

قسم ۱
طریقه
مقصود

خطبته علمی علم بان

حاصل و تدریس از این است و حفظش بعد از علم با او باشد و علم با
 او و معرفت او در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون
 معرفت اسباب هر شیئی موجب تحقیق وجود آن شیئی حاکم باشد
 او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق که معرفت
 عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام
 آن چیزی را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر
 در عرف آنکه اصطلاح حکماست ما توقف علیه الشی بود اعراض از آنکه
 توقف برای مایه بود یا از برای وجود و این سبب چهار قسم است
 زیرا که در سبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه اگر سبب
 مادی گویند چون چوب به نسبت با سیر اگر داخل بود بالفعل
 از اسباب صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا
 مستطیل و اگر خارج باشد از سبب یا موصداست و او را
 سبب فاعل گویند چون بنجار و یا ایجاد برای آنست از اسباب
 غایی گویند همچون جلوس بر سریر چون اینمغنی در ذمه مقرر گشتند
 که اسباب مادی تحت اسبابیت که در آن مقرر میشود و این با سبب
 بود یا بسیط و اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن
 اعضاست یا لطیف بود و آن ارجاع است یا متوسط و آن ضابط

ارکان

و اسباب صوری تحت اعتدال خراج بود و قوی که بعد از آن حادث شود
 اعضا و ایتم اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سر ترکیب
 است و اسباب فاعل محاسبیت که اگر بر وجه شاکل اعتدال و آن
 کرد و حافظ و موجب محبت بود و الا موجب مرض و این امور اگر محتاج
 الیه بود در جمیع ارمان و جمیع بان محتاج باشند از آنکه ضرری گویند
 و اگر بعضی افراد محتاج باشند بان جنبیت و اگر بعضی رمان محتاج الیه
 نباشند و ارادت و اسباب غایی محبت سلامت افعال است که از
 قوتی حاصل شود یعنی سیم و حج صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی جوی
 اعتدال بود و سبب غایی در زمین مقدم بود و در وجود موش
 مفالک اول در اسباب مادی محبت و چون این اسباب چهار است
 و این مقاله منقسم میشود بچهار باب اول در ارکان و آنرا
 اصول و عناصر و اسطقتات گویند و آنجا بیت بسیط که
 اجزاء ادلی بدن است و غیره از مرکبات شود و آن چهار است زیرا
 که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب تقویت بود
 یا طالب تهدید آنجا طالب غایت محیط بود و آنش است و طبع ادرم و خشک بود
 و محل او بالای دگر ارکان بود و چنانچه جذب که آتش با کس مقرونک
 قرار باشد و فایده او در مرکبات انفاج و تلطیف و کسر بر دست

فصلی از اسباب مادی و غیره

است

آتش

مغز

ارواح

عنصرین باری و تفریق مختلفات و جمع ماثلات بود و آنکه متوجه محیط است
 نه غایت و محیط است و طبع ادرم و تر و فایده او در مرکبات تحفیف
 و تحلیل است و محل او زیره که آتش است و آنکه متوجه همه مرکز است
 آب است و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت
 قبول اشکال است و ترک آن و محل او زیره که هوا است و آنکه طبع
 غایت مرکز بود و خالص است و طبع او سرد و خشک است و فایده او در
 مرکبات حفظ اشکال و هیات و استمک بود و او را اندر علم
 باب چهارم در ارواح در عرف اطباء روح جسمیت بخاری
 که از لطافت اخلاط در بدن بحسب امتزاجی مخصوص متکون میشود
 و بواسطه شرایین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد
 قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و از آن روح حیوانی
 گویند و قوت حیوانی با وقایمت و ازین روح چون بعضی بدماغ
 رسد کینتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر حاصل شود
 و از آن روح نفسانی گویند و قوت نفسانی با وقایمت و این روح
 مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر به کبد رسد او را
 کینتی دیگر حاصل شود و او را روح طبعی گویند و قوت طبعی با وقایمت
 بود و از او تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود پس بحقیقت و بقول مسلم

هوا

آب

خاک

حیوان

نفس

طبع

اول و محققان حکایت روح است که در هر محل و مظهری از صورت
 و اثری پیدای شود و بحسب ظاهر و بقول ارباب جینی است که هر یک
 بابتقلال روحی اند **باب سیم** حرا در اخلاط و انکه
 غذا که وارد بدن میشود تا آن وقت که جزو تمام اعضا میگردد
 و در اجزای استحالته لاحق میشود و هر یکی را از آن بنحی و در هر یکی
 خلاصه و فضا از یکدیگر تمیز شود و خلاصه حبه تغذیه محفوظ
 ماند و فضا بطریق اسهل منفع شود و بهضم اول است که دمان
 او را منفع میکند تا در قعر معده قرار گیرد و مشابه شکم
 شود و از اکیوس گویند لطیف آن بطریق ماسار تیا که عرق
 جند شعریت میان کبد و معده میرود و کثیف آن بطریق اموا
 دفع میشود و از ابرار گویند و بهضم دوم در کبد است و آن عبارتست
 از استحالته کیلوس با اخلاط خلاصه او باورده رود و فضا
 بطریق کله و مثانه منفع گردد و از ابول گویند و بهضم سیم در
 عروق است و آن عبارتست از استحالته اخلاط است با اعضا
 بحسب مزاج فقط بهضم چهارم در اعصاب است و آن عبارتست
 از استحالته رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود و باعتبار رتبه
 و صورت هر دو متدی شود و بالنعفل هر یک از اعضا در خواص

الکخص
 الاربع

نام

تمام و فضا این هر دو بهضم مثل عرق و و سنج منفع شود پس عمل
 بهضم دوم ایجاد رطوبت اولی و ثانیه است که عبارت از اخلاط
 اربعه است و عمل بهضم سیم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده
 معمول خود و این رطوبت با فضول بود یا غیر فضول انکه فضول
 باشد بدن را بان احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکند متعفن
 گردد و آن داخل اخلاط غیر طبعی باشد و اگر غیر فضول باشد
 چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغیر و قاق موجود است
 دوم سخیل میشود و بواسطه اعضا بحسب مزاج سیم آنکه بمنزله
 ظل در اعضا منتشر است چهارم آنکه الیام و التصاق
 اعضا بواسطه است اکنون بدانکه خلط جمعی است سیال
 که کیلوس اولی بدان سخیل شود و آن چهار است زیرا که یک
 نوع تمام یافته است انکه از طانی بود صفراست و انکه از سب بود سودا
 و انکه متوسط بود خون و انکه بهجم تمام یافته است بلغم هر یک ازین طبعی بود
 و غیر طبعی اما خون طبعی رنگ ادرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و
 تر است و تغذیه جمیع بدن با او باشد تنها یا قهطی و دیگر از اخلاط
 و غیر طبعی از ویانفس خود فاسد شده بابت مایه سردی
 و بر تقدیرین صفراوی یا سوداوی یا بلغمی یا بل بود اما بلغم طبعی طعم

و انصاف
 بلغمی

عرق

اذا مایل بود به شیرینی و طبع او سرد تر بود و فایده او آنست که در
 جمع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا استحصال خون شود
 و غذای بدن گردد و ازین جهت او را مغرغه غنیت و با خون در جمع
 عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون قشر کشته غذای مانع
 شود و دیگر آنکه در طبع مفاصل کند و بلغم غیر طبعی با عینا رقوم پنج است
 زیرا که اگر مستحق القوام بود یا رقیق بود از انما می خواسته یا غلیظ و
 این غلیظ اگر در رطوبتی بود زجاجی و اگر رطوبت تخمیل رفته جفتی گویند
 و اگر مختلف القوام باشد اگر اصناف خسوس بود یا غلیظی گویند و اگر
 غیر خسوس بود خام و غیر طبعی یا عینا طبع چهارست عقیص و مانع
 و قف و حاض و بلغم مانع آخر اصناف بلغم است اما صفرای طبعی
 لون ادا حر ناصع است و طبع او گرم و خشکست و او در کبد بهر قسم
 میشود قسمتی با خون عروق رز و جهت ترقیق دم تا نفوذ در منافذ صغیر
 کند و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا
 شود مثل ریه و قسمتی دیگر همراه ریزد و غلبه غسل اسعاد و تنبیه بر دفع
 براز و صفرای غیر طبعی آنچه در نفس حواسه شده باشد
 اگر در کبد باشد مره و سوی گویند و اگر در معده محترق شده گران
 گویند و اگرانی چون محترق شود زنجاری و آن منبره نسیم باشد

صفرا

و آنچه بسبب وادی متغیر شده اگر او را بلغم رقیق بود مره و اگر کثیف و اگر
 بلغم غلیظ باشد جی و اگر صفرا سودادی اما سودای طبعی و دردی خون
 طبعی باشد و طعم او بفقو قشمت و بکویت مایل بود و طبع او
 سرد و خشک است و او در جگر بهر قسم میشود قسمتی با خون عروق
 جهت تمیز و تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمتی
 بطحال رود و جهت تنبیه و دفع غده غذا با جرایز و غیر طبعی اگر در کبد
 باشد که محترق شود و اگر در سودای طبعی بود و از انرا مادیه و مره سودا گویند
 باب چهارم در اعراض و ان شملت بر دو فصل فصل اول
 در تعریف و تقسیم اعصاب بر سه حال بد آنکه اعصاب عبارت است از اجزای
 چند که غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و از رطوبت بر آنست که اول عضوی
 که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند دماغ و بعضی گویند جگر و بعضی دیگر
 بر آنند که چون منی بمقرر رسد در دغلیانی پیدا شود و چهار نقطه درد
 بدید اید یکی در محل دل یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی بر قلب
 و آنچه چندی کرده اند تقسیم اعصاب بر دو قسم کرده اند یکی آنکه عضو با معطی
 مطلق بود همچون دل و بعضی با مایل مطلق بود چون چشم
 یا یا معطی و قابل همچون کبد و یا نه معطی و نه قابل چون عظام و در جی
 و دیگر آنکه اعصاب یا ریس بود یا خادم ریس یا جردس یا نه ریس و نه
 از کبر

سودا

بلغم غلیظ

در دس اندک که اگر مبداء قوتیت که محتاج الیه است در بقای شخص
 یا نوع از اربیس گویند و ریس یک بقای شخص است دل
 و دماغ و جگر و کبد نوع همین است با اینست که بران مخصوص است
 و اگر چه در تمام فعل عضو است از اعدام ریس گویند و این خادم یا پیچی
 بود چون ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا شکم دماغ را
 و او عینه فی ایشان را میخواند و چون شریان قلب را و او رده کبد را
 و اعصاب دماغ را و احلید ایشان را و اگر نه مبداء قوت و نه ممداد
 بود اگر قابل فعل ریس باشد از اعدام ریس گویند چون طم و اگر قابل تشنگی
 نه ریس و نه در دس چون طم غیر حسی و عظام و جمیع اعضا یا بی
 بود و از اعضای تشنگی الیه اجزا گویند یا مرکب بود و از اعضا
 دیگر آیه خوانند و بیان هر یک در فصل گوشت میشود و فصل اول
 در اعضای مفردة و اقسام آن ده است قسم اول عظمیت
 و آن است که در بدن و در عظام حرکت بود و اقسام آن سه است اجمال
 یا مکرده شود اما آنچه مخلوق است از هفت عظم چهار عظم که دیواره
 و یکی که در وسط که از اقامعه دماغ گویند و یکی که بمنزله سقف که از
 محقق گویند و یک اعلی حرکت از چهارده عظم که عظام حرکتی جنبه
 و چشم که شش است و پیکر متصل شده و فاصل از او در زرد شدن

تنی در عظام و در دس که در اقسام اعضا

گویند

گویند از آن جهت که بعضی آلات حیوة و تنفس و بعضی آلات غذا و بعضی
 آلات شعور و بعضی آلات تناسل بود اما اعضا حیوة و تنفس
 قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعصاب است و ریس
 مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از طم جیب و انواع نبات
 و غشی غلیظ بران محتوی که از اغلاف قلب خوانند و شکل او
 صنوبریت و قاعده او از بالا است و آن غش در فی برابلات و شقیه
 و محل دل میان سینا است یا بل بطرف جیب و او را بطن است بطن
 بطن ایمن میانی کبد است و در و خون بیشتر از روح بود و از کبد و ریه
 بد و مصلحت جهت رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر است و در
 روح بیشتر از خون بود و از اشفاق قلب گویند و از دو شریان
 طالع شده یکی شریان و ریه می بود و جهت جذب نیم از
 و رسانیدن دم لطیف با و یکی دیگر شریان بزرگتر است که کل جمیع
 شریان بود و او را ابر و او را طم گویند و میان این بطن منفذی
 چون متقی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و از او نیز
 خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دل دخول
 دم و از موضع دخول نیم دوزایده است که از او اذنی قلب گویند
 حجاب عضویت مرکب از دو مهر طم و غشی عصب و حجاب

از کبد

tarikhema.org

tarikhema.org

و حرکت و مدیریت است در انقباض و انبساط و اجزای میان
الات تنفس ریه مخلوق است از لحم زردی بخف و از شعب
شریان و ریه و شعب درید شریانی و شعب و قصبه ریه و غشای
ذو الحس بر مجموع کشیده و از بدو شقی شده است شقی طرف
ایمن بر شعبه منقسم شده است و شقی طرف ایسر بر شعبه
و مجموع کرد قلب برآمده و فایده آن ترویج قلبت بواسطه جذب
سیم و احواله آن با کیفیت مناسب مزاج قلب و دفع بخار زفا
و او بدار صوت است **الات حلق** اما حلق عبارت از مجموع
خرچین بود که مری و قصبه ریه است و توفیق مری و اعضاء
غذا را پذیرد و شود و قصبه ریه عضویت مری الشکل مولف از
غضارین و غشایی بران کشیده و او از اقدام مری آماده است
و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب سیم و دفع بخار بود
و بالای او حفره است و او عضوی غرض و فیت که الله تمام صوت
و حصر نفس بود و او مرکب است از سه غلاف یکی از اقدام که از
درتی گویند و ترسی نیز خوانند و دوی دیگر از طرف خلف که مایل مری
باشد و این دو کوچه ترند یکی را نام نیت و یکی را یکی گویند مری
اگر در حالت بلع بران می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و انقباض

و انقباض

و انقباض حفره بدو حال میشود و در جوف حفره جمعیت ششیه بران
فرمار که انقباض و انقباض پذیرد و صوت بدان حال شود لهات
عضویت لحمی صغیری شکل از بالای حفره او یکت و فایده او
تصفیه هوا بود و مانع بود از بخار و دخان و بخار و محد صوت باشد
لوزین دو عضو از لحم عصبانی ششیه به غده که از اصل زبان
رسته اند و فایده او منع هواست از آنکه دفعه نفوذ کند اما آلات
شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ** عضویت سیم
و محل روح نفسانی بود و او مرکب است از لحم و او رده و شرابی و غشای
و قیق که ملاقی نفس است و غشای حلب که خون بطانه این
غشاست و ماس محضت و شکل دماغ مثلشی مخروطی بود و
قاعدۀ او مقدم راس است و الین از موخوات زیر که مثبت
اعصاب است حرکت و دماغ از بعد عرض که از طرف پیشانی تا
پس سر بسته میشود و او را بطون دماغ گویند و او سع بطون بطن
مقدمت و در زیر بطن او سطح تجویفی هست که از او معصره گویند
فضلات دماغ اینجا جمع شود و بچنگ فرود آید و غشایی که ماس جوهر
دماغ است مانند تر از بدو عضون ررم آماده و از صورتی چون
کرمی پیدا شده بواسطه حرکت انقباض و انقباض شرابین حرکت و انقباض

مخاع مشایه جوهر دماغ است و خلیفه اوست و او را سه
 غش است و او همچون دنباله دماغ بود که در فقرات مندر شده تا
 عصص به عصب رسیده عصب از اعصاب شریفه است و حرکت
 از نه رطوبت و هفت طبقه و در اعصاب و آورده و شراین
 متفرق شده شعرا در او یک کار عالی لطیف خویش
 جمیع لایف پوده و سه است ^{صفت ششم} شبکه رجا می دین
 جلید پس عکس و بعضی و عین و ن و طبقه اول را که
 بود اول طبقه گویند و جوهر آن لحم و دم است و متعلق به فضلات محرکه
 طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد از ملتیه است و طبقه سوم را عنبیه
 گویند و او بعد از قرنیه است و لون او مختلف است در بعضی اشخاص
 سیاه و در بعضی اشمل و در بعضی از رزق و بعد از این طبقه رطوبت
 بعضی است و آن رطوبت سفید است شفاف و طبقه چهارم را عنبیه
 گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عکس و بعد از رطوبت
 جلیدی بود و آن جمیع مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او
 پان بود حبه انطباع حریات و طرف باطن او در رطوبت و در ثقبه
 عصبه مخوفه که حس البصار بر آن بود و مرکز او در و بعد از آن رطوبت رجا می
 که شبیه بایکینه که اخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او

بعد از

بعد از رطوبت رجا می بود و طبقه ششم را شبکه گویند و او همچون شبای بر جمع
 محتوی شده طبقه هفتم ضلبه گویند و او غشای غلیظ است
 که ملا فی عظم عین شود و تحقیق البصار بر رطوبت حاصل میشود و باقی
 آلات معده است و می اند که رطوبت بعضی حافظه است تا بواسطه
 او اشعه دفعه منطبق نکرد که موجب او شود و رجا می مغذی او
 و طبقات از قدام و خلف بمجود قیامه او ^{عضوی} عضوی و در ریه
 و هوای متوج در ریه میگرد و در ثقبه عظم جری نفوذ میکند و چون
 مصادم هوا عصبه میشود که در حلقه مفروش است و قوت موه
 در دست ادراک صوت حاصل میگرد ^{الف} و اما که متوج
 چون میالای عینی رسند بر و تجویف منقسم شوند قسمی با بقضای نسج
 منتهی گردد و منقسم و در استنطاق هوا و منقسمی بغطای که شبیه
 مصفات است منتهی شود و منقسم و دفع فضلات دماغی و نادره رواج
 بدان و عصبه که شبیه اند به و سر پستان و ادراک رواج
 بدایت حاصل کرد اما اعصابی آلات غذا اول بحری دهن است
 که فایده آن ظاهر است و در اندام همه تحت و طح در آن موجود است
 زبان مولف آرطم ایض و شراین و آورده و اعصاب است
 و در اصل قطع لحم عنید است حبه انسکاب لعاب تا بطعوم مختلط گردد

نرسد

او در

در زبان در اساعت و از دراد و قلب مضغ مدغم است و حس
ذوقی و تکلم به حاصل میشود و لب مخلوق است از عصب و لحم
و شریان و ورید و فایده او سردی و حفظ مضغ و حبس لغاب
و اعانه تکلم بود و حرکت از لحم و عشا و در طبه است
و متصل به نهائیم و بدایه معده چون برابر عظم نخری رسد
فراخ تر گردد و از انم معده گویند و حس او بغایه بود و محل
و در طبه است و اقل ان عصبانی جهت حس و خارج ان طمانی
جهت مدد بهضم و تکون حراره و از انم معده بتدریج فراخ تر گردد تا نهایت
ان که نزدیک ناف است و در شکل کدی باشد و عده او در کبد
به کیلوس شود اما مخلوق است از اعشیه و آورده و ترش
و لیفات عصبانی و امشاش قسم است اول آتشی عشری گویند
متصل بود به معده و بواب نیز کوسد زیرا که در وقت هم منقلب
بود و چون منغم تمام شود منقبه شود و دوم را صایم گویند و او بعد از
بواب است و عروق با ساریقا نیز از صند غذا لطیف کند و فرا
از فرا به منقبه شود و سیوم را دماق گویند و او بعد از صایم بود
و در لیفات بسیار باشد و این هر سه را امای دماق کوسد چهارم
را اعور گویند و او همچون کبی است که مدخل و مخارج او بلیت

بزرگ و کوچک
کودک

و تخم را قولون گویند و قوچ درین روده واقع شود و ششم را امای
گویند و او اخیره است و بمقعد متصل است و شش از شعب
عصب و آورده و شریان و کب بود و منشعب بود در طوبی و سیم
برد منشعب شده و بسبب بردت محل منجمد گشته و از جمیع
مقعد و امایم چون پرده حاصل شود و در برابر ای تکون حراره و معادنت
بنم داند اعلم کبد عضوی است و جوهر ان طمانی بود و در
و بی حس و غشی و در محل مجلد او شده و محل او طرف ایمن
از مقعر معده است و او را پنج رایده است منبر لم یج اصبع برده
پایه مخوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته که از اباب رسلته گویند
و بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی مردن آمده جهت
جذب غذا و از انما ساریقا گویند از معده و بعضی امای
لطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمع گردانند تا
تجمع یابد و اخلاط از هم تمیز شود و از جذب کبد عرقی رسته
که از اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق
شده است جهت جذب دم و آنچه از خارج شده است
اصل او رده بدو قسم میشود قسمی صایع و باعالی بدن منشعب است و او
کرد و قسمی با بطر کرد و باب فل بدن متفرق شود و حراره

نموده اند که از کبد

نموده اند که از کبد

است و او

بزرگ و کوچک

عصابت مجنون کیسی دغم ال مقول کید مقالت جبه جذب صفر ارازو
 رکی پرون اید و بد قسم شود قسمی بجای صایم متصل شود جهت
 رسانیدن صفر ابا و قسمی بقومعه متصل است جبه انصباب صفر ارضاب
 با و طحال عضوی طمان است بر شکل زبانی و محل ادجاب
 ایسر است جذب ادماکس اضلاع و مقعر ادماکس قوعده و شریانی
 و عروق در و شتر شده و ادراد در جریست یکی متصل یکید جذب
 سودا از و یکی متصل بقومعه جبه جذب انصباب سودا با جبه
 اشتها کرد و کلیه اعضا عضولست مولف از طم غلیظ و عروق و شریانی
 و عشی غلیظ چسک بران محوی شده و ادا ما شدمیم دایره است
 و کلیه در عدد است و بر با طات قوه مرطوب مرطوب اس لطاف
 بهر صلب و کلیه یعنی بلندتر از لیری بود و فایده ایشان آن است
 که فصد کید برایشان برزد و موتی که در ایشان باشد جبه غذای
 خود جذب کنند باقی بمثانه برزد و مثانه کیسی بلوطی شکست
 و مولف از لیفات و دو طبقه است و بول حراا جمع میشود و وقت
 که قبل من دفع میگرد و ادراد غنی است که بول به ان طریق دفع شود
 اما اعضاء تناسل انیشین و قضیب و رحم است انیشین
 مرکبت از طم سفید عدوی و در و منافذ بسیار است و ادراد و کرای

لکته ایضاب

بزرگ

کرد ادراد و دالفاف بسیار در ان پیدا شده و عشی برای
 کشیده و دمنی در و جمع میشود و دفع پیدا میکند و بواسطه پیش جوهر
 انیشین سفید میگرد چنانکه پستان دم طمش پشتر میشود و فی از فصله
 پنجم رابع متولد شود و با انیشین اید تا ادراد اصل جبه تولید
 و استعداد ان حاصل شود و انیشین در رجال ظاهر تر و بزرگتر
 و مستدیر بود و از ان ل صغیر و این باشد و در طرف فرج
 پنهان بود قضیب مرکب بود از اعصاب و شریانی و ادراد
 و خلل ان بلغم خشو شده و در و جری بول و دوزی و دوزی
 و دمنی است و ادراد غانه رسته است و اصل ادراد با طی جوفت
 و لغوظ است که بجای و نف ادریج نمکی گردد و شریانی ادریج و
 ادراد ادرم و شش حشفه ادبغایه بود تا انان از جبه
 متولد شود و موجب بقای نوع بود و فایده قضیب ایصال
 فرج بود مستقر خویش و رحم عضولست مولف از لیفات
 عصبانی و دو طبقه است و ادرجون قضیب مقلوبست و موضع ادر
 و رای مثانه و قید لم معای استقیم بود و فواید عروق با و متصل
 شده است جبه دفع فضله طمش و تغذیه جنیان و ادراد جری
 است مخافی نم فرج برای خروج طمش و جنس و وصول فی و در غم

بزرگ

در غشای مت تنک که از آن به بارت آن کند در جم در حالت عروق
 منجم میشود و در حالت عروق تنک میشود و در حالت تولد فراخ
 میگرد و فضله طبعی در حالت البستی غذای جنین میشود و در صاع
 سخیل به شیر میگرد و در جم را شوق بجنب منی مت و از غشای
 در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج و منفعت جسم
 آن است که منی در در قرار گیرد و جنین از او متولد شود کیفیت
 تولد جنین بد آنکه منی مرد در زن اگر مایل گردد در جم قرار گیرد و از جمیع سورا
 المراجبات خالی باشند و در جم هیچ نفی نبوده باشد و از ادوات
 خارجی و در سباب بادی پنجه هیچ مانعی نباشد از قوه عامده
 که در منی مرد و قوت منعقد که در منی زن است در آن اتمراج پیدا
 شود و چهار نقطه مانند حباب در پیداشود یکی در محل دل و یکی در
 محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر جم محوی شود تا حافظ حرارت غرضی
 و داتی اعضا بود و قوت عروق مابستصل گردد تا از آن جری غذا
 بجز طفل رسد و این را حاله اولی گویند و بهفت روز تمام شود و بعد
 از آن نقطهای سرخ پیدا شود و در از گرد و منافذ عروق بدیدارند و به
 جنین خون سرخ طبعی جاری شود و این را حاله ثانی گویند و چهار روز تمام
 شود و بعد از آن علقه شود و از آن حاله ثالثه گویند و این شش روز تمام شود

نقصهای
 ثانیه

نقص

مضعه گردد و بعضی اعضا از هم تمیز شود و قسطی صالح از دم حیوانی و طبعی بد
 ترشح شود و مستعد آن گردد که از راه صور عالی و انعکاس روح
 حیوانی با و مفادض شود و این را حاله رابع گویند و بعد از آن روز تمام
 شود پس جراح ذکوری و انوثی ظاهر شود و از آن حاله خامه گویند و به
 سه روز تمام شود پس تمام اعضا بخلق در اید و عروق و مجاری
 و معاصر بطور رسد و از آن حاله ساسه گویند و در پنج روز تمام شود
 و این حاله مذکوره در ذکور بدست انقباض باشد و از آن آفات بجهل
 روز تا پنجاه روز بعد از آن موماید تا مدت شش ماه که اقل مدت حملت
 و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت
 بوجود آید اگر شبانه سی پنج روز تمام شود و بهشتاد روز متحرک شود و بدو نیت
 و ده روز که هفت ماه باشد برآید و غالب آن باشد که ماهه در آن
 بجهل روز تمام شود و بهشتاد روز حرکت کند و بدو نیت و جهل
 روز که مدت هشت ماه باشد برآید و نهانند و دلیل گفته ام که مولود
 در ماه نهم در اضطراب آید و حرکت کند از جم المراج دقوی حال باشد
 خرق اغشیه کند و بدن اسهال پیدا آید و اگر ضعیف الحال بود و
 قوت خرق و خروج ندارد از حرکت کند تمام گردد و از آن خلقت باه
 تا به ماه نهم رسد و شکلی از زیر پیل گردد و قوت گیرد و در ماه نهم وجود

اعضا تمام خلقت
 کرد و جم

اید و مانند و اگر غایب ضعیف بود و در بخور یا در شکم میبرد یا در ماه ششم
 برآید و این جو که خستگی وی را زایل کند و هوای خارج نسبت
 باو غریب بود پس ملاک شود و اگر در جمل و پنج روز تمام شود در ماه
 نهم بوجود آید و باقی بماند و اکثر چنین واقع می شود مفاد اول
 در اسباب صوری تحت و ان دو باب است باب اول
 در مزاج و ان کیفیت است بطوری که از مزاج جمعی مرکب از ارکان
 حاصل شود و بوسط فعل و انفعال که میان صورت و مواد متفاده
 از ارکان واقع میشود و کیفیت که حدت و صولت و سوره هر یک از
 یکدیگر منکر شود و کیفیت متوسط حاصل شود که ان را مزاج گویند و ان
 کیفیت باید در حد وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات
 مایل نباشد و از اعتدال حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد
 و معتدل بالغوض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است باینکه
 مایل باشد بکینتی از کیفیات و این قسم عالی است از آنکه به یکطرف
 مایل باشد یا بدو طرف مایل بود و این نیز چهار قسمت است اگر در طب
 عامیانه یا ابر یا در طب یا ایلیس باید دو طرف مایل بود و این نیز
 چهار قسم است اگر در طب و اگر در ایلیس و اگر در طب و ان
 هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این

مسئله ۲
صورت

انسان هم از این است
و اینست

بسم

اعراض

و چون از عوارض نفسانی متاثر شود از آن منعده گویند و قوی نفس
 از دماغ منبث میشود بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد و انماض
 حس و حرکت کند مابین باری قوه اعظمه و این قوه بدو قسمت میگردد
 حرکت اما در حرکت بدو قسمت **قسم اول** آن بود که ادراک امور ظاهری کند
 و از احوال ظاهر گویند و آن پنج است **اول** قوه بصره و آن قوه
 در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده که از معده دماغ به
 عینین می آید و ادراک الوان و اشکال با د حاصل میشود و حکمت
 در این است که تا محل ادراک و اشکال عینین یکی به تصور شود
 و در یک آن یکی بود و این قوه بواسطه روح لطیف و عصبه حریفه
 است و بر طبقه جلدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند و در
 قوه شامه است و آن قوت که بواسطه روح جاری میگردد و عصبه
 که شپینه حکمتی الهی است و از معده دماغ رسته تا ادراک رایحه
 مشروبات کند **قسم دوم** و این قوت که بواسطه
 عصبی که در زبان معروش است بعنوان لغاب ادراک طعم کند چهارم
 شامه است و آن قوت که در عصبه که در حلقه معروش است موجود
 که تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات میکند **قسم سوم** و آن قوت
 و آن قوت است که موجود است در لیفات و شطای اعصاب که در

در عوارض

نفسانی

بصره

شامه

ذائقه

حلقه

ادراک

جمع بدن متحرک است و بدن بیانات اجسام از کیفیات متاثر شود
 قسمی که در امور باطنی است و از اجزای باطنی گویند
 و آن نیز پنج قوه است اول حس مشترک و آن قوتی که
 هر چه بخورس ظاهر مدرك میشود و با مودی گردد و از این جهت حس
 مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول است و نام حیال
 است و او را مخزنه حس مشترک خوانند زیرا که هر چه دریا در او سپارد
 و محل او مؤخر این بطن است میوه است و او را متصرفه
 گویند و این تصرف ترکیب بود همچون تصور ادبی و در و تفصیل بود و چون
 تصور انسانی هر دو متفکره نیز حس گویند چون مطاع عقل باشد
 جهاد امر متوهم است و آن قوتی که ادراک معانی جزئیة کند
 که محسوسات متعلق است مثل صدای و عداوت و محل او هم بطن
 اوسط است پنجم حافظ است و آن قوتی بود که معانی متوهمه
 متوهمه یا متفکره از ادراک کرده باشد و نگذارد و او را متذکره نیز
 گویند با اعتبار آنکه چیزهای فراموش کرده را یاد آورد و همچون خزانه عقیده
 و متوهمه است و محل او بطن مؤخر و نام او است اما محرک نیز قوتی است
 باعث و ماعله و باعث بر دو قسم است شهودی و غبضی شهودی آن است
 که باعث شود و تحریک جهت ماضی و غبضی آن است که باعث شود

و غیر

و تحریک جهت دفع مضرت و این منقوت و مضرت اعم از آن است که فی
 الواقع بود یا بحسب ظن بود و ماعله قوتی است که در عصب نفوذ
 کند تا به وسط ان عضل مسترخ و متشنج شود و به قبض و بسط ان
 اعضا متحرک گردد و ماعله منقطع و تابع باعثه باشد اما قوت
 طبیعی در جبر است و مرکب از روح طبیعی است و آن را مخدومه باشد
 بر ابقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که متصرف است
 از برای ایتلاف بقای شخص غایبه و نامیه است و غایبه قوتی است
 که در غده تصرف کند و از این شبیه جوهر بدن گرداند و ملصق اعضا
 کند و نامیه قوتی است که با غایبه از حال کرده باشد و در اقطار بدن بر
 موضع مناسب صرف میکند تا به کمال مقداری و غایتی تلوی که نوع
 مزاج از مقتضی است برسد و مخدومه که بر ابقای نوع است و در
 قسم است مولده و مصوره مولده است که از خون صالح و
 رطوبات ثانیه تحقیر میکند و در آن استعداد قبول صورت کند
 و مصوره آن است که باذن باری غایبه اعضا را شکل گرداند
 و تبادیف و مفاصل ان پیدا گرداند و اما خادمه جهاد است و
 جاذبه و آن قوتی است که در اعضا موجود است تا با جهت مناسب و
 و منبذ باشد جذب کند و ماسکه و آن قوتی است که از ماب

اباکی

اندره

اول

مجنذب را نگاه میدارد تا ناهمه در دعمل کند صیغی ماضیه و آن
 مجذب را سخیل گرداند و بسیار از غایبه از آن تغذیه بخوارم
 و آنکه توانست که آنکه از تغذیه بدن فاصله باشد و صلاحیت
 باشد که غذا شود منفع گرداند و کیفیات اربع خوارم این چهارند اما
 حرارت با لذات هم را خوارم است زیرا که این افعال حرکات
 است و این بی صورت حرارت نتواند بود و اما برده با الوض
 خادوم ماسکه است جهت استسک و خادوم و افعه جهت منع تحیل
 ریخی که مدد دفع بود و پوست با الوض خادوم ماسکه است جهت
 قبض و خادوم جاذبه و دافعه است جهت تقویت روح که حال قوت
 و رطوبت با الوض خادوم ماضیه است جهت تسیل و نفوذ و احوال غذا
 و خادوم دافعه بود جهت تسیل فضلات و جاذبه و ماسکه و دافعه و
 دافعه خادوم غایبه اند و غایبه دافعه خادوم مولده اند و الله اعلم
 مقاله هیجده در اسباب نافع صحت و آن مشتمل است بر
 مقدمه و در باب اقامه مقدار و بیان اسبابی که بخواهد
 مدلول و منقسم است به آنکه اطباء گویند که سبب آن است که
 اولاً موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن و در سبب
 بادی و سابق و دافعه برای آنکه بیدنی بود مثل غلطی که موجب حالتی

محل

کرد

کرد با غیر بدنی باشد چون عوارض افتاب و بردت هوا این را
 خارجی گویند همچون غضب و فرح و از افتاب گویند و سبب غیر بدنی
 را بادی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب غیر بدنی را بادی
 چون مثلاً که اولاً حاصل شود و سبب غفونه بود از اسبابی که گویند
 و اگر با در سطح سبب حالتی شود از ادویه که گویند همچون غفونت که سبب
 و سبب می شود و در اندام فعل و تاثیر سبب با لذات بود همچون تبرید
 آب سرد که محقق حرارت و بهر سببی از اسباب خالی نیست که تقصیری
 و بقا در ایشان ممکن شد یا نه اگر ممکن نیست ضروری دانست که ممکن است
 غیر ضروری دانستیم یا مضاد طبیعت بود چون غرق و قتل و تفوق اتصال
 یا مضاد بنود همچون تفریح بافتاب و استجمام پس شروع کنیم در بیان اسباب
 ضروری **باب اول** در اسباب ضروری و از ارادان
 جهت ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد ارادان لابد بود
 اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بران عمومی دارد در حالت
 پس این اسباب شش اند زیرا که اگر در نفس می شود اعضا نفس نیست
 و اگر در روح میشود هورست و اگر در اعضا می رود اگر آن عرض با لذات است
 ماکول و مشروب و اگر با الوض است استغناء و اجتناب و اگر در عضو روح
 برود میشود اگر به شعور باشد حواس بیداری و اگر به شعور مرکب و سکون باشد

و این

نفس در

و مجموع در شش مضرب می شود فصل اول در هوا باد که هوای که بط
 است باینکه محتاج الیه است جهت ترویج و تعدیل روح بآتش ان
 و دفع فضلات از که هوا چون با بزدن رسد موجب تقویت
 روح و ترویج آن می شود و به سبب حرارت روح میسوزد و دخان می گردد
 پس پرده می آید پس بهترین هوای است که صافی بود و با بخار و
 دود دنیا آمیخته باشد و از مواد متنج آجایی و خضای و مقابله از
 مباحل رطوبه مثل کبریت و زرنج و از اجزای خفیه جوهر وجود
 و پدید آید و در در میان سقف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی
 که هوای فساد عام پیدا شود و موجب و با گردد و در آن وقت هوای
 محبوس بهتر از کثرت او بود و غیر آنی که هوای حادث شود طبعی با غیر
 طبعی بود یا میخا و طبعی اما تغیرات طبعی است که بواسطه فصول و
 انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجانب هر فصاحت عبارت از
 اقیانوس است در ربعی از فلك چنانکه از اول حمل تا آخر جوزا ربيع بود
 و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس
 و از اول جدی تا آخر حوت شتا و پیش طبار ربيع آن زمان است که
 هوا معتدل بود و در حرارت در دوت و در انبساط کوه و نشو و
 نه است و در صیف دما نیست که گرما بکند و در خریف دما نیست که در بل

آبام
نیست آنها

ش

نفس در

رعب باشد و تغیر اشجار و سقوط اوراق ظاهر شود و است که فصول
 بمنحان با فصول طپسان موافق باشد و باشد که تقدم و تاخر
 باشد اما هوای ربيع چون بطبیعه خود باشد اعدل فصول بود
 و اقرب زمان با اعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت
 خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرمای زمستان بسته
 در ربيع بکشد که اید و بهترین ربيع است که معتدل بود و باران با اعتدال
 آید اما هوای تابستان چون بطبیعه خود باشد گرم و خشک بود
 و بدن موجب کلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت فراط باشد
 موجب کثرت خون و حمرة وجه باشد و اشتها و اگر مفرط بود
 موجب صفرة لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف
 است که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران و گرما در غایت
 شده نبود و اما هوای خریف چون بطبیعه خود باشد سرد و خشک
 بود و در ابدترین فصول نهاده اند از انجته که در مقابل ربيع افتاده
 داد موجب تر اید اخلاط و کثافت بدن و کثرت سودا و امراض
 سوداوی و حیات عقینه باشد و بهترین خریف است که باران بسیار
 آید و باطرا و شبانگاه بغایت گرم باشد اما هوای زمستان
 چون بطبیعه خود باشد سرد و تر بود و موجب کثافت و عدم تخلل

ربيع

صيف

خريف

زمستان

بود و اگر بر دوت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت
 هوا و سلامت افعال بود اما اگر ارض باده و غیر حادث شود و اگر رطوبت
 بر بر دوت غالب بود موجب امهال و اثر خارا اعضا و نزلات زیادتی
 بلغم و امراض رطوبه شود و بهترین رستان آنست که از آن بسیار
 آید و باد جنوب کمتر آید اما لغیرات غیر طبعی که مضاد طبعیت بنود
 یا بواسطه امور ارضی که بان سبب فضول بر طبعیت خود غایب باشد
 مثلاً ریح هوای شتاکرد یا صیف بطریق ریح و بالعکس اما امور
 مثل اتصالات و اقترانات که کواکب و ثمره درازی فوق الارض و الکائنات
 هواد عدم ان بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه
 عرض بلد بود که اگر بلد قریب مجازات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی
 و شتوی در شمال و جنوب ان بلد باشد و در غایت سنجیده بود
 و اگر ازین مجازات دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل بود و اگر
 بخلاف دور نه بار بود و دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر بخلاف
 بود یعنی مرتفع باشد یا در دوار غور باشد کم بود و وسیع
 آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این دو وجه باشد یکی آنکه
 جبال موجب رطوبت و دوفور اشعه باشد و موجب کثرت
 سنجیده شود و بالعکس اگر واقع شود موجب بر دوت گردد

دوم آنکه جبال موجب بهبوب ریخی از باده یا مانع یکی از آن شود و موجب
 ان گفته شود پس تغییر بحسب جبال و هوا حادث شود یا بالعوض نسیم
 آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و ان بالذات مرطوب کند اما اگر شمال بود
 نیز نیز نکند و اگر جنوب بود شین در اگر مشرقی بود مرطوب فقط و اگر جنوب
 بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه بهبوب ریح بود در باده مشهوره است
 شمال و ان باد ریاس است و موجب تقویت ریح قوی و اشتها و در صلاح
 هوای فاسد کند اما اعصاب را و اعضای عصبانی را مضرب و در جنوب
 و ان حار و رطوبت است و موجب انفجاس مدام و توران اضلاط و اخرا
 قوه و ثقل حواس و صداع و جمیات بود و بهترین اوقات که در روز بود
 آید و صبا معتدل است و در غایت لطافت بود و موجب حفظ صحت و
 تقویت بدن و تغذیل مزاج بود و بهترین اوقات که در اول روز آید
 سلس و بور به نسبت با جوار طوب و غلظت بود و بهترین اوقات که در
 روز آید پس در هر سکنی که بهبوب یکی ازین ریح اکثر باشد هوای
 ان موضع بحسب طبعه ان ریح متغیر شود مثلاً شمس آنکه بواسطه رید
 بود پس هوای بلد محلی سرد خشک بود و در غلظت و در باشد و هوا
 سنجیده و در یکی گرم و خشک و طینی بر طوبه یابل بود و صحیح و سالم باشد
 و بری نفس باشد و در هر هوای موضع بحسب قریب و میاند نیز بود و ان بحسب

مثل پاره رفتن در کشتی نشستن و کشتی رفتن و بعضی خلعت
 به عضوی مثل قوت اعضا و صدور از بدن کوشش را و نظر در
 اشیا و تحقیق ششم را و اعتدال در جمع امور موجب باشد و افراط
 در آن مضر باشد و تپیران در حفظ صحت گفته شود فصل چهارم
 در خواب و بیداری خواب شبانه سکون است و در خواب غیری
 متوجه باطن شود و جهت پنج و پنجم که انرا استعداد آن باشد که ادا
 پنجم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلص بدن از فضلات
 و قوت نفانی را است و ملذذ گرداند بسبب بقاعه بخارات
 و افراط در موجب تپیر بدن و تبذیر نفس و تنه و ضعیف
 اعضای عصبانی بود و اشتها برود و رنگ روی پشاه کند و از خواب
 روز بیشتر این افعال صادر میشود و بیداری شبانه سکون است حرکت
 است و موجب صدور خواب و افراط در موجب اضطراب و هم بود
 عقل و صداع و خفقان و در حقایق اضطراب و نقصان هم بود و از آن
 اعراض سودای تولد کند و فصل پنجم در ماکول و مرتب دان
 دو قسمت قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد و بین
 او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و از شش قسم بیرون
 نیست یا غذای مطلق بود یا غذای دوای یا دوائی مطلق یا دوائی

دفعه
 دفعه
 دفعه
 دفعه
 دفعه

نوعی از غذای
 که از ماکول
 و غیره است
 و بعضی از آن
 که از ماکول
 و غیره است

معدن

و ترتیب و تپیر اعضا و تطیفه حرارت و منع عضو و آب
 غذا نه شود و افراط در موجب ضعف اعصاب و قوی و شتوه
 شود و بهترین ابها آب چشمه بود که بر کل خالص یا بر سنگی جاری گردد
 و منبع آن دور باشد و از بلندی منحدر گردد و تیز زود و زود گرم
 و سرد شود و زود گذرد و صافی گردد و شمال یا صیابان و زود
 و افتاب بر آن وزو نماند و هر چه در و بجوش نند زود مهر است و
 و موجب ثقل معده نه شود و یکبار که پاشا مندر شکی نباشد و مجموع
 این صفات در آب نیل موجود است و آب مارا لطیف بود
 خصوصاً که در تابستان لذت را عید یابد اما از جهت کثرت رطوبت و
 لطافت زود متعفن شود اصلاح آن طبع است آب کاریز و
 بود و آب جابه از آن اقل و مضر باشد آب بری و اجانی مضر
 بود آب معدنی از حدیدی که در تقوای حاشا کند و بشی منع است
 و نفث دم کند و نوش دری مطلق و نجلی باشد و قوی و
 و پس تقویت معده و دل حاشا کند و بورقی و لی هزال و
 آورد و کبیری تلخی طبعه و تقویه حلیه کند آب گرم معده
 و غاسل او بود و قوی بکشد و طبع نرم کند آب سرد تقوی
 و مبنه شتوه و مسکن عطش بود آب برف و یخ اعضای

را مضرب و محبت خاص مردم در شراب اگر چه قرآن مجید بر منع آن
و تحريم آن نازل شده است و مباشرت آن از جمله کبایر است و
اخبار و احادیث در جفاست آن وارد شده است اما طبع
در معالجات و قهتها بدان محتاج میشود خصوص که شرع نیز نه بشرطی
مخصوص حضرت فرموده است اکثر حقایق در آن شروع می نمایند
و بدلیل منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرب بسیار است
بنابرین مقدمه در انواع ادبجیب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام
شروع می رود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدا ظهور سکر تا مدت
شش ماه حکم نمودار و آن نود و نهم تا تمامی سال متوسط گیرند و بعد از
سال حکم کنند دارد و شراب نوعی بسیار دهن دهن و تن فریب کند
و مناسب خورد و اوقات حاره باشد اما کبر از این دارد و
اسهال و نفخ از تولد کند و گند زود نفوذ کند و تطف و تقطیع
اخلاط کند و ملغی خراج را در مرض بارده منیده بود و حواس را تنویر
کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب
اگر ناصع است پس اقیق و واکه زرد باشد و گند کم غذا
باشد و زود نفوذ کند و خمار آورد و بعضی نیکو غذا دهد و در طبیب کند
و اسود بهترین انواع باشد اما باعتبار طعم شراب شیرین موی و قطع

بود دیگر کند و جگر و شش را مضرب و شراب تلخ باشد و زود نفوذ
کند و احش را مضرب و تا بعضی تعویث معده و احش کند و تقه
الات سینه را مضرب بود و خاص و میرستی آورد و دماغ را مضرب باشد
اما باعتبار رایحه شراب عذیب الایه تعویث و تنشیط بیشتر کند معده
را تنویر دهد و عذیب طیب مصحح باشد و عذیب الایه میرستی
و منتن بخایت بد باشد و موجب ادا بود اما باعتبار قوم شراب
عذیب و کدر دیگر کند و زود رسد و در رقیق و صافی از هر نوع که باشد
نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما بنید
ز پستی جگر و معده را مضرب بود لیکن قبض و نفخ و صفرا بهیدارد
و دوشابی گرم و تر و سمن بود و عسلی حاد و مقطع بود و زود نفوذ
کند و وجه منافع را مضرب بود اما صداع و سبب آورد و خرمایی کند
و معطر اخلاط بود و در مایع و سودا را زایل کند اما استخوان بدن کند
و آنچه از خوب مثل زره و جو و غیره از کبب خراج و طبع
آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما
اسکار کند اما منفعت شراب قوی گوید که در هیچ مغذ و مرکبی
این منفعت نمی تواند بود که در دست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی
اما منفعتی که مفن نیست سرور و نشاط و ازالت افکار فاسده

در غریب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و سوء خلق و جودت
 ذهن و ذکاوت و صفای خاطر بود و اگر بدنی بود حسین لیس است و برآ
 و اشتراق آن و انعکاش حرارت غریزی و نتیجه سام و مجاری و
 تقویت بهم تکثیر و تلطیف و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلیغ
 با خون و کسر عایله سودا و معاوذه طبیعت در دفع فضلات مثلی
 و اسهال و عرق و ادرار اما مصرت او این است که از اله عقلی
 کند که اشرف مخلوقات است و انفع مکنونات است و میزان انسانی از
 دیگر حیوانات با دست و قوی را ضعیف میکند و منع ادرار و تعریق
 بدنی و شست و شوی طعام و جماع و از خار اعصاب و مناسبات و حدت
 غفلت و نسیان و بخت و عرشه و فاج و تغییر کلام و صورت و شکل
 و ثقل و حواس و غیر آن از او تولد کند باب ششم در استغراق و
 اجتناب استغراق موجب حفظ صحاح است و استغراق معطوب موجب تیره
 و تحجیف و ضعف و تحول بود و اجتناب معطوب موجب عافیت و عفو و
 تولد حییات و سقط شته و طعام بود بدین و حواس را ثقیل کند و چون
 از استغراغات معقده جماع است و حمام در آن شروع می رود اما جماع
 فعلی است که بر حجت و قوت جمیع افعال و قوی موقوف است
 زیرا که مبدار آن قوه مجیده است و باعثه و مشوانه است و حاکم مدبر

نیستی

طریق

جماع

ان

ان عضلات مکنذ و قوه حیوان که ارسال حرارت و روح و تدبیر را
 عضو میکند و قوت طبعی تولید ماده منی و احواله آن و دفع آن میکند
 و انشیا آن چون مخصوص بدین غفلت نباشد باید که در این اعضا به نوع
 ازین اوضاع باشد و جمیع افعال که بدین متعلق است بر این طبعی
 بی افت ظاهر نشود و هر چه ازین اوقات ظاهر شود موصوف
 این قوه بود و جماع چون کسب اعتدال و حسن اوضاع و اشکال است
 کند موجب انعکاش حرارت غریزی و تقویت و تقوئه اشنا و دفع و
 و اراض سوداوی و رطوبی بود و در دفع امتداد و ثقل بدن و کلال حواس
 کند و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و از اراط در آن
 موجب ضعف قوی و زبول در مرض مزمنه بود و اعضاء عصبان را محزون
 اما حمام معنی طبعی است آنست که در میان است و در طبعی است و در طبعی
 آب و استمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب پیوسته و امکان
 سه مرتبه دارد بیت اول بر در طرب بود و بیت دوم سخن در
 طرب و بیت سوم سخن در تحجیف و استمال حمام اگر باعتدال بود موجب
 نفع فضلات و دفع الی و نتیجه سام و تغذیه و شمای بدن و انش
 حرارت غریزی و شته غذا و تبیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
 و ترک آن موجب اضداد این شد و در اراط و استمال حمام موجب کلیل

نسخه

۱۲

ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مراد با غفای ضعیف بود
 و استحمام باب مکرر موجب تبرید و تطهیر و نشاط و قوای اعضا
 و قوی و حرارت غیرزی بود و مناسب جوانان خردی فراج باشد
 باب دوم در اسباب غیر ضروری مثل دخول است
 فصل اول در اسباب طلقه به سته ضروری و ان پنج است
 استخوان و اجناس و عادات و مضامعات و واردات خارجی
 استخوان از ان جمله است که در اما تیر در احوال بدن بیشتر خائنه
 بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و در بعضی شند و حوال انتقال
 کند به سنی دیگر قوی می گردد و بالعکس خائنه خردی فراج در شبان
 ضعیف بود و در سن کهنه قوی گردد و در فراج بعکس این در فراج
 سن چهارم است اول سن نمودار احوال است گویند ابتداء
 ان سن طولیت است و ان زمانیت که مولود در آن مقدار حرکت کند
 بعد از ان سن حیوانی و ان بعد از نفوذ بود و قبل از نفوذ سن حرکت اعضا
 و بعد از ان سن ترعرع و بعد از ان سن عکاسیه و ان زمان که گویند این
 وقت بلوغ باشد و بعد از ان سن قوی تا قریب سالی که سن
 است و در سن وقوف و ان زمان که گویند و بعد از ان
 سن بلوغ تا قریب کمال سالی و حرارت و رطوبه در جسی خائنه

در فراج قوی

یک

یکته متاوی باشد اما در جسی بویژه کثرت رطوبه شدید باشد
 در شبان سبب قوت رطوبه شدید و عا باشد خائنه نیزم
 خشک را علی و مشعل کردن در ناری متاوی در کینه سیم
 سن کهنه بود و ان از انتقای سن و قوایست تا قریب
 به شصت سال و در سنی سن حرارت در نقصان و پوست در نرید
 بود چهارم سن شجاعت است و ان از انتقای سن کهنه
 بود تا آخر عمر در سنی سن پوست غالب شود و بعد از سنی رطوبه
 غریبه و این مجموع که کثرت در کتب است با شدا کتب موضوع
 و بلدان متفاوت گردد و خائنه گویند در حقیقت و زبکبار استخوان مای
 سال و چهل سال منقضي می شود اما اجناس فراج و کور بوارت و
 پوست یال بود و فراج انات بر طوبه و بردت و این نیز
 باعتبار اغلب بودند که کل واحد از کور به نسبت با کل واحد از
 انات چنین شد اما مضامعات هر سنی از ان موجب اوی شود
 مثل آنکه هر مضامعی که مباشر یا مجاور است بود حوال قناری موجب
 رطوبت شود و مضامعی که مجاورش باشد موجب تسخیر و
 تخفیف بود و از احوال در ان سبب کثرت کلیل موجب تبرید
 شود و مضامعی که مجاور کل باشد موجب پوست شود مثل کالی و طیبانی

اما عادات از آن جمله است که ترک این غرض خارج گردد مراعات
حافظت صحیح و استقامت فراخ بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی
عادت بخوری راه باشد که موجب مواد ماسده خواهد بود اگر یکی
از آن دفعه باز این موجب ضرر و تغییر فراخ شود پس مبدی از آن باز
این و این همه گفته اند العادة طبیعتا ثابتة اما در آن
خارجی مثل عادات و اطمینان و کمالات و کمالات بود که هم حفظ
محتمل و هم غیر فراخ و تغییر می که از کمالات حاصل می شود از دیگران نمی شود
این طبیعت بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ دارد و مقوی
حافظت محتمل و این که با العکس و از آن جمله تقنی بافتاب که موجب
تخیل رطوبات بود و استقامت در بود و صداع دارد و همچنین در آن زمان
در رمل کرم اراضی رطوبتی را نافع باشد و استنقا در ریت
تشج و اعیار را معین بود و در شش آب بر روی که موجب انعکاس قوه
و از آن کرب و لیب میشود خصوصاً که با جلاب بود و فصل حرم
در تقدیر اسباب عوارض بدنی بنابر آنکه اسباب حرکات نفسانی بود
همچون فکر یا بدنی بود همچون حرکت ریاضت و ملاقات منجات از غریبه
و ادویه حواء که کتب دافع بود یا کتب خارج و تکاثف صام
و عفو نه احتیاط و اسباب برودت حرکت و سکون مغزین بود و استقامت

اینکه

مرطبات بود و کثرت اکل و جموده بنهم سکون و نوم و احتیاج
مخللات و محققات و اسباب پیوست استعمال مخللات بقطر و محقق
بوز کتب داخل بود یا فراخ اسباب ملاسته از داخل مثل متداول
مرطبات و مولدات احتیاط رطوبه لزج بود و از خارج مثل استعمال
سوم روغن و اطمینان و هوائ نرم و اسباب خشنه ملاقات مخللات
و محققات با فراط و قاطبفات بود خارجی و داخلی و اسباب تنوع
قوة دافع و ضعف ماسکه در وقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف
بود و اسباب احتیاس قوه ماسکه و ضعف دافع و غلط و از آن
ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر اسباب فساد شکل و صورت
مصوره یا در ادرت منی بود و اصل خلقه یا در ادرت انفصال
از رحم یا در ادرت تقیط یا سرعت حرکت طفل در وقت خویش یا غیره
و سقطه و مثل آن بود و اسباب سده حدیث چربی غلیظ بود
در مجاری از خلط و ثقل یا اتمام منفذی یا انطباق جوی بواسطه
خلا ماده یا بیس مجاری اسباب انساع مجاری ضعیف ماسکه باشد یا
شده حرکت دافع یا ادویه منجم یا حوضه اسباب ریادی مقدار
و عدد کثرت ماده و شده قوه جاذبه باشد اسباب نقصان
مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود

سبب

و بعد از خلقت سپی از اسباب خارجی بود مثل قطع و ماکل است
 فساد وضع بقایه عضوی بعضوی مشیخ یا التام بود یا ولادی
 باشد و بمبادت عضوی از عضوی مشیخ یا استرخا یا اثر قوه
 بود یا ولادی باشد اسباب تفویض تعالی از داخل ماده اکال
 یا حرق یا لذاع بود یا امتلاسی تمدد یا شده و افعه نیز بر جری طبعی
 یا حرکی غنیف یا التمار و رمی و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن
 بر لیسان و سوختن با نش بود اسباب قوه جراحی که متعجب کرد
 یا در می که منفر شود یا بشره که متاکل شود اسباب درم امتلا از
 احتلاط یا از ماده ریخی یا مایی بود و قوت عضودانع و ضعف عضو
 قابل الاتساع مجاری یا وضعی شدید بود اسباب خلع شاید که
 بدنی باشد مثل قیده که از رطوبه مرصیه پدید آید یا از خارجی بود
 مثل ضربه و سقط اسباب وجع که عبارت از احس و ادراک نهانی
 بود من حیث هو مناف سور المزاج مختلف بود یا تفویض تعالی و چون
 در وجع مشهوره پانزده است اول حاکم است و سبب آن خلط
 حریف یا مال بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سیم
 ناخس است و سبب آن ماده تیز بود یا ریخی که مدد غشا بود از غده
 عرض چهارم مدد است و سبب آن خلط یا ریخی بود که مدد غشا

بمقد

یا عضل بود از جهت طول پیچشی صا غط است و سبب آن ماده یا
 ریخی بود که جای بر عضو تنگ که مشتمل منته است و سبب آن
 ماده بود که میان عسل و غشای او حادث شود هفتم مکرر است
 و سبب آن ماده ریخی بود که میان عظم و غشای او حال شود هشتم
 رخو است و سبب آن ماده بود که مدد طم یا عضل باشد نهم ناق
 است و سبب آن ماده غلیظ ریخی بود که میان طبقات اعضا
 واقع شود و هم مسلی است و سبب آن عین ثقب بود و فرق
 پیانه او و ثقب انت که ماده ثقب را نفوذی بود از جنان
 محسوس شود که عضو را سوراخ بکند و ماده سلی در آن محسوس شود
 یازدهم خدریت و سبب آن خلطی بار بود یا انسداده ماند
 روح نقصانی و از انهم ضربانی و سبب آن در می باشد حار در
 عضوی حساس سینه ای اعیای است و سبب آن یا تعدد یا
 بقی بود و از انرا اعیای تعددی گویند یا خلطی لادع و از انرا اعیای فردی
 گویند یا به سبب ریخی باشد و از انرا اعیای ریخی گویند
 لاذع است و سبب آن خلطی حار بود یا نریخی ثقیل است و
 سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که در غشا معلق بود مثل طحال
 یا غشای کبد در ماده بود یا به سبب انحداب غده و حساس ثقیل کند

یا سبب درمی که در عضو کمال واقع شود و حس عضو را باطل کند همچون سکن
 مغز باشد اسباب سکون و جمع قطع سبب مرجع بود مجملات و
 ستفرغات یا مخدرات و خواب نیز از مسکات و جمع بود تحقیق
 سکن و جمع قطع اسباب است در اسباب محتمه و امتداد در پردن است
 یا امری خارجی بود مثل استعمال حرطات یا توفیر طوبه فضلی و موانع کل
 و امری داخلی مثل ضعف یا ضمه یا دفعه یا شده ماسکه یا ضیق
 مجاری اسباب ضعف است انواع نیز که این سبب یا دارد هجوم عضو شود
 یا دارد روح یا دارد قوت اگر دارد عضو شود سوراخ مجرای و سوراخ کرب
 و تفوق اتصال بود و اگر دارد روح میشود سوراخ مجرای بود و کلل کثرت
 استغناء و اگر دارد قوه شود کثرت صدور فعل از آن قوت بود و اگر
 اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا و یا یوکل و یا تشریب نیز از اسباب
 ضعف بود اسباب حرکات غیر طبع یا عین ضعف بود و حواس عشته
 یا بسبب یا پیوستگی ششخ همچون نوزاق یا بس یا فضول موزی تریه
 همچون نقص یا موزی بلوغ همچون قسره یا ریخی که طالع خود بود و حواس
 اختلاج یا باری و در عداوت و دلایل مثل بر مقدمه
 رشت فضل مقدمه که علامات است که بیان استدلال کنند
 باحوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات و انما

علامه

یا دلالت میکند بر نفس مرض همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت
 بر حسی کند یا دلالت کند بر محل مرض چون نبض فشاری که دلیل درم
 حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون عداوت استقامت
 ملازم درم بود حواس بت حار و ضیق نفس و وضع جسم در برم
 یا دلیل امراض ظاهر بود چون لون و طمس یا دلیل امراض
 باطنی بود و این نوع مشکله است و موقوف بر معرفت تشریح است
 و استدلال در آن بجزیره کشد اول افعال اگر نه مزاجی طبع بود
 دلیل افنی بود در مبداء افعال که قوی است و افت قوی دلیل
 ان عضو بود که مظهر است چنانکه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال
 و مانع و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و دلالت بر راز بر
 معده و اموال و موضع مرض چنانکه وضع طرف این که
 دلیل درم کبد بود و طرف آبسر دلیل درم طحال سببی هر شکل
 مرض است همچو دلالت درم ملالی شکل بر آنکه درم در حجاب کبد است
 جهاد در استغناء چون بول در راز که در باب خود یاد کرده می شود
 ان الله فصل اول در عداوت مزاج بدانکه علامات و انما
 مزاج ده است اول طمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج
 بود و میل ان بکینتی از کینیات اربع دلیل ان کینتی شد و حواس

چون در حال مزاج
 در سبب مزاج
 در سبب مزاج

علامه

سخن است کمی دلیل حراره و رطوبه بود و میزان آردم دلیل برودت بود
 پوست و از تخم دلیل حرارت و پوسته بود سیم لونا است پاشی
 لون دلیل برودت بود و حمرة و سمره دلیل حرارت و صفرة دلیل صفرا و
 کموده دلیل سودا چهارم موی است کثرت وجودت ان دلالت
 بر حراره مزاج کند و شقره و حمرة بر اعتدال و صهوبت و پاشی بر برودت
 پنجم بیات اعصاب سعه عروق و سینه و عظم عظم و نامی
 خلقت دلیل حراره بود و دندان دلیل برودت ششم کیفیت
 انفعال است سرعت انفعال از کیننی از کینیات دلیل بر غلبه ان
 کیفیت بود هفتم انفعال طبعی است از انفعال آنچه کامل بود
 دلیل اعتدال بود و آنچه مستوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی
 دلیل برودت باشد هشتم بوم و یقط است کثرت نوم
 دلیل رطوبه است و قله ان دلیل حرارت و کثرت پیداری دلیل برودت
 نهم انفعال نفسانی است طیش و حراره و صحت ذهن کثرت
 کلام در سرعت انفعالات دلیل حراره بود و جبن و بلبادت و غرط جفا
 و وقار و بطور انفعالات دلیل برودت بود و هم فصول مذکور
 است شدت را که و صبح ان دلیل حراره بود و دندان و کین
 کثرت ان دلالت بر رطوبه کند و قله ان بر پوسته فصل حرام

در علامات امتلا امتلا زیادتی کمیته اخلاط روده یا اخلاط حاکم بود
 و علامات امتلا جملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق
 و امتلا نبض و انصباع و غلظت مازوده و کلال بصر بود اما مفضلا
 علامت غلبه دم ثقل اس و قطی و تشاوب و نفاس و کدورت
 و بلاهه حواس و حلاوة دهن و حمرة لون و زبان و ظهور شور و زرق
 خون از موضع سهله مثل بینی و دندان و تخیل چهرهای سرخ بود و علامت
 غلبه بلغم پیاض لون و سستی فم و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزق
 و قلت عطش و ضعف نفم و جش از برش و کثرت خواب و بلاهت
 حواس و تخیل اب و سر و چهرهای سید بود و علامات غلبه صفرا صفرة
 لون و چشم و تلخی دهن و خشوته زبان و خشکی متحرک و دمان و تشنگی
 و ضعف اشتها و غشيان و قی صفرا و تشویره و تخیل شعله اش و
 چهرهای رز و بود علامت غلبه طعم سودا و بترکی و خشکی بدن بود
 و سواد و غلظت خون و شوره کاذب و کثرت انکار و سوسه و
 خوف و تخیل دود و بترکی و چهرهای سیاه بود فصل سوم در نبض
 نبض محرکی است از ارمیه روح که عبارت از قلب و شراپی باشد
 و هر نبضه مرکبت از انبساطی سکونی و انقباضی و سکونی و نبض
 و بسط او جهت جذب نسیم و دفع بخار و دخان است و اجناس نبض بود

جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض قلب
اول طویل است و او ان است که اجزای او در حال حرکت اکثر
در طول محسوس شود و سبب آن شده عاقبت تدریج بود و کثافت
لحم و صلابه جلد و عروق و مقیصر او در مقابل طویل است سیح
معدل در قصر و طول بود چهارم عریض و او ان است که اکثر اجزای او
در عرض محسوس شود و سبب آن خلوع عروق و رطوبه اله بود پنجم
ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل در عرض و
ضیق هفتم شایقی و او ان است که اجزای او در عرض محسوس شود
و سبب آن شده حاجت و مطاوعه اله بود هشتم تخفیف
است و او در مقابل شایقی باشد نهم معتدل در شوق
و انقباض و از ازدواج این نه پست و نه تسم حاصل شود اما آنچه
مشهور است و اسمی دارد شش است اول عظیم است و او ان
طویل عریض عمیق بود و م صغیر است و او در مقابل عظیم باشد
سیح معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است و او ان
که در عرض و شوق زاید بود پنجم دقیق است و او در مقابل عظیم
باشد ششم معتدل در عظم و وقت بود جنس ح و م
ماخوذ است از زمان حرکت و ان سه قسم است قسم اول سریع

زمان حرکت

و او ان است

و او ان است که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شده
ح و م بطی و او در مقابل سریع باشد سیح معتدل
سریع و بطور جنس م و م ماخوذ است از زمان سکون و ان
سه قسم است اول متواتر و او ان است که زمان سکون او کوتاه
بود و سبب آن شده حاجت و ضعف قوه بود ح و م متفاوت
است در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام
آله و ان سه قسم است اول صلب بود و او ان است که انکشت
نا بقمادی تمام حرکت انبساط او را فرو نشاند و سبب آن پوست
جرم رکن شد و م لینی و او در مقابل صلب است م و م
معدل و در صلابه و لینی جنس پنجم ماخوذ است از انقباض
و ان سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب متخذه باشد
ح و م بارد و او در مقابل حار باشد سیح معتدل در حراره
و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و ان سه قسم
است اول غلیظ و ان جنان باشد که در عروق چیزی زاید را رخص
اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود و م خالی و او در
مقابل غلیظ بود سیح معتدل و در خلو و امتلا جنس هفتم
ماخوذ است از کیفیت قوع و ان سه قسم است اول قوی و او

نبض

سکون

قوام

مکس

امتلاء

قوع

لا یجوز ان یقال ان النبض یختلف باختلاف الاعضاء

النبض که در انبساط و انقباض در وقت ۸۸ در صد ضعیف و در وقت ۱۱۲ قوی بود مسیح معتدل در قوه و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استواء اختلاف و ان در قسم است اولی مستوی و ادعیه از ان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرات مساوی بود و در مختلف و ادو در مقابل مستوی بود و ان مختلف در قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم است که اختلاف او در انظامی باشد یعنی در چند دور که کند بر یک طریق بوده باشد و اختلافی در ان باشد و مختلف غیر منتظم است که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس مسیح ماخوذ است از حال وزن و ان یا چید وزن بود یا یدری وزن چید وزن است که بر جوی طبعی بود یعنی وزن ان نبض مناسب فراج صاحب نبض بود و ردی وزن در قسم است اول متغیر وزن و ان نبضی باشد که از وزن که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلا بمقدور وزن شاب بود و در میان وزن و ان نبضی باشد که از وزن که لایق سن صاحب نبض باشد قاصر باشد چنانکه وزن نبض شاب مثلا بمقدور نبض صبی باشد مسیح ماخوذ از وزن و ان نبضی باشد که وزن او شباهت به وزن از وزن نبض نباشد و باید دانست

لقد و الله

در حرکات نبض طبقه موسیقی موجود است زیرا که همچنانکه تالیفات با دو دارد ایقاع و تقویر از نه که میان فقرات متقلل مکرر و تمام میشود نسبت از نه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعی است اگر ان نسبت متفق بود چنانکه در از نه ان مع اختلافی نباشد از ان منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبضی که ان را نامی نهاده اند مشهور سیزده است اول غزالی است و ان نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانکه اولابلی باشد پس نیایه سرعت مایل شود و به تدریج به سرعت غیر متغیر شود چنانکه غزالی در مسیح و ان نبضی بود مختلف در عظم و ضعف و شوق و عرض و امتلاء و اطرانی موج اب محسوس کرد مسیح دودی و ان نبضی باشد موجی و ان اما در اعراض و امتلاء نباشد و ضعیف تر بود چهارم غلی و او ضعیف تر از دودی بود پنجم منتشر و ان نبضی بود که مختلف بود در عظم و ضعف و صلابت و لین و شوق و الخفاظه که بعضی از ان برای ارشاقی بود و بعضی منخفص ششم ذنب الفار و ان است که نبضه متحرک شود بتدریج ضعیف و قوی بود و باز بدرجه اول عود کند و بدین ریزه ضعیف شود هفتم مستی و او همچون ذنب الفار بود الا اگر عودا بدرجه اول تدریج

غزالی

موجی

دودی

غلی

منشر

ذنب الفار

مستی

و در اکثر - ضعیف و دنب الفار و فعا عود کند هشتم و الفترة و ادانت
 و انح در وسط که در زمانی که توقع حرکت باشد سکن کرد نهم و واقع در وسط و اد
مرتعش است که زمانی که توقع سکون باشد محک کرد دهم و مرتعش و اد
متر است که حرکت از محزون حرکت بر عتبه بود یا در هم ملتوی و ادانت
سطح که همچون ریشمان بچه محسوس گردد و از هم مطرق و ذو القریعین نیز
 گویند و ادانت که در وقت کذب جانی حرکت انتقب می شود یازدهم
مرتعش و ادانت که حرکت او همچون رعد محسوس شود و این مجموع و لاله
دلاله بر سر حال مریض کند فضل چهارم و در نبض سنان و اجکا
رفصول و اعراض اما نبض با عبار اجناس نبض و کورا اعظم و اقوی بود
 و شبان عظیم ثبات از نبض اناث اما نبض با عبار سنان نبض صبیان بلبلی ان
دور لاقی بر دو انت که در صبان زمان انتقباض از انبساط مندی
 بود و در شبان زمان انتقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کون
بعضو و بطولی مال باشد و وزن لاقی بایشان ان نزد ان انبساط
پیشتر از زمان انتقباض بود اما با عبار رفصول نبض در ریح معتدل بود
 و در صیف ضعیف سریع و متواتر و در خف مختلف و ضعیف
شتاب بطی و متفاوت و نبض عبار بلدان سب فصول بود
 اما با عبار نوم و یقظه و راستبار خواب نبض ضعیف و متفاوت بود و در

سنان

چهارمی اگر بطیع خود پیدا شود سریع و عظیم بود اگر نجات به سببی
خارج پیدا شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باید که مرتعش
 بود اما با عبار ریاضت اگر بجد تعب نزد نبض سریع و قوی
 و عظیم بود و متواتر و اگر بجد تعب نزد نبض در عظم و قوت ناقص شود
 و در سرعت و تواتر زاید اگر بافراط بود نبض دودی و غلی شود اما
 با عبار استحمام اگر استحمام باب کرم دبا عبدال باشد دبه بخیل رشد
نبض سریع و قوی بود و اگر بخیل سد ضعیف و متفاوت باشد و اگر
بخیل بافراط بود ضعیف و ضعیف کرد و اگر استحمام باب سرد باید نبض
در قوت زاید بود و در سرعت و تواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف
و بطی و ضعیف و متفاوت کرد و اما با عبار عوارض نفانی در حاله
غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خجالت عظیم و بطی و متفاوت
 بود و در خوف و غم ضعیف و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح یک
در تعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوج و راستبار و جمع نبض عظیم
سریع باشد و اگر نمادی شود ضعیف و متواتر شود پس دودی و غلی شود
 اما نبض در ادرام اگر درم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعش بود
 و در انتهای در سرعت و تواتر افزاید و در درم بارد نبض بطی و متفاوت
 بود و در درم لین موجی و در درم صلب منشاری بود و در درم اعلم البود



فضل بحسب در قاروره و در آن قفسه کونید و در استدلال با اعتبار
 هفت جنب بود جنب اول لون است و طبقات آن پنج باشد
 اول صفة و مراتب آن شش است **حکم** تبنی و اود لاله
 بر تصور پنج کند **حکم** اترجی و اود دلیل حال پنج باشد مسمی
 اشقر و اود دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و اود لاله شیشه
 حراره کند پنجم ناری و اود زاید از نارنجی باشد ششم زعفرانی
 و آن دلیل حرارت موقوف باشد جنب دوم حراره است و مراتب آن چهار
 باشد اول اصعب و اود دلیل غلبه دم باشد دوم وادی
 و حراره اوزاید از اصعب بود سوم امرقانی چهارم اجماع
 و اود در حراره بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنب سوم خفزه
 و مراتب آن پنج است اول منتفی و آن دلیل برودت بود دوم
 اسماجونی و آن دلیل برودتی تحت یا شرب زهر باشد مسمی
 نیلخی و آن دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در صیان و شایخ
 دلیل شین و نایج بود چهارم کانی و آن از احتراق اظط بود پنجم
 زنجاری و اود لاله کند بر احتراق شدید و دلیل لاک بود جنب چهارم
 سوده است و مراتب آن چهار است اول اسودی که با خود
 از زعفرانی بود یعنی زعفرانی باشد که سیاهی زند و اود دلیل غلبه خون و

اخرن

و احتراق آن باشد و اسودی که از خفزه حاصل شده باشد
 و آن دلیل سودای صرف باشد پنجم اسودی که از پانی با خود
 باشد و آن دلاله بر احتراق بلغم کند و بول اسودنی بجمه دلیل حر
 یا موت حراره غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در
 مشایخ و نسا و ابتدای حیات اما اگر تشاؤل خیر سیاه چون کباب
 و ریش میوز کرده باشد از اعتباری نباشد پنجم سمان
 است و آن دو قسم است اول رقیق شفاف و آن دلیل
 برودت بود و نویدی از پنج **حکم** انقبض حقیقی و آن اضاف
 اگر قاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر بان دسومی باشد یا بجمون
 شیر باشد دلیل زبان باشد و این در لغو دق باشد و فطاعی با
 بده دلیل قروح آلات بول باشد و فطاعی بی بده دلیل حصاة یا
 سواد خام بود در صامی بی رسوب بغایه تب باشد و اگر متشابه
 منی باشد دلیل بحران امراض بلغمی بود و اگر خون باشد و اگر
 بود در امراض حاده دلیل هلاک باشد و از الوان بول یکی است
 که متشابه غلظت باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد
 و دیگر آنست که متشابه لون زیت باشد و اود دلیل بد باشد خصوصا
 که منتفی بود جنب سوم از دلائل قوام بول باشد و آن

سه قسمت اول رقیق و آن دلاله کند بر بردت و عدم نفخ و
ضعف کلیه و آلات بول دوم غلیظ و آن دلاله کند بر کثرت
اضطاد و عدم نفخ و با شکر که دلیل نفخ مواد غلیظ یا انقباض ادرام
یا انقباض سده باشد و غلط بول اگر به تدریج کم شود نیک باشد
و اگر ممتادی کرده و خصوصا در حیثات حاده بد باشد مسخر معتدل
در غلط و رقت و آن دلیل در نفخ تام و صج حال بود و حبس
را یک بول است و آن شش قسم باشد اول عدم الایک و آن دلیل بر
فراج و نقصان حرارت غیرزی بود دوم منتن و او دلیل بر فوج
جاری یا اضطاد عفته بود مسخر حامض الایک و آن در مرض
دلیل بر موت حراره غیرزی بود یا دلاله کند بر صدف حراره غریبه که
از مواد بارده حادث شده باشد چهارم صلو الایک و آن دلیل
غلبه دم باشد پنجم حریق الایک و آن دلیل فساد سودا بود
ششم زهم الایک و آن زهم تاک بود و آن دلیل فساد
رطوبات بود و حبس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد طوی
لزم بود و فاعل آن ریگی بود که در جوهر بول باشد و سودا و
و شکر زبد دلیل بر قان بود و علت آن دلیل لزوم اضطاد
و کثرت آن دلیل بر رطوبه بود و حبس پنجم قلت و کثرت

دلاله

بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که باید به نسبت با مثرزب
دلیل مقدمه استنفا یا اسهال یا کثیر رطوبات مغوط بود و اگر کمتر
از آن باشد که می باید دلیل استنفا رطوبات زاید بود و زبان
حبس ششم صفاد کدورت است و آن غیر رقت و غلط بود و بول
کدر و آلات کند بر عدم نفخ اشتغال طبع به نفخ اضطاد یا بر مغوط
قوت و صفای دلاله کند بر عدم نفخ حبس هفتم رسوب است
رسوب جوهری باشد که از مایه غلیظ تر بود و از متمیز شود
خواه که مترب شود و خواه که معلق بایستد و استدلال از جند
وجه کنند اول از جوهر آن و آن طبع باشد یا غیر طبع اما طبع معین
باشد یا زرد و متصل الاجزاء و متخلل و بی منتن در اسب بود و چون
تخلیل کنند زرد منبسط شود و متفرق گردد و زرد در اسب شود و
دلاله کند بر نفخ طبع و نفخ تام اما غیر طبعی یا زده متم است بهر یکی
اسمیت فتم اول خراطی و آن تمحون صفای بود بسیار و صفار
اما کبارا که سرخ بود از فوج کلیه باشد و اگر بابت بود دلیل
خراشید شدن اعضای بول بود و اگر کمتر بود یا شیه بغلوس
ماهی بد بود و اگر سفید بود دلیل بر فوج و جرب مثانه بود اما
اگر سفید بود مثالی گویند دلیل جرب مثانه یا زبان اعضا بود

در اگر سرخ و در آن را کرسی گویند از کبد یا از کلیه یا دم محرق بود
 در و در شیشی و سویی نیز گویند و از نخالی خود تر بود اگر
 سفید باشد دلیل دهن یا جرب نشانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد
 دلیل هتراق خون بود و مبین کمی و اکثریت نیز گویند که شش باشد
 و سبب آن سبب کرسی باشد چهارم و سبی و آن همچون جربی
 باشد و دلالت کند بر دهن یا شحم یا سیمین پنجم و آن دلیل
 انفجار در می بود یا قرص ششم و آن طلی و آن از خلط خام بود پنجم
 شعری و آن همچون تارهای موبود و آن از اخلاط خام و آن
 رطوبه و حرارت عینه باشد هفتم و آن خیمه پشه بقطعاتی
 حیز و آن از ضعف معده یا امعاء باشد یا از تاول لینیات
 نهم و آن دلیل و آن در مصلح حصاره در مصلح و اگر سرخ بود
 در کلیه بود و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه و هفتم و آن
 و آن همچون خاکستر فایده دلالت بر اخراق بلغم کند یا ماده که بطول
 است منعقد شده باشد یا زده هم علتی شش پنجم و آن
 و اگر با بایت تمیز باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری
 باشد و در آن هم استدلال از مکان رسوب و آن سیم است
 اول عام و اول است که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر طبع کند

در کفها

براز

در اکثر قریب و در آن رسوب بود و آن اگر طبعی و در نیک بود و اگر غریبی
 بود و بر باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند و استدلال
 از وضع رسوب بود عاقله و استوار رسوب محمود و دلیل نیک بود
 و در رسوب مذموم بر عکس این و تشنگی و پراکنده گی آن از ضعف
 پنجم و اکثریت راجع بود استدلال از پسته رسوب پوشده
 خالطه و مازجت آن با بولی دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد
 و اگر تمیز بود و مخرج باشد دلالت کند که از مثانه و یا بی ادست
 استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب نیک بود
 و اگر دیر بود بر عکس این و باید دانست که بول زنان سفید تر و غلیظ تر
 از بول مردان بود و بول زنان استن صافی بود و در وسط
 آن چیزی همچون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا
 حمل مایل برقت بود و در انتها مایل کمره بود و بول نفسا مایل به سواد
 باشد و بول سپان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل به زاری و
 معتدل القوام بود و بول کبوتر به پاض مایل بود و بول شایخ
 سفید و رقیق بود و فضل ششم در برابر و استدلال بر آن
 از چند وجه گشت اول از کثرت آن اگر زیاد بود از فضل طعام دلیل
 کثرت اخلاط یا دهنان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بر ضعف

در کفها

براز

حرام

لون

دافع بود یا احتیاسی که در معاقولون یا اعور حادث شده باشد
 ح ق م از قوام آن اگر رقیق غیر لزج بود دلائل بر سده یا ضعیف
 مجاری مایه و به هم می تابد و مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت
 نیا میخیزد از کف و حرارت یا پس از غیری مایه طول مکث بود اگر
 بر طوبه مخلوط بود دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود مسموم
 است لال اولون او بد آنکه بر از طبعی است که ناری و شد آن
 دلائل بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف مغم باشد ریاضی
 آن از سده مجری مراره باشد و هم بر تان باشد و اگر وی ریم آن
 اید دلیل انقباض رقص بود و خفزه آن از درازن مجاری باشد و اگرانی
 باقی دیگر الوان بر از چون الوان بول باشد و چهارم است لال
 از هیات آن در هیات طبع آن است که جلی بود پس اگر متفح
 بود چون زبل که دلیل کثرت ریح باشد و پنجم است لال از
 وقت آن اگر پیش از وقت تقاضای ریح کند و در خروج سریع باشد
 و دلیل کثرت صفرا باشد یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد
 از ضعف ماضی یا دافع بود یا تامل تا بغی بود و ششم است لال از
 رایحه آن اگر تن آن زاید باشد از آنچه معما بود از غلظت اخلاط یا
 زردبان اعضا بود و باقی چون روایح بول باشد هفتم است لال از

بحران

بحران تا چند

بحران نام

بحران تا چند

بحران انتقال

از رنجان کند و زنده دلائل بر عیان یا کثرت ریح کند و بر از طبعی است
 که مشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از رزاق حالی بود
 و منتن و عذیم را که نباشد و سهل الخروج بود و غیر لا و غ فصل
 هفتم در بحران بدانکه عبارت است از تعمیری عظیم که در معما و
 شود از مقادیر طبعی با مرض و تشبه کرده اند طبعی را و سطل
 و مرض را بد شمن یا غنی و بدن را بملکت و در بحران را برز و قتال
 پس اگر درین روز سلطان که طبعی است و شمن را که مرض است
 شکند و بر غالب اید و او را از ملکت براند از بحران نام چند گویند
 و این بحران موجب صحت شود و برزوی و اگر سلطان غالب اید و لیکن
 نه چنان که دشمن را بجلی و در کند بلکه محتاج باشد به مقادیری و دیگر از
 بحران ناقص چند گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر نفوذ باشد و شمن
 غالب شود و سلطان را بکند و ملکت را بکند و از بحران نام رومی گویند
 و بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد به یکار و دیگر تفاوت
 کند تا ملکت را منحر کردند از بحران ناقص رومی گویند و بدانکه
 انتقار مرض یا به بحران باشد یا به کلیل و به تدریجی و نوع بحران
 با انتقال مایه از عضوی بعضوی و این از بحران انتقالی گویند
 پس اگر مایه بعضوی پس به ششین نقل کند انتقال چند گویند و اگر

از عضو خیس به پریس نقل کنند انتقال رودی گویند و بحران محمودان است که در
 انتها مرض بعد از پنج نام در روز با جوری واقع شود و بحران دفع
 ماده باشد نه با انتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل
 شود و بحران مذکور بعکس این شد عجایب که در روز زنجبک
 مصاف که از طریق بنیه اسباب حرب دقت مشغول می باشد
 امور باید مثل صبح و عجاج و خوف و غیره باشد و در بحران زهر
 باید مثل اضطراب و سور حال مریض واقع می شود و بحران که بر دفع
 باشد بقی یا اسهال یا عاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر
 یکی را از این علامات باشد که دلاله کند بر آنکه طبیعت مکره ام حبه دفع
 خواهد کرد اما علامه قی ضیق نفس و غشیان و تلخی دهان و اختلاج
 لب و وجع معده و ثقل ان و تاریخی چشم بود و علامات اسهال
 ثقل بطن و قوا و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات
 رعاف و تخم و طین کوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش
 بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلط و کثرت بول و
 علامات عرق بیض و موی و ندادن و استفاخ لبشده بود و بحران
 که بوق و ادرار شود ماده رقیقه دفع کند این علامه بحران که با باشد
 اکثر ناقص باشد و هر بحران که در ابتدای مرض واقع شود مملک بود

مردن

و در وقت نزدیک ناقص بود و در انتهای تمام و در انحطاط و بحران باشد
 و در روزهای بحران طایق است که مریض را هیچ وجه تحریک نکند و روزی
 بحران که ایام با حوری می کنند اول آن چهارم مرض است و باشد که
 در امراض حاده تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران چید در روز
 چهارم مندر باشد بحران منعم و روی مندر باشد بحران ششم و اگر در ششم
 بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم واقع شود نیک باشد و در منعم
 روز بحران است و درین روز بحران چید قوی واقع شود و در نهم
 روز بحران است و مندر است بحران روز یازدهم و اگر در روز دهم
 واقع شود بد باشد و در ششم نادر بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد
 و روز یازدهم روز بحران است و مندر است بحران روز چهاردهم و در
 دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم بحران نوزدهم بحران نوزدهم بحران نوزدهم
 روز بحران است و درین روز بحران قوی و حید و سلامت بود و در
 پانزدهم بحران بد باشد و در نهم بحران است و مندر است
 بحران روز پستم یا پست یکم و اگر در نهم بحران نوزدهم بحران نوزدهم
 واقع شود بد باشد و در پستم و پست یکم روز بحران است اما
 اوقتی باشد و در پست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران
 قوی واقع شود و در پست و نهم روز بحران است و بعد از آن

ایام با حوری

در کم و سی و چهارم و هر کس که بعد از این واقع شود از اوقاتی نباشد
 در روزی و نهم روز بچران است و بعد از آن روز جمل و بقول القراط
 بعد از جمل روز بچران نباشد اما به قول بعضی در ششم و هفتم و صدم
 و صد و بیستم واقع شود و فصل هشتم در علامات ریه و مجوده
 در امراض بدانکه علامات مجوده در امراض ثبات قوه و سخته و
 اشتدای سلامت عقل و ذی و خلق و انتفاع معالجات بود
 و در حیات ظهور بثورات بر لب و بینی بچران چید و در روز بچران
 و حیات و اول روز در خفت و راحت و از نفس طبعی جمع
 علامات نیک باشد و علامات ریه خلاف این بود چشم در کوفت و
 دگش ده ماندن و مان تنفس بیانی وحدت سرینی و سر شدن
 گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یکی جای داشتن بسیار
 در بینی کردن و چید شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از
 مردم کردن و دست در میان و دیوار مالیدن چنانکه کسی خری طلبد
 و سگرت و گشت بسیار گفتی کم گوی و اصطاب در غیر روز بچران
 و هر خط جستن و نشستن و از حرکت سیدن و بر قانی پیش از نهم
 در عاف منوط بی ظهور خفت و عطسه و رادل مرض همه علامات
 بد بود و در حیات عاده بر هم سودن دندان و بردن اطراف

محمود

ر د ه

با هوارت

با حوارت تب و شتاب و ضعف نفس و وجه اخ و حدت و عرق و
 و سواد زبان و شور عدسی سیاه یا سفید در عارضیه اندک و بول
 سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است و رنگ بینی و حدت خفای
 در غیر ایام با حوری و طلب جای تاریک و سواد و خضرة و تیرگی لون
 و دیدن کفنی با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن
 و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق
 افس در نرسام و اختلاط عقل و بردت ظاهر با جوت باطن
 و گشت ده ماندن چشم مجموع و بول مرک بود و بسیار بود که در درک مرض
 و وجع ساکن شود بعقابی بسی ظاهر و آن نیز دلیل مرگ بود و علامت
 نکس کی شدن تب بودی و قوع بچران و ضعف و عدم اشتها و
 غشيان و خبث نفس و هضم و خواب بسیار و تیره روی و پشت
 چشم و صبح بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج
 و احتدام و رابتدای مرض بود و الله اعلم و فصل نهم فی الانذار
 بالحوادث و الانذار من عید الی آخری اما انذار بکاهوت چنان باشد
 که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبعی مثل شوه طعام و
 جماع و بول و براز و عرق و یا در عادات غیر طبعی مثل قی و ریح
 و سیدل دم و بوی و طمط مندر بمرض باشد و خفقان الم

و سواد زبان و شور عدسی سیاه یا سفید در عارضیه اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است و رنگ بینی و حدت خفای در غیر ایام با حوری و طلب جای تاریک و سواد و خضرة و تیرگی لون و دیدن کفنی با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق افس در نرسام و اختلاط عقل و بردت ظاهر با جوت باطن و گشت ده ماندن چشم مجموع و بول مرک بود و بسیار بود که در درک مرض و وجع ساکن شود بعقابی بسی ظاهر و آن نیز دلیل مرگ بود و علامت نکس کی شدن تب بودی و قوع بچران و ضعف و عدم اشتها و غشيان و خبث نفس و هضم و خواب بسیار و تیره روی و پشت چشم و صبح بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتدام و رابتدای مرض بود و الله اعلم و فصل نهم فی الانذار بالحوادث و الانذار من عید الی آخری اما انذار بکاهوت چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبعی مثل شوه طعام و جماع و بول و براز و عرق و یا در عادات غیر طبعی مثل قی و ریح و سیدل دم و بوی و طمط مندر بمرض باشد و خفقان الم

منذر برک باشد و کابوس و دوای بصر و سکه و اختلاج بسیار
 به تشنج و خدر اعصاب و فاج و اختلاج وجه بلعوه و ثقل و کلال بر
 بالکثر عرق منذر باشد بکته و فاج و حمرة روى چشم و سيلان
 و مع و نفرت از روشنی منذر باشد بر سر سام و خون و غم بی
 و کثرت فکرهای بر منذر باشد به مایه نوجو یا و سرخی روی ماکوده و
 غلط منذر باشد بجزام و تبسج روی چشم با استسقا و دوام صداع
 و شقیقه به نزول آب و چشم و انتشار و ثقل و تمدد و طرف است منذر
 باشد بجلل کبد و ثقل کمرگاه و حاصره بجلل کلیه و سقوط شهوات
 و قی و نفخ و وجع اطراف به قویخ و حکم مفقود که سبب ارعای
 خورد بود منذر بود به بوایر و حدوث قویار بسیار به برص است و
 به بقی اسفی منذر بود بر ص و سیلان طمیت و زردی حامله
 با سقاط و سخت شدن دبر و مدق باق بدوالی و دوار الفیل و کثرت
 زکام و نزله به ذات الریه و سل و عرق و بول منتن و کیمیات غلیظه
 و حرقه بول بفرج مثانه اما اشتعال از غلظت بعلتی دیگر میباشد
 که اگر در حیات حاده هم حادث شود و بعد از آن اسهال مزمن
 دست در زایل شود و همچنین با اسهال صغری مد زایل شود
 و اسهال صغری نیز به جم زایل شود و استسقا با اسهال متنی و مایه

در تشنج

و تشنج رطب کمی و جنون به بوایر و سعال بوی خفین و توان مایه
 بعطاس زایل گردد و همچنین دوار السعلب و در کرده و دیگر اعضا
 بدوالی و دوار الفیل زایل گردد و اسهال
 عملی مثل پنج مقاله معالجه اول و حفظ صحت و علاج کلی مثل بر
 در باب باب اول و حفظ صحت و این باب مثلث برده فصل
 اول و در تدبیر حیاتی و مولوده بد آنکه هرگاه که علامات استنی ظاهر
 شود باید که از قصد و حیات دقایق و اسهال و نفخ و اصوات مایه
 در ریاضت و تعب و بویهای تر از کثرت تا چهار ماه بگذرد بعد
 از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود منفر باشد و چون
 هضم رسد همان اخراجات مرعی دارند و بکچین و کلکین
 و تلطیف غذاء اسقاط شهوة کل کنند اما مولوده باید که در خانه معتدل
 بود بزیاده و چون جدا شود ناف او را بالای چهار انگشت قطع
 کنند و خرقه بر بدن بپایانند و برو نهند و مولود را باب و ملک شریفه
 اب بد بدن و پنی او نرسد و اگر با آن اب ساق و ش و نه و
 علیه و قسط باشد بهتر بود و بعد از آن باب تا تر عذب بشویند
 و انگشتی غسل در دمان او نهند و در نقاط بچیدن هر عضو را
 بجای خود نهند و بر فقی به بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز

حفظ الصحة

برقی اور حرکتیک دهند و هر چند در او آب فائز بشوند اما
رضاع بد آنکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می افتد اگر مادر
صحیح المزاج باشد و لیکن با جمل روز بگذرد شیر مادر نه بد بلکه کسی
دیگر شیر دهد تا جمل روز بگذرد و اگر خواهد که دایه بگیرد اختیار
مرضع کند خوش شکل نیکو خلق که بقوت بود و سال اویت
دخ و سی و پنج بود و معتدل المزاج بزرگ پستان و بسیار شیر بود
شیر او معتدل القوام بود و شیر بسیار شیرین و غلیظ است و چنان که
گفته شد چون جمل روز از وضع حمل او گذشته باشد غذای لطیف
معتدل تناول کند و در باید او پستان را اندکی بدوشد پس در دین
طفل نهد اگر شیر غلیظ باشد مثل مملقات تناول کند مثل سکنجبین
ساده یا بزرگی و سقمون یا نخود و ریاضت معتدل بخورد و اگر اگر
دقیقی باشد غذای غلیظ مثل هریسه و بزرگی تناول کند و اگر شیر بسیار بود
چنانچه نمودی پنهان و شود تعقیب غذا کند و تغذیه پستان بزرگ و
عکس و سر که ناید و اگر اوری عارض شود شیر طفل ندهند
تا اثر آن عارض برطرف شود و مدت رضاع دو سال است چون
نزدیک نظام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد به شیر گردانند و
شیر برنج و نان و عسل غلیظ میدهند چون اثر بر بدن برشای او

علم الحق

در کورنول ریاضت اجتناب نماید از اجناس خفیه

ظاهر شود روغن با روغن و عسل در لثه او مالند و پیر مرغ و مرغ خوش
در کردن دین دندان او مالند و اگر انگشت بسیار خایید و دین او
رنگش بشویند و قطع نخ مهک بدست او دهند و در وقت کشتن
بن زبان او را مالند و در اراضی که او را عارض شود معالجه طفل و
مرضع هر دو باید کردن و هر مرضی که اطفال را بسیار عارض
میشود مذکور شود اما در استطلاق شکم او را بگون و انیسون و روغن
کل سرخ و سرکه گرم کرده طلا کند چنانچه از دمنه ای فواید و زردی کم مرغ
نیمبرشت به دهند و بست شوشه معیند و اگر مژمادی شود و انگلی پنهان
مایه بزغاله باب سرو به دهند و در اجناس شیانی از عسل و فودنه
و سرکه کن برش استعمال نمایند و روغن زیت و رشک مالند و در
سورتنس بن گوش بر روغن زیت حرب کنند و آب گرم دهند
تا پاشند و در زکام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل به دهند
و سعی کنند تا قی کند با انگشت یا پر مرغ حرب کرده بکلوی او فودنه
برند چنانچه از دین بدورسد و در سعال جمع عسل و کثیر او مالند
و نمایند یا شیر نار و غنی نعشه دهند و در دج جمع گوش حفض و سقمون
و زنجبیل و روغن کبوتر شد و در گوش جگانه و اگر اگر
گوشش رطوبتی بیرون آید پاره صوف عسل و شب میانی

در غصان الوده کرده در گوش نهند و در فی کردن شراب سبب و انکی
 یست به بند و معده را به حاسبات طلا کند و در بچگی کم
 آب گرم به بند تا پاشد و بر شکم نیز ازین دروغی زیت در شکم باند
 و در علاج که عبارت از براتی بود که در دهن حادث شود و از آن هر
 سیاه باشد قتل بود باید که دهن را با حلش بشوید و بنفشه
 و حل و کشیند و بر افشاند و سماق و کلنا و پرت انار
 نیز نمید بود و اگر اعطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن
 ظاهر شود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد با درج بسند
 و در بینی انداخته و اگر قطع ناف در آن موضع در می حادث شود شکال
 و عکس البطن دروغی نجوشاند و اندکی در حلق جگانه و در ناف نیز
 مالند و اگر دیر مندرل شود عرق و حوسک یا و شان و از روت و
 اشنه و قریب بند و بر افشاند و در اضطراب و بچگی ادرغی
 خمشش در سر مالند و با پوست خمشش و کا هو در آب نجوشاند
 و در سر مالند یا پوست خمشش و کا هو و شراب خمشش به بند تا لعل کند
 و در فوای چشم به بند جو زندی و سکر به بند و در ورم حلق بلای
 کند بشیاف و رب نوت و شراب بنفشه به بند و در ورم حلق
 بزرگ بگویند و با غسل به بند و در ورم العیان که عبارت از میانی
 لب

قصه



شبه بهرج سقر و چند پد ترا کون و عود الصلیب بایند و به بند
 و در ورم معده جفت البوط و کل سرج و مورد و کلنا و پوست انار
 و شب یانی نجوشاند و در آن آب نشاند یا آن آب بر کوی
 بر می جفتد و بر آن جامی انداخته و آب و روغن با رنگ و معده مالند
 و آبجری گرم کنند و غدی بر سر انداختند و بر سر انداختند و در تولد که گاهی
 خود در معده و زجاجی معده را سن و عودق و سکر به بند و بشیاف
 مغز استه زوالوی تلخ و استه شغالیو یا کرک استمال کنند و در گرم
 در از که در شکم پیدا شود افستین و در مننه و زهره کا و ورم حنظل
 بر شکم طلا کنند و طفل را چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طبع لطیف
 لبس کنند و تا قوت نگیرد بجام بنهند و از خوف و غضب و خلاق
 بد و غم و بچگی که دارند و چون قوت دیدن و بازی کردن باز یابند
 را بکنند تا بلبغ مشغول شود که آن نحو را با خشت است و چون
 شش ساله شوند بلوغت سپارند و در اسایش دادن تدریج
 کم میکنند و بر ریاضت می افزایند بحدی که اگر کار و مشغول طول نشود
 و خیر الامور او سلطان رعایت کنند تا با خلاق جمیده بالیده شود
 فصل ۱ در تدبیر فصول در فضل ربیع موادی که در رستان افزوده
 باشد در ورم که ناید و منبسط گردد و تپیران است که از آن کم کشته بقیل

فصل ۱

سبح

تابستان

پاییز

زمستان

و لطیف غذا یا استفراغ و آن بقی یافت یا اسهال کتد بحسب عاده و غلبه
 خلط و از جففات و منخات شدید و کثرت حرکات و استقام
 و کثرت اکمل طوم و صلاوی و شراب قرار کتد و از اثر بره مثل شراب
 حامض و لیمو و صندل و ریوس و کنجی اقتضای کتد و از اغذیه
 از شک و سحاق و زنا و امثال آن مناسب باشد و در فصل
 تابستان بابایش در غایت مشغول باید بود و در مذهب
 شمال قریب به آب روان که از بخار و خان و غبار دور باشد
 سکین سازد و از حرکات عینیه و خواب روز و کثرت مجامعه
 و شرب و اکمل شراب صرف منخات اجتناب نمایند و مجامع که فایده کم
 نباشد دروند و از اغذیه و آشپزی فواکه آنچه مبرد و مرطوب باشد خورند
 و از جامه ها بکتن پوشند و استفراغ بقی کتد و در فصل خریف
 سرمای باید و گرمای میانهای روز خود را نگاه دارند و از مجامعه
 و خواب روز و کثرت اکمل و شرب شراب و اکمل فواکه و استقام
 باب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن قلی باشد در ابتدا خفیف
 استفراغ بقی شاید کرد و در وسط آن استفراغ بمهل و در
 خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه
 و لحم و شراب درین فصل معید بود و قی و استقام و استعمال منخات

یا

و با

کرد و اکثر جامه موینه و پشمینه باید پوشید اما در و با نوزاد باشد که هوا
 از بخری طبعی بگردد و تپیر است که نقیل اخلاط و رطوبات کتد به نقل
 غذا و استعمال جففات و اصلاح هوا را میسر کند بر بایعین طبعی مثل
 سیب و ترنج و به و مسمومات مثل صندل و کافور و غیره مشک
 و جوزات مثل عود و عنبر و قسط و سندرس و قزقل و لادن و آینه
 و سعد و از خود ابل و پوست انار و مورد و انبوس و زعفران و
 باید که خانه را بکباب و سرکه بپسیرد و از کزد جوش پخته ترشوش
 دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و قصد و حجت
 و ریاضت و استقام احتراز نمایند و در مواضع مشکوفه ساکن نشوند شنبه
 و قطعا که نیم بخورند نه نهند و از اثر شراب حامض و لیمو و ریوس
 و صندل تناول کتد و از اغذیه اقتضای جففات کتد و آب
 سرد بسیار خورند و کل ارتمی با شراب بر معده و در و با آورده اند
 که تریاق مازوق و مرثه دیطوس شش از غلبه و با معید بود و صبر در غفلت
 و حرکت بکوبند و با غسل قوی سازند و باید از آن بیکدم بجزید و باغی

فصل ۳۰

فصل ۳۰ در تدبیر ماکول و مرثه و در دوزخ است
 در ماکول بهترین غذا آن است که از آن خون نیک حاصل شود
 و لذیذ باشد چون نان کدوم امت نارسیده و گوشت کوسفند

ماکول و سرروب

کیسه دار میوه آنچه قریب بقدر باشد از کورت و انجیر و طب
 و از خرما ماکولات در فن دوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
 و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق باشد و بعد از
 ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و آشنای با یک را دفع نماید
 کرد و از اذغال و تطویل کامل اجتناب باید نمود و هنوز اندک اشتها
 باقی باشد که ترک خوردن کند و موافق ترش غذا است که عند الطبع
 الذی باشد و جمع میان الوان طعام نکند که موجب تحریط شود
 یک غذا نیز عادت نباید که عاده بخوات ضعیف و کافت
 او را و اعصاب را مضرب و دفع معرت صلو دوم کا مضی کشد و
 بالعکس و از آن تفهیم بالحق و حریف و بالعکس و عادت با جتی
 کردن مزاج را ضعیف سازد و ضایع مزاج صفادی اغذیه طبعه بارده
 مثل قلیه که در شک جود و حیوانات غیر یابسه مثل قمر هندی و نابج
 و عوزه باشد و دومی مزاج را امبری که قانع رطوبات بود و ضایع
 بود مثل حیوانات و بلغمی مزاج را اسخنی ملطف مثل گوشت گنجشک
 و بوج و بیک باشد و سودادی مزاج را مرطب معتدل و در حرارت
 مثل مرغ گوشت بره و زرده پنجه و بهترین غذا است که بگزارد و
 نوبت دیگر در یک نوبت اتفاق افتد و آب در وقت غذا و میان

ماحقا

غذا

ماکول و سرروب

غذا و میان غذا تا تواتر کند خوردن مخصوصا که بسیار بود و در وقت غذا احتیاج
 جهت اخذ از مطلوب است اما چه که عینیتش پیدا کرد و شراب و شیرینی بر
 سر غذای هضم نشده مضرب بود و پیچیده باشد و در وقت غذایی که
 برو مایه غالب شد ریاضت مناسب بود و صاحب معده ناری
 غذای لطیف نباید خورد و صاحب کون و دعت و معده ضعیف را
 گوشت و اغذیه غلیظه کمتر باید خورد بخلاف حرامض که او را اغذیه غلیظه
 کثیره غذا مناسب بود و گاهی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا
 بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز باید نمود
 و اگر امتلا محسوس باشد غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا
 تلبیس طبیعت ضرری بود و بهر در احوالش کونی و شهر یاری و
 خوردن را طریقی و کلتند موافق باشد و از پیچ آری نیز پیرایه
 نکند خواب باید کرد و شبانزوری امساک نمودن و بعد از آن
 استحمام و اصلاح اغذیه عاره به سکنجی کشد و از آن بارده
 به غسل و دفع مغز و اششیای غلیظه مثل پیریه و پاجه و مالوده
 رنان فطر یا بشیای ملطف باید کرد مثل بکامه و کبریه و بکره و پمار
 سرکه و برک ترب و تخمین دفع مغز و بهر چیزی بدان کند که در

ماکول و مشروب

در فراخ غذا بود و جمع میان لبنیات و ماهی تازه و لبنیات
 نباید کرد و ماست در تب و ماست و تخم مرغ بخورند و سرکه با برنج و سرکه
 و انار بر سر هر لیس و انگور بر سر برنج و کله در سرکه با برنج نباید خورد و کپور
 بکجه با سرکه میازد و عمل با بخورده و شیر با شراب و باقی و ماست
 با هم جمع نکند و از لبنی که بر جوب خورده کردن باشند و از لبنی که
 که سران پوشیده باشد احتراز نمایند و از دسومات و جومات
 که در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن کخته
 باشند و در رستان غذای باید خورد که بخار را مایل بود و باغند
 عاری بود و در تابستان باید که با الفعل بار بود و در ربيع و خريف
 مناسب بود و بحث در ماکول مشروب اما بعد از آن خوردن غذا
 شروع در هضم کند و در میان غذا آب بخورند و بعضی گفته اند که هرگاه
 که غذا آب بطلد باید خورد خصوص که در میان غذا خوردن عادت
 کرده باشد و آب نباشد نباید خورد اما مخوران و حیوانات را
 و مخوری فراخ را از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام در وقت
 و جماع و اکل فواکه خصوص خورزه و در انشای خواب قطعا آب
 نخورند خصوص آب سرد اگر چه نتواند کرد اندکی مصدق کند و طاعت
 عظمی

شراب

عطش کاوب نباید کرد و جمع میان آب جاده و آب روان مضر بود
 و اصلاح آب فاسد بطریقی کتد یا با خاک پاک پیامیزند پس صافی
 کتد و به آب غلیظ و کدر را به شیر یا شراب اصلاح کتد و آب شور
 را آب کچنی و آب را با حی را با کچنی می نرم و آب تلخ را با پخته می جوش
 و شیرین و تر باقی همه آبهای مخالف پیاز است خصوص که به سرکه پزند
 باشند و ماست شراب و شتی در سوخته گفته که بهترین شراب
 آن است که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل التواء باشد
 و اگر اندکی از آن در ظرفی کتد و جدر زرد نبند فاسد نشود و باید که
 تا یک ماه ده سال و بقول املاطون تا یک ماه ده سال نرسند و در شراب
 شروع نه نمایند و شایخ و سودادی فراخ را شراب امرو و صفر مزج
 مناسب باشد و مخوری و جوارزا امپض یا ای صفر مزج یا مردق اما
 دو ساعت پیش از شراب مزج باید کرد و کتول را صرف باید
 خورد و در رستان و بلاد ما بارده بیشتر مجمل باشد و در تابستان
 و بلاد حاره به عکس این و در بهار صرف و اندک باید خورد و در
 خریف کتد و مزج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده
 باشد و بعد از آن غذای ردی الیکوس نخورند و غذای که مناسب
 است رز شک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن که

مزاج در میان غذا در عجب آتش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای
اعانت هضم بر آن متاد باشد اندکی باید خورد و غذا در میان شراب
نباید خورد و بنابر این نیز خوردن و مادام که سر در دست ط و در ترانید باشد
دویم در عقل کمال خود باشد از کثره شراب خونی نباشد
و حد انتفاع او این باشد که طاف شود و چون خواب غلبه کند و غشایی
پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و دهن مستش شود و حرکت کست
کردن باید کردن و ترک شراب و بجز مشغول شدن در شراب
انگ نمی باید کرد و تشرب بکاسهای کوچک تر مناسب بود و پیای
نخوردن و یک دفعه خوردن مضرب باشد مگر کسی که بر آن معتاد بود
و کسی که خواهد که بسیار شراب خورد غذا اندک باید خورد و در غذای
ابتدای که چیزی از دردت باشد و از چربای ترش احتراز کند و کسی که از
مست شود و در عفران و جود در شراب کند اما منتقل در شراب حکما
از آن منع کرده اند لیکن اگر بر آن معتاد و محتاج باشند خوردن مزاج را کسب
دارد و در انداز و زور و محاض و در بوبات حاض و مضمه و قرض و نحو و چنین
و از بولات کاهو و خیار و کاشتی مناسب بود و اگر مزاج در غایه حراره
بود قرض کافور خست داده اند و مزاج سرد را تنقل بکوارش مصطکی
و عود و عفران و کلقد و فندق و پسته و جوز میاب بود و مرطوبی

نود

بسیار از آن که در میان شراب و غذا در عجب آتش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای
اعانت هضم بر آن متاد باشد اندکی باید خورد و غذا در میان شراب
نباید خورد و بنابر این نیز خوردن و مادام که سر در دست ط و در ترانید باشد
دویم در عقل کمال خود باشد از کثره شراب خونی نباشد
و حد انتفاع او این باشد که طاف شود و چون خواب غلبه کند و غشایی
پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و دهن مستش شود و حرکت کست
کردن باید کردن و ترک شراب و بجز مشغول شدن در شراب
انگ نمی باید کرد و تشرب بکاسهای کوچک تر مناسب بود و پیای
نخوردن و یک دفعه خوردن مضرب باشد مگر کسی که بر آن معتاد بود
و کسی که خواهد که بسیار شراب خورد غذا اندک باید خورد و در غذای
ابتدای که چیزی از دردت باشد و از چربای ترش احتراز کند و کسی که از
مست شود و در عفران و جود در شراب کند اما منتقل در شراب حکما
از آن منع کرده اند لیکن اگر بر آن معتاد و محتاج باشند خوردن مزاج را کسب
دارد و در انداز و زور و محاض و در بوبات حاض و مضمه و قرض و نحو و چنین
و از بولات کاهو و خیار و کاشتی مناسب بود و اگر مزاج در غایه حراره
بود قرض کافور خست داده اند و مزاج سرد را تنقل بکوارش مصطکی
و عود و عفران و کلقد و فندق و پسته و جوز میاب بود و مرطوبی

پشت باز رفتن موجب خرم شود مثل ترکه و سل و در دشت و
 کابوس و صرع و خواب بر غلومعه مضروب و ضعیف گردد و او را از اسهال
 که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آرد
فصل پنجم در تدبیر اجناس و استفراغ بدانکه استفراغ طبعی آن است
 که هر روز در وقت طبع مجیب گردد تا فصله یلی و نهاری منقطع گردد پس
 در طبیعت حبس واقع شود مثل اسهید با جات جرب با استفراغ و
 حلیم کند و حدود امثال آن طبع را نرم باید کرد و از انقباضات اصرار
 باید کرد و اگر احتیاج اقتضا نماید و حقنای نرم مد باید داد و خصوصا
 مشایخ که قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج بدوی بود و اگر طبیعت
 زایل شود و مجیب شود و نه سبب امتداد یا غلظت اعدیه مختلفه
 بود سعی باید کرد که زیاد نشود و مثل سماق و در شک و تلبیه سبب
 کنند و غیره الامور را مطهر عایت کنند و باقی علاج اسهال و صطیم
 در باب خود گفته میشود ان شاء الله تعالی **فصل ششم در تدبیر جماع** که
 وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که
 معتدل باشد و بدن مستی نبود و جماع و خلومعه مضرت از آن
 بود که در امتداد باید که آنگاه شروع کنند که تنه و دشره بحد کمال باشد
 نه آنکه هم تکلیف و تصور و تحمل خود را بر آن دارند و جماعت با عجز

جماع

و اگر...

و اگر به اتفاق کسی که از دستغوب باشند و با جابض و صغیر نباید کرد و
 او را طرد جماع نکند که موجب اراض عصب و ضعف بصیر شود و در
 عقب خوف و غضب و فرح و غم مغویین و اسهال و فصد و جات
 مجامعت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب یا حشا یا چشم یا عصب
 او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با مجرب موجب
 مسرعه بود و ضعف نیارد و با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که
 که مرد بر زن در ایام بدترین بیات آن مجلس این بود و او که منی نام
 نشود و شاید که منی زن با حلیل زرد و موجب تعفن و زهر و قضیه
 و به پهلوی حقیقه هم نشاید کرد و بیای استاده ضعف آرد و باید است
 که مدار این فعل بر حراره باشد که فاعل است و بر طریقت منفعیل
 است که مدار بر دو نقصان باشد تا در آن شکل بود و اگر کسی بیای
 و یکی ناقص تر پس آن نوز آن کو پس مراعات حراره و بر طریقت اعتبار
 موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از آنست که استعمال
 و شیای بود چنانکه در نظام یا از تحذیرات ناسده و اتمام بود
 چنانکه تصور اعتدال و عدالت قدر آن کس که با او جماع میکند و
 نفس تاثیر کف و یا و هم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشقی
 نیز باشد که موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این کمالات

بود و مطالعہ کتی که در قسم جماع و حکایتی که بر آن تعلق دارد و استماع
کلام انسان و نظر در شاد حیوانات موجب پیمان این نوع
دارد و چون سبب این قسم در باب خودش مذکور خواهد شد برین
اکتفا کرده شد فصل هفتم در تیر اسکام بهترین حمام است
که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش بنای آن
قدیم و به سر کبی گرم کرده باشند و معتدل باشد و وقت اسکام آن گاه
باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج با بر زدن حمام باید رفت یعنی
در خانه اول زمانی توقف کنند پس در خانه دوم پس گاه سوم روند و
آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر طویلاً بماند اول بنشینند و
آب بر زمین بریزند و با هوای حمام در دوش بزنند و استعمال هوا شیراز آب
کنند و اگر آب سرد بماند در آب گرم کند و بتدریج از حمام بیرون بیاید
و در حمام بنشیند و اگر آب سرد باشد و کسی که او را در حمام یا قنوقی اتصال
بایستی غلبه کند که نهج نیافته باشد بکام نباید رفت و در عقب حمام غذا
خوردن تن فریه گرداند و در عقب غذا همچنین بود اما با آن خوف شده
باشد و در خلوه معده بکام رفتن هرگز و جفاف او در و در طبع را
چنین مناسب بود و کسی که استعمال ریاضت کمتر کند اسکام معوق
باید کرد و اما اغتسال با آب سرد جوان محوری مزاج در تابستان خوب

نو

فصل
در تیر
اسکام

بود و صبی و شبح و کسی را که اسهال یا زله باشد باب سرد نشستن
مضر باشد و اغتسال با آب گرمی کثیر فضلات کند و اعراض جلد را
زایل کند و عرق و ناله و تشنج رطب را میزدود و عرق انس و فصل و
اد جاع و رک را نافع بود فصل هشتم در تیر حرکت و سکون ای که
بعد از اسهال غذا در معده حرکت مناسب بود تا معده باشد بر هضم و اخراج غذا
و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بی بی از بول در بار دفع شده
باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذای دیگر نیامده و ریاضت
استقامت معجزه و قاعده لونه و نشا ط و حرکت باقی باشد و سیدان عرق
بدر نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغییر لون و حال در حرکت بر آید
ترک کند و در خلوه معده و بعد از جاع مضر بود و باید آن ضعیف را ریاضت
بناید کردن و اعصابی مادی را همچنین ریاضت و تشنج مثل کسی که او را
دوالی بود ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت بناید و در عین حال
بعضی را بجا صوب شدید بود و مناسب ابدان فریه باشد مثل کسی که
گرفتگی و آب در اندام پیاده رفتن و شتاب کردن و بر اثر حرکت
و دلاب بر رفتن و کوی زدن و نیزه بازی کردن و شمشیر بازی کردن و صبحی
لطیف و نرم باشد مناسب بافتان و ابدان ضعیفه باشد چون سوار شدن
و اهیسته رفتن و در زرق نشستن و این ریاضات به نسبت با جمیع

اگر کسی را محوم زند اطراف را باب سرد بشویند یا در باب سرد نشیند
 در دهن کل داب پدید در سر مالند و اطعمه مارده خورند و ما صبر باشد
 خورند و چون تحمل نماند اندکی مص کشند و تونک و کا هو و خیار بخورند
 و اگر بت نباشد شیر و دودغ مناسب بود و اگر در سفر ما سر بود خورند
 پوشیده دارند و از سر ما احتراز کنند و پی و دهن را بشویند و ما بد او
 طعامی که در دیر بسیار باشد بخورند پس سوار شوند و با تش عادت
 نکند و اگر سر مایند زود پیش اتش میزنند بلکه بتدریج نزدیک اتش
 روند و سر و جویز بخورند و شراب نیز بخورند و اگر سر ماست رسیده باشد
 یکدم طلیت با بر طلی شراب بخورند و اطراف را بر دهن و زینت پهن
 و سوسن جربانند یا در آب شلغم یا در ابی الجیر و یا بون و شبت
 بختیاشند و در اتش دور نشینند و بعضی گویند که دست و پای را
 در آب سرد باید نهاد یا در برف باید گرفت و اگر زنگ بر داند گریزند
 و علاج آن در باب خود گفته شود و مضرت ابهای مختلف بطبع و قیطر
 را در این کند و پازیر که یا غیر تحمل و سر و کا هو و جود مضرت آب مختلف نباته
 مفید بود و آب شور را بکچن اصلاح آورند و آب ششی را بکچنای
 نرم و آب غلیظ و تیره را بکچنای مکن باشد که آب خود صاف دارند
 و ابهای مختلف با میزند با کل ملکت خود که دارند و باب می لرزند
 دهن

و صافی نیک میکند بغایت نیک باشد کسی که در کشتی نشیند اگر او را
 غشیان حادث شود دفع نکند و قی کردن مفید بود اما اگر قی کرد از اط
 ر سببش سبب و به و انار و شراب الهام منع کنند و سر که و عدس
 خورند و تخم کرفس و فستق نیز از دفعات قی بود و سوراخ می را
 با سفیداج مالیدن مفید بود **باب** **در معالجات**
 در معالجات کلی مثل بر مقدمه و در فصل و خانه مقدمه است
 معالجات سه نوع است علاج بتدبیر و علاج بدو و علی پدید اما بدبیر
 است که در اسباب سه ضروری تصرف است بر وجهی که مطابق محتمل
 باشد و در حکام او از جهت کیفیت بخون حکم او دیده باشد زیرا که تاثیر
 اسباب ضروری در بدن از تنجیس و تبرید و غیر آن بخون تاثیر آورده باشد
 و غذا از آن جمله است که او را حکمی خاص است مثل آنکه در جوانی و
 در وقت نوبت بت از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل
 بدفع غذا از دفع مرض باز نماند و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شوره
 و هضم ضعیف بود و تغذیه در کینه و تکثیر و کفایت آن کند یعنی غذای با که
 بعد از آنکه بود و به تغذیه بسیار با بواسطه کثرت غذایه تقویت و تقویت
 حاصل شود و بقله مقدار آن با خمه عاجز نباشد و وقتی که اشتها قوی باشد
 و با خمه دکن بدن از اخلاط مملی باشد تغذیه و کفایت او تکثیر شود

کمیت ادبغی غذا در کینیت کم باشد و از اغذیه المی حاصل شود تا موجب
زبادی و اخلاط گردد و در کینیت بسیار بود و قوی بدان مشغول شوند
و وقتی که اشتها باشد و معد صغیف بود و اخلاط بسیار باشد و قوی
در کینیت و کینیت غذا کمتر بیاورد و است که غذا را در مد وقت مرض
را نیز بدو دهد پس در امراض آن قدر که از دلا بد باشد بکار دارد
و در امراض مزمنه رعایت قوه ضروری بود اما در امراض حاده که در آن
نیست در تغذیه غذا دلی باشد اما در علاج بدو است قانون رعایت کنند
اول اختیار کینیت و در آن موقوف بر معرفت مرض
چنانکه اگر مرض حاد باشد و دلی باشد استعمال کنند و عکس قیده اند
مرض مزمنه باید کرد بخلاف حفظ صحت که بشکل کند دوم
اختیار کینیت و در آن موقوف باشد بر معرفت کینیت و در آن موقوف
آن توین کرد و تعیین و در آن موقوف است بر آنکه از معرفت
طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و ضاعت
و عادت بسبب حدس اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت
اصلی مزاج و خلقت و وضع و قوه عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح
عضو معلوم شود و کس در یاد که به مقدار از آن مزاج تغییر یافته است
در آن دو اند و چون خلقت معلوم شود باید که مصمت یا مجوف است یا خفیف

بالکون

یا کثیف بداند که در عضو صحت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد
در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو نفید باشد
بجز در صحتی و اند که عضو بجز را با ادویه قویه علاج کنند و در تب و عکس
در آنکه هر اند که با دو اجه باید اینی تن تابان عضو در چنانکه غرض
با ادویه قویه و مدرات با عصاره بول خرج کنند و اگر اند که در ابهام
جهت بعضی از چنانکه در امعاء سفلی محقنه و در امعاء علیا مهمل
و دیگر آنکه جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام
پنجهت باشد چهار شرط رعایت کند **اول** مراعات مخالفه
چنانکه از این دیر در از فوق با غل جذب کنند و در مراعات
شارکت چنانکه در حبس طشت مجرب پستان نهند و جذب کنند
مسیحی مراعات محاذات چنانکه در عمل بسبب کشند و در عمل
طحال با بلیتی امین الیسر چهار مراعات بتجدید یعنی عضوی که
ماده از آن جذب میکند بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب
بشاند و از ماده تمام پنجهت باشد اگر تمکین شده باشد از نفس
عضو جذب باید کرد و عضوی که قریب شد با دو شرط اول آن است
از عضو اشرف بعضی خست نقل باید کرد و لا با العکس معرفت عضو
مفید باشد از سه وجه **اول** رعایت ریاست یا غیور یا ادویه

استخوان نکند و مواد را از آن دفع استغنی نکرده اند و در او در آن وقت
 خالی نگذارند و در آنکه مراعات فعلی مشکل گشته مثل معده و ریه در آن ادویه
 قویه استعمال کنند و این باشد که در حیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آن
 بر ریه قوی باشد به کار نیاورند مگر در آنکه مراعات حس عضو نکند
 چنانکه در اعصاب و کلیه حس استعمال ادویه لذت دهنده و ادویه شدیدة التحلیل
 نکنند و معده مقدار مرض معده ای باشد که اگر کفایتی که عارض شده است باشد
 باز ادویه قویه علاج کند و اگر ضعیف باشد با ادویه ضعیفه و اما اعراضی
 بلام خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن بطور علاج باید کرد و عادت را
 مرغی باید داشت و در آشنای بحث گفته میشود قانون در ابتداء
 در استعمال و ادعای کنند و در انتها استعمال محلات و منجبت
 و دیگر آنکه در مرضی که مواد بسیار باشد و انتظار نفع نکند و در مرضی که
 باشد در ابتداء استفراغ ماده نکند و اگر مرضی خطر بود و مواد معتدل
 باشد و هم آن باشد که قوت مریض قطع شود اول نفع دهند پس استفراغ
 کنند و چون مرض و الم جمع شوند اول تسکین وضع باید کرد و اما معالجه
 بعمل بد چون جبر استخوان کسور و قطع و حیاطت در تخلیص و در بطن که
 عبارت از شکاف است و یکی که داغ کردن بود و امثال اینها بود
 فصل اول در معالجات سور المزاج بهر آنکه سور المزاج سافج

مزاج کنند نقطه چنانکه سور المزاج که را با بسیار بارده و بالعکس و اگر سور
 المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سور المزاج باقی بود
 بتدیل مزاج باید کرد و تمخیز مزاج بار در ابتداء سهل باشد و در انتها
 مشکل بود چون مستحکم شود و بر ترید جاریه عکس این بود و اگر ماده تسکین شده
 باشد باید که در ابتداء ظهور بود منع سبب کنند و بتدیل مزاج باید کرد
 که استفراغ وقتی کنند که در شرط موجود بود اول امتلاء مواد در
 قوت بدن مریض مزاج حار و طب چهارم منجمه معتدل در سن
 سیاحت پنجمی بلده معتدل در حرارت و در روت ششمی عاده استفراغ
 هفتمی عدم التحمل لانه یعنی متعدد قروح اسهال و زب بپزد هفتمی
 سن متغی بود یعنی سرمای سرد و گرمای که نباشد نهما
 دهمی آنکه صنعت او شدید
 التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز واجب به اول
 اخراج آن خلطی که بدن از آن متاوی شود و اما رعایت چهارم نباشد
 کند صا که غشای را بپای دفع کنند و بعضی را با بهال مریضی که
 مخرج ماده مخرجی طبعی بود خاصه آلات بول به نسبت محدود
 اسهال به نسبت با بقوا و چهارم آنکه ماده حد اکثر خارج باشد
 مستفزع گردانند و اگر مریض تحمل نباشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد

عدم اعراض

در بطن

پنجم امر رعایت وقت استفادہ کشت جانجو در اراض غرنہ
 دبی خطر بعد از پنج نام استفادہ کشت فصل دوم در تدبیر سہل و قہ
 اما تا نون سہل انت کہ پیش از خوردن سہل مادہ را پنج دہند
 پیش از آن روز بکام روند و بہترین وقت سہل خوردن ربع دوم
 غرنہ است و کسی را کہ معاد نہا شد ادریہ قویہ نباید داد و در غرنہ
 عقب سہل پیش از آنکہ در عمل اید جائز نہا شد و بعد از شروع قطعاً حوا
 باید کرد اما اگر سہل قوی بود جذبان مجرب بود و بعد از شروع عمل قطعاً حوا
 سہل در معدہ ہا شد غذا بخورند و آب گرم بر سر بطون قوت از اریل
 کند اما اگر شکم بچد یا پد کہ اندکی گرم بخورند و دوسہ عددی نہند
 و بعد از چہا و سحر نہا آب گرم خوردن معین بود و اگر کسی را از شراب سہل
 غشیان اید معومات معدہ مثل سیب و بہ و ریاس اندکی تناول
 کنند و کسی را کہ در سہل فی کردن عادت باشد پیش از شراب
 سہل بدوزد و قی کند تا معدہ پاک گردد و بعد از قطع اسہال
 شرنہی از نبات باب ما تر تناول پاش مدہ خوردی مزاج را
 تخم بنگو بر سران کنند و مبرود تخم درد و معتدل المزاج تخم شامضمہ
 و چون این شربت بکزد غذا ی لطیف تناول کنند و نان بخورد کہ علی
 و اگر عمل کنند بتیان حقنہ نرم بخرنیک بایر کرد و متعال معطکی بستند

حسب

دیر

دیر بر جلاب برزند و آن را کم تناول نمایند و در روز سہل باید خورد و اگر در
 سہل اعراض منکرہ حادث شود سبب آنکہ مادہ بعضی رئیس مایل گردد
 معدہ باید کرد و گاہ ہا کہ سہل مہی شود سبب آنکہ معومات
 یا پوسہ ثفل یا کراہت دو بود و چون اسہال از حد تجاوز کند و عطش
 غالب شود و رنگ استفراغ بگردد قطع باید کرد بانکہ اطراف بہ بندد و
 مابضات مائل کند و بر معدہ غذا کند و نفوۃ ثنوبات و تعریق کما
 معین بود و شراب ریاس و غورہ پرف سرد کنند و اگر بارتنگ در شر
 بجوش شد و بخورند معین بود و اگر سنگی نہ شود حب الرشاد و بریان
 کردہ بادفع می دهند و نتیجہ قی نیز اسہال بار دارد و اگر از اوطا اسہال
 فواق حاصل شود بنگو روغن کل جرب کنند و آب سرد بخورند و عطش
 ازند و باید دانست کہ ادریہ سہلہ بعضی بہ تلیس عمل میکنند مثل التوفش
 و زنجبیل و بعضی باز لاق مثل سپشان و خطمی و بعضی بہ عطر
 ہلیدہ و ورق کل و بعضی بجایہ مثل تخم خضر و سقویا اما استفادہ قہ
 بی مزاجان را مناسب بود و معاصل و نفوس در عیش و نالچ و
 مالتولیا و خدام را سود دارد و در مایہ دوروز پیانی قی کنند و اگر
 قی کردن طعامہای مختلف باید خوردن با شرابہای مختلف یا مہیات
 مثل مطبوخ شبت و پنچ نمک و تخم دیرک ترب و انہی عمل نمک

قی

بلغم مزاج را و کچین داب کرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن
شکم و چشم را بنبذد البته بعد از مزاج دهن و روی خود را بپای سرد
بشوند و شراب سبب با کلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بجایند و
غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر استعمال مقیات اعراض
در مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ناله العسل نیم گرم پیش
با حقه کنند و اگر از قی شورش معده حاصل شود مر قهای جب خورند
و اگر فواق حادث شود اب کرم اندکی اندکی خورند و سعی کنند که عطسه
وقتی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندانان
و گوش را مضرب بود و کسی که درم حلق و ضعیفی نفس صدر و ضعف معده
سینه و دماغ و اعصاب و اعضای سر بود و گردن باریک بود و کسی
بغایه زوره باشد و اگر معتاد باشد قی کردن و در صیف و ریح قی
شد و در کردن و در شست و غریق کمتر باید کرد اما حقه علاجی
نافع است در استفراغ فضلات معویات لیکن اوجاع کلیه و شانه
و قی و کسی که معده او ضعیف بود و از مهمل غشای شود حقه باید کرد
و در او رام دماغ مفید بود اما بکدر را ضعیف گرداند و باید که پیش از
حقه شربتی که مقوی معده باشد بخورند که حقه بر خلط معده مغرب
و بهترین ادویه حقه ان اسبک است بار خفتند و سر ببالش

نباید

حقه

نشد

نهند و اسافل نیز بر بالش نهند چنانکه میان پشت بزرگ باشد و طرف
وجع میل کند و حقه در وقت معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام
فصل سیم در فصد و حجامت و ارسال علق بداند که استخوان
بفصد استفراغ کلیت زیرا که در آن از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض
از آن تقیل در مکتبه اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا برادر
تا محتاج به فصد نگردد و باید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود
زمانی معتدل و باید که ماده در نقصان بود اما در مضطربان بود که نکته
حدوث مرضی فصد واجب شود و درین تأخیر نباید کرد و در روز
بحران فصد نباید کرد و در فرستادن و در مرضی که آن را اگر جوانی
باشد خون بسیار بیرون نکند و تا چهار ده سال نگذرد فصد نباید
کرد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم بود بدفعات اعراض دم
کنند و بعد از حمام و اکل و تخم و جماع فصد نکنند و البته بیاضی
و قی و نفی و زوره و لاغری با طرر فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود
بعد از استحمام فصد کند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی کند
و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سبب ریش و غوره و بلغمی
مزاج را شراب فغص و میوه و بری مناسب بود و از غشای
دوباره را که فزاخ باید کشود و در فرستادن تخم و کخیف را

د فراخ و بویرب باید کشود و اگر او را نیاید شنبه او را که در حوش
 ساعد بود بطلند و در اکل احتیاط باید کرد که زیرا و عصبه است
 تا سیرش بدو نرسد و بطول کشاند و جل الذراع را بویرب
 کشاند و فصد با سلیق را غلط تر بود زیرا که شریان و عصب
 عضل در زیر است و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد
 و اسیم از میان خضر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم
 نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول کشاند و عرق الش
 بطول کشاند از زیر کعب یا بالای او اگر بر پشت بای خضر و بنصر بکشند
 سلامت بر او و باید که صاحب آن را از خنده تا کعب ستاری
 به پند و پابر سر کرده یا سنگی نهند تا که ظاهر شود و پیش از
 فصد نخام روند و صاف را بویرب کشایند بهیمن شرط و عرق
 چپه بویرب کشایند و عرق از بنه ظاهر باشد انگشت بر
 بینی فود نهند آن موضعی که درد همچون شقی ظاهر شود و در بیشتر بسیار
 فود برند و عرق زبان و زیر زبان را بطول کشایند و در فصد و آیه
 بل سر بجانب ضد مقصود کشند و بعضی که سر آن بغایت باریک بود
 بکشایند و فضا در حالت فصد باید که بیشتر با بهام و وسطی بکشند
 و سبب آن جهت نفوذ عرق را که در سر بیشتر تعصب است و عضو آن

شرایط

کند فصد

کند فصد سرخ و سفید و شایف یا پیشا و بکشند بر اکس طلا کنند و اگر قوه
 باشد از جانبی و بک فصد کنند یا صاف کشایند و اگر بیشتر شریان رسد
 علامت اذان است که خون اشقر رقیق آید و همچون جو که نبض جدید است
 که در حال کند و جسر و دم الاخوس و در تلفظ بار بکند و به سفیده تخم
 مرغ یا نیزند و پشم خرگوش یا هر نخته یا بلیج عنکبوت یا ان الوده کنند
 و در موضع رخم آکنند و آب سرد در دست میزنند و دست به بند در دست
 روز نکشایند و اگر بعد از آنکه کشایند خون باز نه ایستد بار دیگر ای ای
 نهند و اگر خون در زیر پوست کرد آید و سیاه شود بر آن دست بکشند
 نکند و اگر هر روز که باشد کمر شود و لیل خراب باشد و اگر زیاده شود و اگر
 مخالف آن فصد کنند یا صاف کشایند فصل اما حجاب شرط
 باشد و شرط باشد و آنچه شرط باشد استغناء از جبهه عضو کشنی
 استغناء از اعضای ریه و استغناء بسیار و حجامت مردمان را که فربود
 مناسب بود و بهترین وقت آن میانه ماه باشد که ماه و فصد آن
 افتد و در شازدم و مقدم در ساعت شوم از روز و بعد از استحمام
 حجامت نکند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت مقدم است
 و فنی مضرب باشد بر ترقه کردن کردن خلیفه اکل بود و جوب علی
 و بخور را میزند و انسیان او در بهترین آن شد که زیر از ترقه باشد

و اطراف سر را با صابون بکشد

در میان آنها خلیفه با سلیق بود و خفقاں دم نموده را مضر بود
 و بهتر آن باشد که میل به بالاتر کنند و حیات اخذ عین که رکهای اول
 است خلیفه قیفاں باشد بر ساق خلیفه صاف بود و بر نخدوده
 و هامه در اختلاط عقل و در ناراضی افتد و بر دقن و دندان و روی
 و حلق را میزد بود و بر قطن و مایل و بشو رخزد و نفوس و العین و شانه
 و رحم و مقعد را نافع بود و حیات بر خد از قدام و در خمیتین را
 جراحات فحشین را و از خلف جراحات الیتین را از ایل کند و از زیر
 رانو برای ضربان در رانو جراحات ساق مناسب افتد و حیات
 شرط برای آن باشد که ماده را از جوی بکشی جذب کند یا در غیاب
 ظاهر کرد اما ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا از برای جذب
 دم و تسخیر عضو یا برای کلیل ریاچ یا استکین و جمع کند و از برای
 عضو یا موضع خود نمیکند در قید که انساع کسب انیشین است و آن
 بسبب نزول چری در از از امعا و شرب و اگر در حمام مجام بر
 پوست شکم نهند که در دانه باشد باز که بعد از آن که شکم را
 بروغن مالیده باشند و حیات با شرط از دوسال تا شصت سال جایز
 داشته اند

ارسال علتی و آن گوی است زنگین که
 اب می باشد در اراض جلد از ابر عضوی نهند و خون می مکند

علت

که او

که از خون بد جذب کند و آن در سعه و قویار و جمیع اراض جلد را
 میگیرد و در قیام مقام حیات باشد و بهتر آنست که از ایل بگیرند
 که در آن ضغف و طلب که جامه خواب یک کوبند باشد و اگر
 پشت از خط زرد باشد و شکم او سرخ و پشت او بنر باشد و اگر
 شپشه بود و بنبال موش و شتر و جگر میبکشد اما اگر
 سیاه باشد و سر او بزرگ بود و اگر شپشه به مار مایه و اگر از ایل
 بد بگیرند و اگر بر خطهای لا جوردی با بطا و سی باشد مجموع بد باشد
 و باید که چون علتی را بگیرند بعد از دوزار سال کنند و اول او را
 سرنگون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضورابه بورد و از مالند
 تا سرخ شود پس علتی برو نهند و اگر بگیرد پاره خون در آن عضو بماند
 و چون خواهند که جدا کنند فلک و خاکستر بد و افشند و چون بنفند
 بجه بر آن عضو نهند و بر قی محض کنند تا اگر یقینی مانده باشد بیاید پس
 بشویند و اگر خون باز نه ایستد حاسبات بر افشاند

حما

خاعه در اجتماع امراض بد آنکه چون امراض جمع شوند ابتدا
 بمعالجه مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه
 برابر ثانی موقوف باشد بر برابر اول مثل درم و زرقه که چون جمع شوند
 ابتدا بعلاج درم باید کرد و وقتی که درم تابع زرقه باشد و خف حیا آنکه

یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب که سده سبب تب است و تب سبب سده است
 از هر زریب و اگر چه حاجت بخشن افتد که تب را منفرشتد مثل
 سبب و جمعی که علاج سبب مخففات میکنند و از تب پاک ندارند مگر
 آنکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثل جمعی حرقه و نایج که اول علاج تب
 گو و استعمال مبردات و اگر چه نایج را مضرب بود اندیشه نباید که وجوب
 مرض و عرض جمع شوند اول ماله عرض باید که وقتی که عرض غلب
 آید جنبه فرو جمع که عرض قوی است استعمال مخدرات جایز است
 از اضرار آن بقوی اندیشه نباید که و آن مجموع که گفته شد که طب
 بایسته است و باید دانست که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات
 دیگر مثل تفريح و تشبیط عرض با جبار و حکایات ملایمه و
 طیب و احضار انیسان و ادار زبای لطیف و بویای خوش و از آن جمله
 انتقال از هوای بهوای و از کسکی مسکینی بود و تغییر بهایات نیز
 بود مثل آنکه صبی احوال را تکلیف کند که نظر بکوشه چشم کند و صاب
 لغوه که در این چینی نکر و امثال این بسیار است و به تقدیر کار
 ازین کار که به تقدیر او محتاج بی رعایت این امور شد و مرض نایل
 که وقت ادب تا در بده خواهد بود و هر چه خواهد کند که حکم او است
 والسلام علی من اتبع الهدی مقتدر حق در امری

که اعضارا

که اعضارا حادث شود از سر تپای و علاج آن مثلت برتیب
باب اول در اعراض سرداع و از آن جمله یکی صداع و از آن
 به ناری در دسر گویند سبب آن سور المزاج مادی بود یا ساج
 و آنچه مادی بود ارم یا صفر یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از
 غلبه دم بود علامت آن حره و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم
 نبض و غلط قاروره بود علاج آن فصد قیغای بود و تلین طبعه
 بمطبوخ فواکه و شراب عناب و نیلوفر از هر یکی بخورم خورند یا
 تمر هندی و ترنجبین و نبات از هر یکی ده درم غل غل تمر هندی
 یا البوصه یا نیلوماش و مغر با دلم و اگر تب عارض شود کسکاب
 باید خورد و سرکه و کلاب بوییدن و لعاب نیلوفر و خطمی مار که بر سر
 نهادن و تشبیط بر وضع نبشته و کدو مفید بود و آنچه از خواص بود
علامت آن شدت حراره و تبس و خشکی منخرین و تلخی دهان و
 سر و سرعت نبض و صفار قاروره بود علاج آن جلدی از بقیه
 و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین و نبات از هر کدام ده
 درم ساؤل کنند یا شراب بقیه و نیلوفر یا ب کرم صلی که پاشند
 غل انار دانه یا تمر هندی و البوصه خورند و بر بوب فواکه یا بوی
 تنقل کنند و اسهال طبعی کنند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ بلبل یا بوی

صداع

یا باین جب صفت آن نباشد و در دم سفوفیاریا کرده نیم دانگ
 و در وجه تربد گرفته سفید بر دهن دام جرب کرده بیدر زدنم دم
 نیکو بکوبند و باب از این بهر شد و حب رند و فروزند یا نیم دانگ
 سفوفیاریا مایه درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل
 کدو و کاهو و خیار و کلاب پیونید و پایی شویه باب گرم و کسب
 و خطمی و نبشته بکند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سرد است و
 کدورت حواس و بر دوت نملس و رطوبه مخربین و نبض سلی تا در ده
 سفید و غلیظ بود علاج آن هر روز صلابی از پنج هک نیم درم از این
 سه درم کلقد و ده درم تناول کند غذای کخواب و شیر خشک از
 خورند و تنقیه کنند و بعد از پنج کب صبر یا حب اصطخوف و باب
 و شبت و اکل الملک بکوشند و سر به آن بشویند و آنچه از
 سودا بود علامت آن ثقل سرد و خفاف بدن و کموت لونی خواب
 و نبض سلی و تا در ده سفید و تنگ باشد علاج آن هر روز صلابی
 از این کدو پنج هک از هر یک چهار درم کار زمان سه درم نبات
 ده درم تناول کند غذای کخواب و شیر خشک از خورند و بعد از
 نفخ تمام تنقیه بدن لطیف افیمون یا عایقون و اسطوخودوس کند
 یا حب ایاج و شپار و بعد از تنقیه روغن رکن و بادام و سونج

از بلغم
صداع

صداع

ماله

ماله علامت آن حب از ریاح غلیظ بود که در دماغ محبوس شد علامت
 او از گوش و انتقال وجع و صرناں بود علاج آن کلیل و لطیف
 به کلقد و در از این باید که دار نموی و اعذیه نقاخ اصرار کنند
 و حمام و استعمال نظولات و بخورات عاره معذب بود و اگر از گوش
 بویید یا باب آن در پنی کتد یا روغن آن در سر مالید نافع باشد
 اما صدأ حیا که از سور مزاج سرج باشد یا جار بود یا بار و آنچه
 حار بود اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب
 و قرآنش علامت آن عطش و حاره نملس و قلتاب دهن
 و خشکی مخربین و زبان باشد علاج آن شربتی از کچن یا
 شراب غوره یا شراب زرشک باب سرد و عرق کل و پدید باشد
 و شیر تخم خرفه و آب خیار و کدو یا کچن نیز سفید بود غذای
 بنوماش یا مغر و بادام و اسفناخ یا مرنمندی خورند و در جایهای خشک
 آرام گیرند و مشروبات بارده پیونید و روغن نبشته و کدو بر سر مالند
 و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه عاره پس علاج
 و درین قسم تلین بنقوع فوکه و ترچین مناسب بود آنچه از
 سور مزاج بار بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و ملالت
 حواس و میل صداع بود و سور مزاج علاج آن تناول صلابی از پنج هک

از غلیظ
صداع ریاح

با حار
صداع مزاج

از اسباب داخلی

سور مزاج

در ازبانه و کاذبان و کلقد بود یا شراب کاذبان و یا بکوه کلقد
 در ازبانه و اطراف کبر و جوارهای حاره تناول کند غذای خود را
 با بک و ویتو و زره و دار چینی خورند و مسمومات و بطولات حاره استعمال
 کنند و صداع نیز به شکر موده باشد اگر سوراخ مزاج موده باشد علما
 اشتداد وجع بود در حالت ثقل موده و سکون وجع و خفت موده علاج
 اصلاح و تقویه موده باید کرد و اگر بسبب لفظاط بلغمی بود که در موده جمع
 شده باشد علاقه آن غشای و جشائرش و کثرت بزاق بود
 علاج آن تنقیه موده باشد با بک و تخم شبت و تخم خرنوب و مرکب
 بکوش تند و اندکی عسل زرد در آن حل کرده یا شامند و قی کنند و
 بعد از قی کلقد در ازبانه بخورند و به عنبر وند و اماشال تقویه موده کنند
 غذای خود را و سحر خورند و اگر بهیچان نشود امتحان کنند
 و اگر بسبب ریه صفرا بود علاقه آن غشای و تلخی و مان و تشنگی و
 قلق و سوزش موده بود و در حالت اسهال نیز قلی باشد علاج آن
 یا بکرم یا بکچن قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لقی کنند
 غذای انار یا بکرمندی خورند و اگر بسبب اخلاط سودای بود که
 در موده باشد علاقه آن ان سوزش فم موده و ترشی دهان
 و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه موده باشد بقی و تلین طبیعت

بکرم موده

بلغم

دماغ کید

صفرا

سودا

بیطبقه

بیطبقه انفتون و شراب بالکو لقی نمایند و زهر جسد و باطن و غالبه
 و مرزنجوش بونید و اگر صداع بسبب ریاح موده باشد علما
 تقدم وجع موده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاض نیاد
 شود علاج آن تقویه موده و بکلیل نفخ بخورند شات حاده کنند
 و اگر صداع از ضعف موده و شدت حس او باشد علما
 اشتداد وجع بود در با بدن و در خلو موده علاج آن ترید
 اب غوره و اب ریاس و انار خورند و اگر کوصات منید نیفتد شربتی
 خورند و اگر صداع از پیش خلو موده باشد علامت آن حدوث صداع
 بود و در عتب شغراغ یا جماع یا رعاف یا بهر ریغم علاج آن تناول
 اغذیه مرطبه صیده الیموس بود مثل زرده تخم مرغ و اب کوشش مرغ
 و حمام معتدل و تدریج منید بود و اگر صداع از قوه حس دماغ
 باشد علامت او آن باشد که مابین سیسی مثل بخار غذا حادث
 شود و افعال دماغی بقوه بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود
 مثل بهر سیه و کله و یا صی و اگر صداع مکرر که بد و طحال نیز حادث
 شود علاج آن اصلاح ان عضو بود علاقه صداعی مزمن بود
 که مجموع سر را فرود کرد بسبب ان اخلاط غلیظه یا یارات بود که
 در زیر عشار مجمل دماغ محقق شود علاقه آن باشد که با بک و بی

ریاح

ضعف موده

بسیس

در سوراخ بینی کشیده اند و چشم ششماره باز دارد و از هلام و صوت متاوی شود و کاه
 چشم و پرت چشم نیز در کنگه علاج تنقنه بدن کند مجب ایاچ
 و بسیار دق و قایا و حقنای حاده و سداب تراد در روغن
 بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن جوش علاج صداع بلغمی و
 سوداوی بود و این صداع عسر البر باشد و مقدمه نزول بود و اندام
 شقیق و جمع شقی از سر باشد و ماده ان کمتر از ماده
 صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج او
 جوش علاج صداع بود و متاویل دوار المسک نیز مفید باشد و اگر گنج
 و افزون و تخم کاه و کثیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صندل نهند و معذب بود
 و در سوراخ بینی گرم باشد که در نفس داغ یا حجاب او حاد
 شود و از آنرا تراویس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علاقه
 دایره بپایه و ثقل سرد در بیان و خنک دهمه روی چشم و نبض عظم
 و متاویله سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا و صدقیال کنند و
 به روز میلای از عذاب هفت عدد دالوی سیاه ده عدد سپین
 به در نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم نبات ده درم تادول کنند
 و اگر در کجاست ده درم با آن خم کنند بهتر بود و غذا گشایان نیلوفر و
 عذاب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در روز پنج تلخیص طبعه

باید کرد

در سوراخ بینی کشیده اند و چشم ششماره باز دارد و از هلام و صوت متاوی شود و کاه
 چشم و پرت چشم نیز در کنگه علاج تنقنه بدن کند مجب ایاچ
 و بسیار دق و قایا و حقنای حاده و سداب تراد در روغن
 بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن جوش علاج صداع بلغمی و
 سوداوی بود و این صداع عسر البر باشد و مقدمه نزول بود و اندام
 شقیق و جمع شقی از سر باشد و ماده ان کمتر از ماده
 صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج او
 جوش علاج صداع بود و متاویل دوار المسک نیز مفید باشد و اگر گنج
 و افزون و تخم کاه و کثیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صندل نهند و معذب بود
 و در سوراخ بینی گرم باشد که در نفس داغ یا حجاب او حاد
 شود و از آنرا تراویس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علاقه
 دایره بپایه و ثقل سرد در بیان و خنک دهمه روی چشم و نبض عظم
 و متاویله سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا و صدقیال کنند و
 به روز میلای از عذاب هفت عدد دالوی سیاه ده عدد سپین
 به در نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم نبات ده درم تادول کنند
 و اگر در کجاست ده درم با آن خم کنند بهتر بود و غذا گشایان نیلوفر و
 عذاب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در روز پنج تلخیص طبعه

باید کرد باین مطبوخ صفت آن سناکی است در بنفشه درم
 نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم اجاص پستان از هر یک پت درم
 جوشانیده و صاف کرده مغز خیار بشرد و ترچین هر یک شال
 و در آن حل کنند و ده درم رزغی بنفشه بر سر آن کنند و استعمال کنند اگر
 حرارت و خشکی غالب شد شک آب پت شال اجاب نکود و غنی
 بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم بپا میرند و استعمال کنند و شربت
 روز جاکمه گفته شد پاشند و متقیل بالوی برآید و در هر دو نوع شک
 حرارت باب خیار و کدو و دیشره تخم تورک و شراب صندل و جانی و
 بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و بر یک به در زرشک بریزند و کدو
 و خیار و بنفشه پیوند و سرسام از ماده سودا و اخلاط محرقة
 نیز حادث شود علاقه آن به دیان بسیار در ترش و کدو و جانی
 و زوال عقل و خشکی خلق و تخم و دهن بود و به در زرشک و غنی
 ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و تار و روده
 و غلیظ علاج آن جلابی از بنفشه و کاه و زبان هر یک چهار درم پنج
 سه درم نبات ده درم باشد غزل جو و کدو با شیره خشان
 و بعد از آنج تنقیه بجها و حقنای کنند که سهل سودا بود و مطبوخ نافع
 سناکی هفت درم پنج ملک بنفشه نیلوفر تخم کاشنی کشت هر یک درم

سر سناکی

و سقر و زرنجوش بخوشاند و سر بران و زود از اندکی الکی و لای
 سبب سبب کوبن و سوس و لرت نکر و خاموشی بود و بنفشه
 و ضعف و ماروره کدر باشد علاج کبر و زرنج و لای از آن سکو
 و پنج ملک و کاه و زبان و نبات تناول کنند غل بنوش و بخور
 با مغز بادام خورند و بعد از پنج تنقیه کب ایمنون و مطبوخ ال
 هله کنند و تقویت دماغ بمشوات عاره کنند که رطبت شد مثل غیر
 ز کس و غیره و بطول اند کورین مناسب بود و صاحب دوار بلخی و دوا
 را هله بر درده و اطریفل کو جب و کلنکین با اینون و مصطکی بخند
 باشد اما دوار که بهر که معده باشد و اختلاف دوار در انداد
 و سکون اختلاف حال معده در خلوص و امتلا بود علاج پنج ملک
 و تخم ترب در یک آن دشت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بخوشاند
 و با اندکی عسل و نمک شامند و قی کنند و بعد از آن کلکند و از آن
 بخورند و با سکنجبین لعق کنند و تنقیه بخوارش سفر جلی سهل و چون
 خیار شنبه کنند و اگر است حقه کنند صفرا سانی
 هفت درم قطور یون بار یک سه درم بزرک و حلیه و خطمی تنفش
 هر یک کفی بخوشاند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم
 بر دغن شیره درم با آن خم که استعمال کنند و اگر دوار ضعیف

بند

قلب شد یا در حال نقابت از غایه ضعف حادث شود
 تقویت به شراب حامض و لیمو و صندل و سبب باید که و مفرحات
 مناسب مزاج و اغذیه لطیفه باید خورد و اگر دوار سبب غلبه صفرا درم
 نیز بود علامت آن صفراوی قلن و التهاب و عدم اشتها بود و سرعت
 بنفش و بول ناری بود علاج آن جلای از تخم کاسنی و بنفشه
 و پنج ملک و نبات تناول کنند غل بنوش با مغز بادام و بعد
 از پنج اسهال صفرا کنند بطبوخ هله یا قرص تنفش با سقوینا علامت
 دوار دموی حمرة لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیدان
 و مع باشد علاج آن مضد قیال و حجات ساق نبات
 و از آن شراب بترهندی و نبات یا اب انارین یا نبات یا شراب
 عناب و نیلوفر یا کلاب و عرق پید خورند و تلکس طسوته مطبوخ فواکه
 کنند و اگر دوار سبب سرمای که بر سر زنده عارض شود تنجین دماغ در دگر کلکین و چون
 بکادات و عادات منحنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن بزرگ و تخم تخم نبات
 توائل بود و اگر بزرگ عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضویه و اصل اندک
 که و تقویت دماغ سبب مرضی باشد که جناب محسوس شود که بجاری
 از بدن متصاعد شود سبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش
 بود و ماده این مرض اکثر از سرد بود علامت آن بتدل هوا این
 ماله لیمو و دوار

مواظب
 متعلق
 اندیشه
 بود

علاج دوار
 سبب
 در دوار

اب چاه بخور
 تاب اندک علامت
 او را اصفاف علامت
 در دگر کلکین و چون

تاقوم
 بولنه دوار
 ماله لیمو و دوار

در ثقل سر و سوزن و سکوت و فرج و تخیل آشیای سیاه بود علاج
 هر روز جلابی از پنج ملک و کاه و زبان هر یک درم و با لنگو و درم بیت
 ده درم پاشند غدا نخورد آب با نمو باغ خورند و بعد از پنج
 تنقیه کب ابارج یا مطبوخ افیمون کنند یا بدین صفت
 هله سیاه و اینون از هر یک سه درم بنفشه و درم تربید سبزه
 خورشیده بروغن بادام حوب کرده کوفته بکدم اسطوخودوس و
 بیضاج هر کدام یک درم و نیم بگویند و آب را زیاده بپوشند و آب
 سبزه از نو و بلع کنند و در عقب آن جلابی از نبات نیم گرم یا
 و علاج از نزدیک علاج دوار باشد و آن حقنه که مذکور شد بخورند
 بود و اگر و آب بپزند یا سقطه حادث شود و قصد کنند
 و سر از تجار و زقبات نگاه دارند و بموم و روغن کل بنفشه
 و کثر اطلا کنند نبات حویلی طویل مغرط بود جانچه و سوار پدار
 شود و سبب آن سوزن ابراج بار و مادی بود با ساج و اگر مادی
 بود علاج آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت رزاق و حسی
 چشم و ابرو و صعوبت انباشه از خواب علاج آن هر روز جلابی
 از نبات که در پنج ملک و کاه و زبان و اینون و نبات تناول کنند
 غدا نخورد آب با شیر خشک که آنه و منقل و زیره و دارچینی و شراب

با لنگو

با لنگو لعق کنند و بعد از پنج تنقیه کب ابارج کنند یا با بارج لوغایا
 یا استعمال این حقنه کنند صفت آن خشک شبت با بونه سنا
 ملی از هر یک هفت درم پنج ملک را زیاده نیم کرفس از هر یک سه درم
 حلیه پنج درم آشنه مقل از هر یک پنج درم سکنج داکلی و رشت
 رطل آب بجوشانند تا با دو رطل بازاید و صافی کرده و بوره و ملک
 هر یک نیم درم و ابکامه و غسل و روغن زیت هر یک ده درم با آن
 ضم کنند و بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر یا لبر تاذل
 کنند و سقر و مرزنجوش و نام بپوشند و روغن زکرس و زنبق و جوی
 استنشاق کنند و اگر سوزن ابراج سافج بود با اسطوخودوس و بوردون
 خذره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سربابی که بدماغ رسد
 علامت آن سبوق اسباب مذکوره برودت بلس سر باشد
 موده لون و یا ض قاروره و حالتی شبیه بخونی علاج آن بهین
 معالجات مذکوره باشد اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و بپوش
 سرب و روغن با بونه و شبت و زنبق میخند بود و مشرد ریگوس شاد که
 مناسب افتد و اگر سبات با اسطوخودوس بکارات معده باشد علامت آن
 سبوق امتلا و تخمه و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالتی
 جوع بود علاج آن تنقیه معده کشد بقی و اسهال بکها و حقنه

سیسینر

مخارامت

صبر

سهر

والکریات بجزیه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود ادرت
 و مقویات شل باشد و نواش و کل و صندل طلا کنند و علاج
 و سقطه کنند در سبب و ج و زنجیل و شونیز با عمل معین و دوز
 و جوز دنا چهل و مثلاً که در دوا این سیار بود نافع است سهر
 پیداری و خوابی با فراط بود و سبب ان سور المراج یا پس بود یا
 با ماده یابی ماده علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود شرب بنفشه
 و ختمش و روشیدن شیر زنان بر سر و دهن بر و غن بنفشه و کدو
 غدا بنوشش یا شیره ختمش و اسفناخ خورند و چار و کدو و
 کا هو خورند و بوسیدن مناسب باشد و بنفشه و کا هو دپوست
 ختمش بخوش باشد بر سر و نرزد و اسحاج مرطب و دنگ و اوزار باد
 موجب خواب بود و اگر انجان و شبت و آینه و عفران و شامفوم
 در زیر بالش نهند نجات خواب آورد و در سور المراج مادی اول
 تنقیه بدن باید که و بعد از آن احتمال مرطبات سبب سهر
 رضی باشد که از اجتماع سبب و سهر حادث شود علاقتی در
 انست که کاهی خوابی طولانی شود و کاهی سهری مغرط و روی برآید
 باشد و در کدو ان بابل بهرخی با سیاهی بود علاج ان تنقیه دماغ
 باشد و خلطی که غالب شد و بعد از آن استعمال مشومات و معوطات

کمر

کند و درین مرض این صفت بود صفتی بنفشه و درم تربید که درم
 بلبله یکدرم تخم زاربان و کرفس و طح نقطی از هر یک نیم درم سقونیا شوی یعنی ترکی
 نیم دالک گرفته باب رازبان صبا رند و بعد از پنج ماده بلع کنند
 صفتی که معین بود سنا کی نیم درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه
 و نیلوفر از هر یک درم حله کفی عذاب ده عدد سیستان پت عود
 بابونه اکلیل الملک هر یک درم مغز خیار شیر زده درم غنل
 روغن کنجد یا نرزه درم ملک پوره ارنی هر یک نیم درم جوشانده
 و صاف کرده استعمال نمایند شخصی علی است که درم ناکاه بر
 یک حال مانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بمانند
 اگر خفته و نشسته همچنان و برین سبب اگر از اخذه نیرش گویند وجود
 سبب ان سهر باشد که در مغز دماغ بود و سطر خلطی غلیظ حادث شود
 و علاقه ان شخص عین و ف و حرکات بود و هر چه در بدن را گویند کشاده ماندن
 جواب ندهد علاج اگر مویجات قصد باشد قیال کشند یا
 حیات ساق کنند و جلاب از بابل کدو و انیسون از هر یک دو درم و
 کا و زبان سه درم ماده درم کلقت تناول کنند غدا بخواب و شیره
 فکدانه خورند و بعد از پنج تنقیه مطبوعه افیتون یا حب ان کنند
 استعمال حقنها کنند و نه بهی بر روغن بنفشه و کدو و استعمال طولانی

شخص

چشم

کابرس

صرع

بلغم

مکمله میزدانند صفت حقین که مانع بود آب سلق و خطی و شیر به سبزی
 یک رطل حاصل کنند بایک درم بوره و دانگی و نیم تخم خنظل و ده درم
 روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند کابری
 آن است که چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر صری
 ثقیل یا اینوی باشد یا کسی او را می فشارد نفس از تنگ
 شود و او را در بیدار و سبب آن بخاری بود که از اخلاط غلیظ
 متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیال و جی ساق
 و تقیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا از سودا تنقیه کنند خاکه کبریا
 و درین مرض تعامل نباید که مقدمه صرع باشد صرع سده
 غیر تامه باشد که در بطون و ماغ و مجاری اعصاب حادث شود
 و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب تشنج که
 سبب آن خلطی بود که در کجیف و ماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد
 علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زرد و حالت صرع و کدورت
 حواس و بدادت و بیاض لون و بطور اختلاف نبض و بیاض غلیظ
 تا روده بود علاج آن بهر درجی از از راه و انیسون و بالنگو
 از هر یک درم هلفند و ده درم ناول کنند غلج نخود آب و شیره
 حنکدانه با داریل خورند و کبک و پتو مناسب بود و بعد از پنج

تنقیه

عام

تنقیه کب ارباب و حب اسطوخودوس و قوتایا و مطبقه تربد و حنهای
 کنند و این حب میزدانند صفت ارباب فیقرا تربد صبر هر یک
 نیم مثقال انیسون حب النمل هر یک نیم درم تخم خنظل و نمل
 هندی هر یک دانگی و نیم مقل کثیرا و مصطکی از هر یک دانگی گرفته
 و پنجه باب از راه بهر شدند و حب سازند و مصرع را از راه
 و کما و جماع و نظر در آب روان و نشستن در متب باد و جالیا
 بلند و مکث در حمام و تناول مجرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب
 باید که و همچنین از مشی و سواری خصوصاً اسب و دوایدن و در
 و ولاب و چیزهای براق نظارند احتراز کنند و چند پسر در راه العمل
 بار و غش زینق در پنی کنند و حلیث در راه العمل بکوشند در
 دقت صرع جلجلی وی ریزند و مرقه دیوس و ترباق از راه تناول کنند
 و چون سیالیوس نیز نمیدهند صفت لب عاق و قوتایا و اسطوخودوس
 هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم قوتایا حلیث رز او نه درم جرج
 از هر یک دو درم بلونید و با کچنچ غلیظ بهر شدند و یک مثقال از آن
 تناول کنند و اگر از سودا بود علامت آن خفقان و زکام و سده
 و حوصه طعم دهن و بیاری زرد بود علاج آن تنقیه و ماغ کنند مطبوخ
 افیتون و حب آن و تقویه و ماغ به بوییدن ترکس و زرد کوش و بیاوند

سیالیوس

سودا

و مشک و غالیله و شترتیر کتد و با بونه و در کلیل الملک و شبت و مرزنجوش
 بجوشاند و بر سر ریزند و شراب با لنگو یا تر یا قی اربعه و مشرد و بطون
 تناول کتد و عود قماری و نانا و انیاب بند و در پنی و مند و بهر
 عنصل و غسل و خردل و غرغره کتد و اگر از ماده خون باشد علاقه
 ظهور غلبه خون بود و در حالت صرع و در اجین تملی شود و روی برای
 و سرخ نشود و باشد که رعاف حادث شود علاج این فصد
 کشند و تعقیل غذا کتد و تقویه دماغ ببیدین سرکه و کلاب لیدن
 روغن کل و تناول ربوب فواکه کتد و اگر صرع از ماده صفرا بود
 این را در افتد علاقه ان التاب و اختلاط عقل و صفه روی
 و چشم بود علاج تنقیه بدن کتد و بطبع فواکه و قرص نفثه
 در ربیب و رب به تناول کتد و پای شویه باب ارم و بسوس
 خطمی کتد و اگر اطفال را حادث شود که ان را ام الصبان گویند
 از این قبل باشد و اگر صرع بشتر که معده باشد علاقه ان عشان
 بود و اختلاط در عصب تی علاج ان فی کتد بطبخ شبت
 و ترب و در کئی غسل و تلک و تللیس طبعه بمعون چایر و معون شتریان
 کتد و بعد از ان تقویه معده بجوارش مصطکی و عنبر و ماده الحیوة کتد
 غزل نخود آب با شیره هکانه و در چینی و در ویا و کبک و تیتو

افاویها

خون

صفرا

ام الصبان

خون

خورند و اگر صرع به شکر که عضوی دیگر بود مثل قدسین و س قی و قدسین
 و رحم بواسطه ریخی غلیظ یا ماده یا کجار غلیظ بود که از ان عضو منقطع
 شود علاقه ان باشد که احسن چیزی کتد چون کجار یا دپ
 نمل که از ان عضو منقطع شود و بدماغ رسد و با دمل و شاد و
 شخوص عین شد علاج ان تنقیه بدن و دماغ بکب قوما یا
 و ایا رج کتد و تقویه سر و تسجین او با دمن عاره و اصلاح ان عضو
 کتد بدلک و نهادن تخم بی شرط با شرط و صبح بود کجار است
 از کم که دوانه و جبات که متعاده شود حادث میگردد علاقه ان
 کثرت کباب و سرعت بیجان شها و وجع بطن و احسن بصود
 کجار بود علاج ان قیل و اعراج بود چنانکه مذکور خواهد شد و اگر به
 لدغ عقرب و زدن حشرات حادث شود از راه دوم و کلکین
 ده درم بجوشاند و صافی کرده بکدرم رتیاق اربعه در ان حل
 کتد و پاشا مند و اختلاط رحم نیرشیه بصرع است و علاج
 ان بجای خود کتد شوا ان اسد چالکتی گفته است که صرع
 اگر اوقات بفالجه انجامد و برادران و شوار بود و اگر سر خواهد را
 صرع حادث شود او را علاج نکند که خود را بل شود و گویند که اگر
 عاقر و خاک بکوبند و در پنی مصروع دهند اگر عطسه کند امید برادران

ی ر عسلط

در هم کشیدن و دهن کشادن

از کم

بنا کجسته شدن

لدغ عقرب

احسن

توان داشت در تریاق ثانیه مصرع را عظیم نافع باشد
 ز رازند طویل رو بزد چنی پوست پنج کمر حب الغار جنبطیا ناقسط تلخ
 عروق اجزا نشادی بگویند و با عسل کف گرفته بر شد و کیشال
 از آن شترتی باشد یک کتاسه نام باشد که در طون
 و باغ واقع شود و مجموع اعصار از خس و حرکت باز دارد و بواسطه
 آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب و باغ و میان روح
 از دماغ جمیع اعضا و این مرضی تعینا حادث شود و سبب آن
 سده بلغمی لزج باشد علل آن ترهل بدن و کثرت خواب
 بود و باشد که با آن خرخره و زبذیر بود و آن دلاله گذر احتیاق
 حرارت غریزی و فساد جوهری و دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد
 و خواهد که معلوم شود که رنده است یا نه پاره پشم یا پنبه و آن
 بر پنی نهند از محول شود دلیل حیوة باشد یا ظریفی مرگ باشد و برینه
 او نهند و نفخ نفس کشند یا اصبع در بر او کشند که اگر شربانی است
 که تا حیوة باقی بود متحرک بود و با چشم او باز کشند اگر صدقه او ظاهر
 شود زنده بود و علاج آن اولاً سر او را بر آتشند و پاره مذکرم
 گرم کنند و بر سر سگوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند
 و کندش و خردل و قرقفل و جذیر ستر و فلفل و زنجبیل و شونیز

مرکبی
الصفه

وج
اکثر ترکیبی

بلغم لزج
کینه از لزج

نور

بگویند

بگویند و بر سر او طلا کشند و کیشال مسر و دیوس یا تریاق کمر و در مار
 حل کرده در حلق او بریزند یا اینسون و زهره و مصطکی و کلنگین
 بجوشانند و در حلق او بریزند و زهره کلنگ و مرزنجوش در پی
 او جگانه و کفته اند که تا بهشت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از
 بهشت روز جلای از اینسون و دراز پانه و کاه و زبان هر یک درم و
 کلنگین ده درم تناول کنند علاج آن کبوداب بایک و تینو
 خورند و زهره و دار چینی و فلفل در آن داخل کنند و میاتهای روز باید
 که مار العسل پاشند و بعد از پنج تمام متفقه کب ایاج و ایاج
 لو غایب کنند و در هر هفتگی کینوت یا دونه کب فزاج و قوت
 احتیاج تا پست و چهار روز بدن معالجات مداومت نمایند و سکنه
 اگر بر او بیاید به لقوه و فالج منتقل گشت و سکنه از او منتقل خون نیز
 حادث شود علاج آن حمایت ساق و اخراج دم کشد کب قوت
 و جلای از شراب عناب و بنفشه و زعفران خورند و کبوداب
 با بنوبادام مناسب بود و متفقه کب عیش و مرض آن کشد و کجقهای
 لینه و اگر سکنه بواسطه ضربت یا سقط باشد که بر سر واقع شود
 ضد کنند و تقویه دماغ بمشروبات بارده مقویه باید کرد صفت حقنی
 که سکنه بلغمی را مفید بود ورق غار صفت مرزنجوش جلبه خلد

ارشد خزن
کینه از

کینه ضربه و حلقه

اکیل ملک ورق پیدایخرا ما خور سداب کرب بزرگ تخم
 شبت هر یک ده درم تخم اکخل انیسون از هر یک نیم درم و
 قنطاریون باریک دو درم بجوشانند و صاف کنند و عسل پخت
 درم و ابکامه پانزده درم و بوره و نمک هندی و نقل از هر یک
 نیم درم گرفته و پنجه بر سر آن کنند و بکار دارند مالجولیا تغییر طنون
 و انکار بود از جوی طبع و سبب آن یا سودا یا اخلاط سوخته بود
 که در و ماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن متلی بود و بر سر که عراق نیز بود
 علامت آنکه از استلار بدن بود و و ماغ کافه بدن باشد و سواد
 لون و بطور و صفت و اخلاط نفس و صفای قاروره و تنهای
 دوست دارند و نظر در رفیق یا در صری کنند و همچنین با بد و گشت نکر
 و غم و سکوت و غم بسیار باشد علاج و ضد صاف کنند و هر روز
 جلالی از نغشه و نیلوفر و کافور زبان هر یک سه درم عذاب منت دانه
 سپتان پست دانه نبات ده درم تادل کنند و بعد از پنج تنقه
 و ماغ کب افیون و مطبوخ آن و مطبوخ هید کنند غذای کوزاب
 با مغز بادام و اسفناج خورند و پالوده از شیر و سبوس و نبات و
 روغن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق نو و امان جام و عسل
 بروغن نغشه و کدو مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و آرد

۹۰

حویفه و مالک و حامضه احتراز کنند و استعمال ریاضت و تعب نباید
 کرد و از معالجه این مرض ملون نباید شد و مکرر ادرار تنقیه باید کرد
 و اگر مالجولیا از احتراق بلغم باشد علامت آنکه در طوبه مخزن و سداب
 لعاب و بلاوت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج
 هر روز جلالی از بالنگو و نیلوفر و درار یا نه و پنج هر یک و طلقه تادل
 کنند غذای کوزاب باز بزه ماغ یا شیر خشک از خورند و بعد از
 پنج تنقه با این مطبوخ کنند صفت آن سنابلکی است درم بالنگو
 و نیلوفر از هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند و صاف کنند
 و همچون کاج پنج مثقال یا هفت مثقال حرار مل کنند و پاشانند و این
 جب نیز مفید بود و صفت آن افیون چهار درم بسفناج و اباده فورا
 از هر یک دو درم عاریقون یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم
 و نیم بکنند و باب را از نایه بر سرشند و صابون و شترتی سر درم باشد
 و این مویج نافع بود صفت آن بالنگو پست ترج و نقل مصطکا و آرد
 جوز بو یا نارمشک بعضی سبب بهمن سرخ زنداد و در پنج غفران نیم
 ما در و ج تخم فرنجشک از هر یک دو درم مشک ظالص و آملی سختی کنند
 و هید کابلی جمل عدد و امله سی عدد در سه رطل بجوشانند و با طلقه تادل
 پس صاف کنند و با طلقه عسل بقوام آورند و از آنش فرود گیرند و این را بیدیم

احتراز بلغم

در روز نرند و بر هم زنند و اجناس مثالی از آن تناول کنند و اگر مال جولیا
 از احتراق صفرا بود علامت آن چوبانی و هدیای و اضطراب و غلبه
 و شتم و صیاح و صفه لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا
 افیمون یا معجون کاج یا قرض غش کشته و تهیه می کنند بر دهن غش
 و شیر زنان بر سر دوشند و به نشا ط و سماع یا لکان و نجات خوشی
 و حضور یاران ایند مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و خطی و
 بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو کجاست شاد و سر کباب را و زرد در
 سر زنند و اگر از احتراق سودا بود ملک آن پیش و معالج آن مشکله
 بود علامت آن کثرت فکر و غم و کیره و فرج و تجلیات فاسده
 دوستی خلوت بود علاج آن هر روزی جدایی از کار زبان و نیلوفر
 و بنفشه از هر یک سه درم مال بنکو و درم کلقتند و ده مثال تناول کنند
 غذا بنوماش و خوردن اسفناخ و معونا و ام خوردند و بعد از پنج دقیقه
 بمطبوخ افیمون و ایاره جالینوس و ایاره لوغایه و معجون کاج کنند
 و مال الجین درین شتم مفید بود و صفرا الجین شیر زرد طلی بخورند
 و در حالت جوشانیدن فرود گیرند و یک دقیقه سکین افیمونی
 بر آن ریزند و بر هم زنند پس صاف کنند از بنفشه و قرص نمایند
 و این مغز خورند و صفت آن ورق کل برنج سعد کونی و نقل از هر کدام

صفرا
 دشانم داکن

سودا

نخاع

نخ درم قوفه و نمجشک پوست تریج هر یک سه درم مسک زانکی کو قیده و نمج
 بشراب سیب بر سرشند و یک مثال در شراب کاه زبان حل کرده تناول
 نمایند و دوار المسک شرس نیز مفید بود اما آنچه به شکر تر قراق باشد
 بواسطه درم آن باشد مایه آن از خلط سوداوی و بدین سبب
 بخارات متقاعد گردد و افکار متغیر شود علامت آن انتفاخ و
 لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریتی و جشاء و جوع بود و احساس
 بخارات کند که متقاعد شود علاج آن هر روز جدایی از آب بنکو
 و کاه زبان و زربانه و کلقتند تناول کنند غذا ریزه باج و بعد
 از پنج سنایلی پنج درم و شکر ده درم کجاست شاد و معجون خیار شیر
 پنج مشقال در او حل کرده پاشند و حقنای لینه استعمال کنند
 و اگر با این نوع حرارتی باشد جدایی از نیلوفر و تخم کانی و زرد باه
 ترکیب و ترنجبین و نبات خورند و ترانفشه و خوشی شلوعی کنند
 غذا بنوماش و معونا و ام خوردند و اسهال کنند و ترطیب و باغ کنند
 بدوشیدن شیر زنان بر سر و تهیه می کنند بر دهن غش و در حمام
 و آب گرم منایب شد و از جمله انواع مال جولیا مالینا و آن
 جنون سببی باشد علامت آن غلبه و قصد اندازد و از آن جمله
 و الکلب و آن پیشتر از احتراق دم باشد که حادث شود علامت آن

شرکت عراق

مالیا

ضخک و لعب و عبث و فقد و اذیه مردم همچون طبیعت کلاب و لئان
 جمله فطر باشد علامت تحریک بسیار و بی آرامی و از مردم که بخت و شدت
 عبوس و بر ساق اکثر اوقات فردی چند باشد و علاج آن حبس
 علاج مایه نخل است عشتی و در این امر مایه نخل یا شمرده اند و آن
 و سوسنه باشد که مردم را بر فکر و صورتی خوب دارد علامت
 صفرة لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بختی و غریه
 نبض و صفو و صلاحه آن بود و دایما نفس او سرد شد علاج
 او آن است که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نمایند و تطیب
 دماغ با دمان و قطولات کنند و تقویه بکند و شراب حاض و
 صندل و سیب و فوج با قوی کنند و غذایه باج خورند و ترک
 دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر دماغ ملکی شد بهتر است علاج آن بود
 الا بنصیحت و تقیه محبوب و حرر نش و امثال آن سعی کنند که
 از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود و اگر
 لیان فراموشی بود و او را نشاندند که باید که یا مجمله باشد
 و سبب آن استیلا بلغم باشد بر اجزای دماغ علامت کثرة
 خواب و تری نخیز و چشم و کرانی سرد که درت حواس و علاج
 بر رز جلابی از بالنگ و پنج ملک از هر یک سه درم رازیانیه در درم

کلینک

بلغم

کلینکین ده مثقال تناول نمایند غذا بخورند با شیره خکانه
 و بکک و تیر و خوزنه و توپل و ران کتد و بعد از پنج تنقنه بکک ایارج
 و قویا یا کتد و فودنه و فردل و در مار العسل کثرت شد و به آن غوطه
 کنند و روغن زیتونی و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر نهند و چندین بار
 و فودنه و مشک بپوشند و با لونه و مرزنجوش نجوشانند و بهر به کار
 آن بدارند و احيانا ماده الحیوة و دوح و زنجبیل پرورده و بهر که عضل
 و سکنجین آن تناول نمایند و مصطکی و کندر بجانید و تنقل کوز بهندی
 کتد و از آب سرد و بقول احتراز کنند و اگر بجای آب مار العسل بپاشند
 ریجانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع ادا از تانی
 بلند مفید بود و صفی حای ای و فلفل و در آن نقل و دوح در او چینی و
 زنجبیل از هر یک ده درم سسل و جوز بواسه درم زعفران و عود از
 هر یک در درم مشک و آنکی گرفته و بخت با عسل برشته و بکمال آن
 تناول کنند و ای غمگند روج سعد از هر یک ده درم فلفل و پیل
 هر یک پنج درم گرفته با دو جندان سسل برشته و کینیکل بپاشند
 نیز حادث شود علامت سردی و بختی و خشکی نخیز و کمورت
 لون و بطو کلام بهر علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر و کاکا و زبان
 و بالنگ و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب النیمون و مطبوع

دوراج

سرا

ان کتد غزل بنوش و نخود با نغز بادام خورند و استحمام و نه میس
 بر دغنی غش و زکس مفید بود و فسیل بحسب سور المزاج کرم ساج
 حادث شود علامت آن خشکی نخود و درین و گرمی طبع و سرو
 تحیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب غش
 و نیلوفر با برق کل و پد باب سرد پاش اند غزل بنوش
 با مغز بادام و اسفناج یا جوهره ازیره سبوس و نبات و روغن
 بنفشه خورند و ترتیب دماغ بر دغنیهای بارده و قطره های بارده
فالج استرغایی بود که در شقی از بدن حادث شود و سب
 ان خلطی بلغمی بود که مسالک روح بفتالی را منسد گرداند
 علاصه این مطلقا حس و حرکت نبود و بنص بطی و متفاوت
 و تار و ده او مفید بود و هر کس این عضو مفلوج متغیر نشود و لا عز
 و بر تیره نظر و امید بر آن توان داشت علاج **اداک**
 که چهار روز تا ده تا تقلیل طعم کند و از ادویه قوی بهیچ نهند و
 یا نرکی آب گوشت با زیره و دارچینی ب زنده و بجای آب
 مار العسل جویند و بعد از چهار روز جدایی از بانگو و انیسون و
 پنج مگ و کلنگین خورند غزل خوراب یا زیره خشک دانه و
 فلفل و دارچینی باشد و بعد از پنج تا م این حب و زبر فند

صفت این صبر سقوطی کیشال بوزیدان یا هیز بهر ه ترند حوا
 کوفته بر دغنی بادام حب کرده از هر یک یکدم غازیقون انیسون
 شحم الحنظل از هر یک نیم درم نمک هندی و ایک و نیم مقل و ایک
 کوفته و پخته باب را زایانه نبر شدند و حب زنده و بعد از در روز
 این حقنه استعمال کند **صفت** بزرگ ورق پد انجیر سبکی شبت
 ناخواه و زنجوش اکلیل الملک حله حرمل از هر یک هفت درم
 تا ده درم در ان صل کرده با روغن زیت یا زده درم
 استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب گفته اند گور شد
 مناسب باشد و در تاق کمر و مثمد و ریوس و جوارش را دوری هر کدام باشد
 مشقانی اچیان تا دلی کنند با شراب بالنگو و فلفل و دارچینی و پنج
 اذخر و عاقر قرحا می خاید و چون آثار بر ظاهر شود روغن فلفل و مارین
 دشو تر و سرداب و نقطه سفید و اشال ان در اعضای علیل
 بمالند و مشک و کندش و فلفل و زیت در کوفته در پینی و بند
 و سوسن و زکس و یا سیمان بپوشند و برین مابرا اصول به آت
 نمایند **صفت** پنج را زایانه و پنج کرفس و اذخر از هر یک هفت
 درم نیم را زایانه و کرفس و انیسون از هر یک سه درم ناخواه و
 زراوند و شونیز از هر یک دو درم کم کوفته و در دمن آب بخوشند تا

لیکن اندر بعضی توام آورده هر روز از آن قدری نوشند تشنه
 است که عصب با مبداء خویش همد و عضو نیز تابع او شود
 و بواسطه آن حرکت این طای باز ماند و سبب این رطوبتی بود که
 عصب و عضل را متلی گردانیده بود و در طول آن نقصانی و در عرض
 او زیادتی واقع شود و از تشنه رطب و امتلا یی نیز گویند و این تعبیر
 واقع شود علامت علامات امتلا و غلبه بلغم بود علاج آن
 چون علاج فالج بود و اگر سبب پوستی باشد که اعصاب
 عارض شود از تشنه نایس گویند و این نوع مشکک بود و سبب
 آن پوست استخوان بسیار یا سهر یا عجم یا حرکات عینیه یا حرکات
 حاده و اعراض کثیره التحیل بود و این بتدریج حادث شود علت
 باریک و لاغری شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج
 تطیب بدن کمتر یا بخیه حرب اگر کثرت بره و بزغال و مرغ
 و ماهی تازه و حسو و حیره و شیر میش و اشال آن و اگر آب
 شراب بنفشه و خمش و نار عذب و آب خیار کد و بانیست
 و شراب رقیق جدید یا موزج مفید بود و نیلوفر و بوشه و خطمی
 و خمش و برگ جندرو و کاه و کدو و کج و شاد و در آن نشیند
 در عضو نیز نرزد و بعد از آن موم روغنی از روغن بنفشه و موم و گشرا

از رطوبت

از تشنه

از این

در بدن مانند در روغن تشنه و شیر زنان استشق کنند و اگر تشنه
 بسبب کردن عصب حادث شود بر تاق اربعه و شری از بانیست
 حل کرده یا تشنه سبب و اگر سبب رطوبه عصب باشد علاج او
 خواهد بود و سبب گرم نیز حادث شود علاج قتل و افراج گرم بود
 تشنه و مدد اما گزاز از تشنه بود که عضلات ترقوه را حادث
 شود و مدد تشنه عصب بود از جهه مبداء و از جهه خلاف جانب
 عضو هیچ طرف حرکت نتواند گوید و علاج هر دو چون تشنه بود
 لقی لا مرضی باشد که در عضلات روی و چشم واقع
 شود و تشنه از جهه دمی که جبهتی غیر طبیعی منجذب شود و از بانیست
 حوز بگرد و سبب آن یا تشنه بود یا تشنه خار الج از تشنه بود
 علامت آن او است که چشم بر هم نتواند اندازد و علاج او
 همچون تشنه بود و آنچه از تشنه خار الج علامت آن تشنه خار
 و ضعف حرکت دهن و کدورت و حس خصوصاً حس ذوق بود
 و جفن زیرین فرود آمده باشد و حنک نیز سترخی شده باشد
 علاج آن و تدریج آن است که تا هفت روز یا چهار روز معالجت
 نکند و آب نخورند و تا توانستند چیزی نخورند و چنانچه در ناله کشند
 و بعد از آن جلابی از ازایانه و امینون و بانسکو و کلقد تناول

از گرمی عصب

از تشنه عصب

از گرم

تناول کنند غذای بخوراب با نفعل و رغوان و دارغنی خورد
 گوشت اسب و شتر و گاو و گوسفند و تنقینه کب صبر
 و حقنای حاره کنند و پوست بچه کبر در مار العسل بجوشانند و در
 غرغره نمایند و در خانه نارنگی شینند و در خوش و ستر و خیدر
 بجوشانند و روی بخاران فرود دارند و کند و مصطکی و حلیث
 بخانند و وج و نفعل و جویزو او قنفل و عاقر قاقا در دهن گیرند
 رعشه علی است که در اعضای الی ظاهر شود و سبب محرقة
 حرکه از حرکت عضل یا ثبات آن بر سبب اتصال پس حرکات
 یا ثبات ارادی حرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض
 سور المراج بار بود مادی یا ساینج که عارض عصب کفو و
 شایخ و مومن اکثر را بسیار واقع شود و اگر آب سرد
 با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود و اگر سور المراج بار
 مادی بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن هر روز
 جلای از انیسون و رازاناه و کلنگین تناول کنند غذای بخور
 اب با نفعل و رغوان بگوشت اسب و گاو و دراج خورند
 و تنقینه کب ایاده کنند و بعد از تنقیه ردغن قنطاریق و زنبق و کرس
 در سر و پشت بالند و بجام گرم رقیق و باقیاب شستن نیز مفید بود

تناول نفعل

و تناول نارچل و مغر کوش نافع بود و آنچه از سور المراج سبب
 بود بسبب مذاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج آن آن
 حلیث با مار العسل با کلنگین تناول کنند و ادمان حاره استعمال
 کنند و آنچه از کثرت شراب خمر باشد ترک شراب باید کرد و
 تقویت دماغ بردغن کل و مورد و بر بوب فواکه مفید بود و آنچه
 بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود از راه آن سبب
 باید که نبرد حلیه که باشد و اگر سبب آمدن حرارت حادث
 شود شراب بالنکو با تریاق تناول کنند و در آن سبب
 کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب پیوسته بدن بواسطه
 استفراغ بسیار و تحمیل با فراط بود و این قسم مشکله باشد علاج
 ترطیب بدن بود تناول شراب غش و اسفناخ و فوج فیه و جیره
 از شسته و ردغن با دام اختلاج حبتن اندام باشد و
 حبتن حشم و ابرو و لب و روی مقدمه لقوه بود و سبب آن
 رطوبتی لزج باشد که حرارت غیری از راه کلیل باریج و کار کند
 و بسبب غلظت اسام سردن نتواند شد و قوه داعمه خواهد
 که از دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب
 اختلاج گردد علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنکو تناول

کشد و آن عضو ابرو غش قسط و ناردن بالند و اگر احتیاج باشد
تنقیه بجهها و ابار جات که مهمل بنم باشد بکشد خدای
ان است که اعصابه شود و خواب رود و آن مرضی است که بوی
نفقان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب
واقع شود بواسطه پوست علاقه آن چون علامات نشیج یا
بوی علاج او همان علاج وی بود و اگر سبب ضغوط در می باشد
یا سخت بستن یا بران نشستن علاج آن منع ضاعط بود
ترکام و نزلت عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید
اگر بخون اید زکام و اگر خلط و سینه و زرد آید نزله گویند و سبب
زکام که از سردی این مرض اگر سور المراج عار بود که عارض دماغ گردد سبب حرارت
ب طبع و سحر افتاب یا تناول اشیا عارّه حریره علامت آن حمزه و حرقه
چشم و عاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کتد اگر سن
در مزاج مقتضی بود و شراب غش و نیلوف و عذاب تناول کتد
بنواس و مغز بادام در سفناخ خورند و اگر گوشت و شیرینی بخورند
اخر از کتد و از علامات امتلا باشد به وضع غش یا مبطون
موا که تلیس طبع کتد یا شراب غش و زرخش یا صابون
از هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کتد و بر روی غش شستن
سینه و آنه بوی کتد

علاج زکام کرم
علامت آن که
از بینی آید سوزان
علاج آن
سرد و دوغ
شکاب خورد
زکام که از سردی
ب طبع و سحر
افتاب یا تناول
چشم و عاریدن
در مزاج مقتضی
بنواس و مغز بادام
اخر از کتد و از
موا که تلیس طبع
از هر یک ده درم
سینه و آنه بوی

کند

کشد و اگر سیدان رطوبت تمادی شود به سبوس و سرکه صندل
و کشنر تخر کتد و اگر سبب سور المراج بار بود که بسبب داخل یا خارجی
عارض شود علاقه آن تری نخون و کلال حواس و نقل و کسل
بود و بهوای کرم استراحت کند علاج آن سریش یا سریش و زرد
کرم دارند و جدایی از پنج مہک و پر سیاوشان و با لگو دینات تناول
کشد غذا بخوراب یا مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبع محبت
باشد بدین بطور تلیس یا مد صفت آن سناکی نخ و غش
و نیلوف و پر سیاوشان و پنج مہک از هر یک سه درم شکر سرخ و
خیار شنبه از هر یک صفت درم مایه درم جوشانیده و صاف کرده
یا شامند و شبت و بابونه و پنج مہک و در کلیل الملک و
مرزنجوش و جوشانند و سره بخار آن و زرد آید و اگر در حمام بزر
سر ریزند منید بود و اگر آنچه از بخون اید رقیق بود شونیز و آبون
بکوبند و در خرقه بنهند و می بوبند و بند سرانش کتد و اگر سیدان
رطوبات تمادی شود به کندر و سندرس و کاغذ تخر کتد و در
زکام خواب مغز کتد و بر پشت باز خفقتند تا ماده به سینه
نرزد و اگر احس و غرقه در صلق کتد و تخر آنرا دفع کتد و سنی
کرم کتد و اب سرکه بدان ریزند و بینی بدان فراوان آقا در نزله

از حموضات و صرهای شور و نیز احتراز باید نمود و جلاب از ترش
با بنفشه عربی یا ترنجبین یا پودر داب یا قلی یا روم یا دایم و
تحریر و آریزه سبوس و نبات مناب بود یا روم یا دایم و کرم
شاه هم فرم و اگر در آن سعال بود علاج آن کند چنانکه گفته شود
در باب اراض صدر است و در باب حرم و در اراض چشم
بر حفظ صحت عین و اجابت که از خفاج و سکر متواتر و تناول عدس
و با قلی و باد بختان و قدید و گوشتها و طعمهای شور و روایر و کالها
احتراز کند چشم را از هوای گرم و سرد و غبار و دود و نیک و آلوده و از
ادمان کتبت و از پتوئی و کرمه و مجتنب باشد و نظار و شبی ابراق
نکند و استحمام معتدل و ته بهین سر و عین بنفشه و کدو و کدو و
روشنایی و کل الجواهر اجناس چشم کشند ضعیف بصر اگر
بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر باشد فصد قیال
کند و شراب بنفشه و عنب تناول کند یا بنفشه و میوه و عنب
یا ترنجبین جلاب رند و غذا بنوش و مغز بادام و در سفناخ
خورند و تنقیه به قرض بنفشه کنند و قوتی عذره و کدو و کشند
و اگر از ماده رطوبت باشد و بار بود علاقه آن دم و مرص بودی
حمره و وجع و در عقب خواب و اکمل زاید بود علاج هر روز

چشم

جلابی از از اینانه و پنج ملک و نبات کنند و بعد از تنقیه بکباب
فیقر یا فرفس چشم یا ترند و سقونیا بریان کرده تلین طبعه کنند
عوغه یا بال عمل در از اینانه کنند و روشنیایی کپور و با سلیقون
چشم کشند و رمد و رومی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر
از ماده دم باشد علاقه آن وجع حرق و خاریدن چشم و ضریان
صد عین و کثره ممد و دمه و مرص باشد و ثقل چشم علاج
فصد قیال کشاید و تلین طبعیت بطبوع نو که و نقوع آن کنند
و شراب عنب و بنفشه تناول کنند و اگر صفادی بود علاقه
شدت وجع و خاریدن بی دمه و مرص باشد علاج آن
جلابی از اب انارین یا بکره بندی یا نبات تناول کنند یا
و اجاص و عنب یا نبات جلاب سازند و تنقیه بطبوع بلیله
رز دکت و قرض بنفشه و در هر دو نوع شیر زمان و سفیده تخم مرغ
بز تند در چشم حکاقت و صندل در رو باه و تربک و جلاب
و لعاب بز قطن و ماهیا بر حوالی چشم خا که کشد و شفاف است
و کافوری و افیونی در چشم کشند و اگر ماده بلغمی بود علاقه آن
انتفاخ چشم و کثرت مرص و دمه و التفاق حفس و ثقل بود اما
حمره نباشد علاج تنقیه دماغ کشند و جها و ایار و معنای نرم

عین

د

صفحه

لحم

در دینج - ظفره - سبل

سردا

و اگر ماده سودادی بود علاقه تصداع و پیوست چشم بود و چنان بریم
 بنوشد علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و حیاش تناول کنند
 بنوشش با مغز بادام خورند و حمادات و نظولات مرطب استمال کنند
 و در دینج رمدی عظیم بود که پاض متورم شود و چشم تنگ شود و نتواند
 گرفتن و پیشتر صیقل اعراض شود و علاج آن چون علاج رمد باشد
 و حمات نفره و ارسال علی مقید بود و در رمد مطلقا از گوشت
 و شیرینی و جماع احتراز کنند و شراب بنفشه و غناب خورند و بنفشه
 به سقونیای مطبوخ بپزند و شیان ابار که مذکور میشود کشند
 صفت آن سفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم فستق
 و کثیرا از نهرب ده درم اینون نیم درم سحی کشند و شیان بپزند
 و در وقت حاجت باب بپزند و در چشم کشند ظفره
 زیادتی بود که در کج چشم ظاهر شود و منتشر گردد و نابینایی چشم
 برسد علاج آن در ابتدا مصدقینان باشد و بنفشه و بنفشه
 ایارج و انارج جانیوس کنند و از لبنیات و دسومات و
 مولدات بلغم احتراز کنند و شیان با سلیقون درو شیان
 و شیان قیصر در چشم کشند و اگر طغوه غلیظ بود بهترین علاج
 آن کشط باشد سبل پرده باشد که از اطراف آن

چشم

سبل

چشم ظاهر شود و بتدریج زیاد شود و سبب آن امتداد عروق
 چشم باشد از خون غلیظ علاقه حله و سیلان رطوبت
 و ضعف نظر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی و جماع
 متازی باشد علاج آن فصد عرق میانی و عرق ماق
 کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول بخود کنند و هر روز
 حبابی از بنفشه و نیلوفر و غناب و ترنجبین و نبات تناول کنند
 غزل بنوشش با مغز بادام خورند و بعد از پنج این مطبوخ بپزند
 صفت آن سنا کل سبز بنفشه از نهرب یک پنج درم نیلوفر چهار
 درم بلیله سیاه و بلیله زرد و بلیله کاجلی از نهرب یک مغتصم
 تربد خورشیده و بردغی بادام خوب کرده و درم چهارترنجبین
 هر یک ده درم سقونیای بریان کرده نیم دالک بعد از آن که در کار
 بر سر مطبوخ ریزند و پاشند و شیان الهم و شیان قلعند
 و با سلیقون و دینار چون درو شیان در چشم بپاشند
 صفت شیان قلعند و سنج پنج درم رنار و درم نوشادر و
 پوره زررینج مصعد هر یک سه درم سحی کرده شیان سازند
 و وقت حاجت باب را از پانه بپاشند و بکشند و اگر برین
 معالجات به نشو بمقراض لقطه یا به کرد جهراب عین فستونی

مخمل

باشد که در باطن حیف حادث شود و بان حارثی بود علاج
 فصد قیفال کند و شیف امر و خضر و روشنی باشد و اگر
 با جوب رمد منضم شود و دریه حاده استعمال کنند و تنقیه مطبوخ
 بلید یا عیب افیتون کنند و حیف را باز گردانند و مازدی بحق
 کرده بران افتاد و زمانی بگذارد پس خواب زدند و اگر
 حزن شود و حیف غلط شود هر بار در دشت حیف را باز
 گردانند و بشکر حک می کنند تا خون از آن پایید و دریه حاده
 بران افتاد و شیف ایض و شیف اولد و حیف کشند
 حرج یک سبب آن ماده نیز باشد علاج و صج
 ناخس و ضربان شدید بود علاج آن فصد و حاجت کنند و
 تنقیه کبب و دارج کنند و شراب بخت و عتاب تناول
 کنند عذک نبوش با بنو بادام خورند و اگر حارثی باشد
 کشاب یا شیره خمخاش خورند و شنبه سوخته و شنبه که
 معقول باشند در در سازند ^{سورخ حیف}
 انصباب اخلاط نیز با ارتقار کجارات بود علاج او اگر
 عدمات امتلا ظاهر بود و فصد کنند و تبلیس طبع کنند و بعد از
 تنقیه این کل کنند صفت از منقل و از منقل هر یک یکدم

اغفوان

اغفوان چهار درم حیف شش درم سبب چهار درم کافور ذاکلی بکوبند
 و استمال کنند و اگر علامات امتلا باشد توتیا غوره بکشند
 و کاشنی تر بکوبند و بار دغن کل غاده کنند و نوق الب عبات
 رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن
 برودت مزاج بود یا صبره و نقطه که قارض شود یا در عقب صراع
 مزمن حادث شود علامت آن در ابتدا انجیل ضرا مثل است
 و موی دود و شعاعات مختلفه کنند علاج آن هر روز صلابی از
 رازیانه و بالنگو و پنج ملک و کطفه تناول کنند و از اطعمه بارده و
 بقول و فواکه و جماع محترز باشند و شیف حرارات و بایع
 در ابتدا کنند و این شیف نیز مفید بود صفت ششم الخطل
 بلیشغال و فیون نیم درم نونش در نیم درم سکنج یکدم نیم زهر
 بزده درم هم با هم بسایند و در آب خشک کرده بعد از آن آب
 رازیانه یا سدر یا شیف ساخته خشک کنند و بوقت حاجت یا کلاب
 بسایند و در چشم کشند و آب جوی حکم شود و منع ابصار کند از آن
 بغیر از قدح علاجی نباشد چهارم ان باشد که برزخه نیند و
 سبب آن قلت روح با صره یا رقت آن بود علاج آن
 ترطیب و تقویه و آغ کنند با غنیه رطبه و تغلیط خون با غنیه

مثل هر سه و باجه و از موی آب خیر و انکور مناسب بود و برود حرم
در چشم کشند عشا ان بود که بر شب نه پند و سبب ان گاهی
غلیظ باشد که بدماع مرتفع شود و روح با صبر و اغیظ سازد
و در روز بواسطه حرکت و ضو افتاب ان بکازات لطیف گردد
و ابصار حاصل شود علاج آل هر روز جلای از آریانه و پنج ملک
و کلفند تادل کنند عشا کبود آب با مرغ جوان و کبک خورند
و فضل و زنجیر و در چینی در ان داخل کنند و بعد از پنج تنقیه کب
ایار ج قویا کنند و عطسه به بوسیدن کنندش و جذب تر و
قطر بنمایند و شب در آریانه و خشک بکوبند و سر را
به کادان دارند و این شایف در چشم کشند صعد من مشک
زعفران زهره کلنگ زهره ماشی سوط اجزا بر برنج کشند و آب
آریانه شایف زرد و در چشم کشند بیاض سفیدی بود که در
طبقه قرینه تاثیر شود و اگر بعد از روز و در و آبله بود
علامت آن تنقیه و دماغ کج ایاره و جفشم مال و ایار ج حاکمین
کنند و زبان در ان مالیدن و حمام یا بعد از حمام مفید بود
صفت که دزدی که نافع بود زرد الجا ارزوت نبات
از هر کدام یکدم بخورده یکدم سحر کنند و در استمال کنند و اگر بیاض

غلیظ

غلیظ بود این شایف در چشم کشند صفت آن کینج اشق ارزوت اشتره
از هر کدام یکدم زرد الجا برده نان تازه هر کدام هشت درم
زنجار نک اندر ان هر کدام یکدم کوفته و سحر کرده باب آریانه
یا سدرق شایف سازند و در وقت حاجت وج بکوبند
و شایف را در ان حل کرده در چشم حکا کنند و صیقل را بعد
از زرد بواسطه التصاق جفن و در بخین مواد چشم حادث
شود و سبب عدم تحلیل ممکن شود و در آریانه شایف علاج کنند
صفت آن کند و ارزوت و صبر دوم الا انوین کل اعلییا
فضی اجزا بر بر بکوبند و آب آریانه شایف زرد و بکار
برند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود و بواسطه ماده
غلیظه اکاله که بر ان برزد و باشد که قره ریخته شود و بیشتر
بعد از زرد حادث شود علاج آن تنقیه و دماغ کشد اول از
خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عارضین کلاب و آب
تورک بکوبند تا نمره اشود و خادس زرد یا سفید و بچه
و در غن کل هم زرد و بر ان موضع نهند و اگر غن من باشد
و صد عروق پشانی و حجامت نقره باید کوف و نخاس سوخته
نیم درم زاج سه درم زعفران و فضل هر کدام یکدم بیازند

۱

در شراب برشند و خاد سازند شرفا شیمی را بدو که در
 جفن اعا حادث شود علاج او آن است که شق کنند و
 پیردن ارند و نلک و زیره در آن ریزند و خرقه لبر که ترکند
 و بروی نهند تا بقیتی که مانده باشد بکند اردو بعد از آن با دویه
 ملصقه علاج کنند بزرگ لا رطوبتی بود که در باطن جفن منجر
 شود از آن با زردت و ضمیم و سرکه طلا کنند و اگر مقید شد
 شق کنند و پیردن او رند شق منقلب این مرض بسبب رطوبتی
 بود که در اشعار و اجفان متعفن شود علاج آن آن است که تنقیه
 بدن و دفع کنند بکب اراج و قوتیا و موسی را که بازگشته
 باشد بر کنند و به شیر انجیر و خون صفح با خون قزاد و شیر قزاد
 موضع تنف را طلا کنند و زهره خارکشت و خون کبوتر با
 چندید ترنمقید بوی یا بوی بر کنند و به سوزنی گرم کرده موضع موی
 را داغ کنند و اگر یک موی یا دو موی پیش نباشد به بوی یا
 مصطکی یا بویهای دیگر بکشد یا سوزنی بزرگ در جفن فرو
 برند و آن موی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن
 پیردن او رند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از سوزن نیست و
 اینجانی باشد که بعضی پوست جفن بچسبند و بعد از آن بکم دوزند

یا در کنند

تا پوست کشیده شود و موی باز طرف خارج آید و بعد از آن صدق
 سوخته و مصطکی و قطران و زاج پائید و در چشم کشند و این
 اخضر و باسیقون و روشنائی معین بود انتشار اشعار بخت
 و مرده بسبب رطوبتی بود که در ایداب جمع شود و علاصان
 حمرة و صلبه جفن شد علاج آن تنقیه و مانع کنند و بعد از آن
 مدیهین سر و غن نبشته و کدو نماید و اغذیه مرطبه مثل بنوش
 و اسفناخ و کدو طارند و اگر انتشار بعد از اعراض خارده و
 استفرغ بسیار واقع شود استفرغ باید کرد و بخار منی احوال
 ناب در صفت و ای که منبت اشعار بود بخ فی و شیخ و تبه
 و خرماد و دود کند از هر یک و در دم سنبلیلیان از هر یک
 یکدم حجر لا زرد و چهار دم سخی کشند و میل در اشعار می کشند که مانع
 قتل اشعار جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشعار حادث شود
 علاج آن تنقیه و مانع کنند بکب اراج و قوتیا و اجفان را با آب
 نلک بشویند و روغن استه زرد الوی تلخ و در آن مالند و صبر و بوزج
 طلا کنند یا بوره و شب یامنی یا زینق متول یا خاد نلک و از امتلا
 و غذای شب اصر او کنند و استحمام در حالت خلوصه منید باشد و اگر
 خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احکاس کشند و شاید که

اگر سبب قوه حس بر بود که بخار هوا بخار غده احسا کند
 علامت این سبب است و قوت ابصار بود و نیز این علامت غلیظ کند
 و گاه بود که کل اسطوانه از دو کند که از چشم چشم بر آید و سبب
 خلطی سوداوی بود که در شران جوش شود علاج آن تنقیه و ماغ
 بود که ابرج و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر کل کند
 در حاله عطسه یا مالید چشم که چیزی می سفید از زیر بالائی آید
 یا از بالا برزنی آید دلالت بر امتدای معده و حوالی عین کند
 علاج آن تنقیه معده بقی کند و تنقیه و ماغ یک و هب و ب
 ابرج کند و بعد از آن اصباح غده از تناول اطریفل صغیر بماند
 احتیاج گنج شدن چشم اگر خلطی باشد علاج برین بود و اگر عارض
 بود سبب آن تشنجی بود که در اغشیه و ماغ حادث شود و طبعه
 جذب کند و اگر آن بواسطه پوستی باشد که از استفراغ مغرط یا مکرر
 امراض عاده و عوارض شده باشد حادث شود و علاه آن تقدم
 سبب بود و علامات تشنجی پس علاج آن شراب نشه
 و خمیاش تناول کند و غذای بنوماش و شراب مغرط و ام
 و که و خورند و در غن نشه و که و در شر زنان بر سر مالند و تنقیه
 و بر یک پد و که و در غن نشه و که و در شر زنان بر سر مالند و تنقیه

بغیر

اغشیه و ماغ بود علامت تشنج است و تشنج است و تشنج است
 تشنج و ماغ کتد کجا و ایا جها و روغن مابون و تشنج و تشنج
 و سر مالند و اگر در طفولیت از بیات پیرا و ان و خوابان
 واقع شود کتف طفل کتد تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از او پیر
 بخیزد و جحفه اصرار کند و پرده بر چشم آید و نیزه کبر ابروین و رانی
 چنان کرده باشند که او را نظرات باید کرد تا نایب خال خود
 رود **باب مبین** در امراض گوش حافظ حجت سمع
 باید که از اغشیه غلیظه و بخاره و باد سرد و گرم و اصوات غلیظه مثل طبل و
 بوق و در عدا اجتناب نماید و ایا ناز و غش نسیم و زنبق در گوش
 جکاشد و بعد از زمانی نشف کند و جرک از گوش پاک کند
 جمع نکرد و متحرک شود و میرساند تنقیه و ماغ و کجوب و ایا جکاش
 مناسب بود و جمع اذن اگر از غلبه خون باشد علامت آن
 ظاهر بود علاج آن فصد قیفالی کند و شراب نشه و عتاب و حش
 تناول کند و تنقیه و ماغ بمطبوخ بلیله مایه که کند و آب نوزک
 و شر زنان و روغن کل و آب که و آب خیار و آب عنوره و خل
 خمر در گوش تا صد لیلین و کلاب و آب شتر و کاه بود پدید استبان
 افزون طلا کنند و اگر علامات صفرا ظاهر شود استعمال برادر است

علاج اذن

علاج اذن

وجع اذن

چنانچه اطراف گوش

ند کوره کتد و اگر وجع بجهت تحت باشد قبه افیون در روغن کل
بکدازند و در گوش جگانه و اسهال صغرا کنند و اگر علامات بلغم ظاهر
باشد تنقیه دماغ بکب ابارج و قوت باکتد و غرغره بکنجش
کند و در روغن قسط و سوسن و مرزنجوش در گوش جگانه و اگر علامت
سودا ظاهر باشد تنقیه بکب افیون و اسطوخودوس کتد و در روغن
بادام زرد کس در گوش جگانه و شیر زنان برسد و بشند و اگر این
وجع از بزره یا در می باشد علامت آن تب و ثقل سر و پشانی
و قلی اضطراب و سیدان دمع بود علاج آن فصد کتد و
شراب غشیه و نیلوفر و عناب منادل کتد عند الشکات
شیره خشکاش خورند و تلین طبیعه بمطبوخ بلیله یا مطبوخ فواکه
یا نفوع آن یا ترخیش شیر خشک کتد و شیاف ایضاً به شیر خران
ببندد و در گوش جگانه و رو باه تربک و صندل و آب
کشینه در حوالی گوش ببالند و نیلوفر و بنفشه و حطی و بابونه و زیره
که ام نج درم از وجود دارد با قلا بهر یک ده درم یا هم بپزند و آب بشیند
در ده تربک و بنفشه خاود سازند و اگر به کلیل نرزد علامات جمیع شدن
مده و قه طاهر شود لعاب جلبه و بزرک و حور رشک و شیر خران
در گوش جگانه تا نفع یابد و شکر شود و بعد از آن قیده از گتار و

بوس

بزره ورم

بجسل و انزروت پالایند و در گوش نهند تا مده پاک شود و اگر
سبب طول قرحه و سودا عفنه کرم متولد شود علاقت احسان
حرکت و خارش بود علاج آن آب درمنه و مرزنجوش و آب
ورق شقایق با بوره و سرکه باب تخم خضل در گوش جگانه
و بعد از آن قیده از شیم بچند و در گوش میکردانند و سعی کتد تا
عطسه آورند و اگر وجع گوش به سبب دماغ غلیظ باشد اگر به
شرکت معده باشد علامت آن غشیان و سیدان لعاب و صواع
بود علاج تنقیه معده بقی کتد و تلین طبیعت بمطبوخ بلیله
یا مطبوخ فواکه و ادیان حاره در گوش جگانه و اگر به بزرک
دماغ بود علامت آن دوی و طینس و صواع بود علاج آن تنقیه
دماغ کتد بکجا و ادیان بها و اکیل الالک و ورق غار و پر کاف
و مرزنجوش و خوش شاد و سر بر لبه بخاران و زود از بده ثقل آن
خامد نایند و اگر در گوش به سبب باد سردی باشد که گوش
رسد یا آب سرد بر سر زود روغن مرزنجوش و بابونه در گوش جگانه
و سررا کرم دارند و گوش را به کجا رشتم بخند و خول و بابونه و
حشایش مذکوره زود از بده کجمن کانی گوش از مولودی یادر
پریا به سبب خربه و سقط بود که موجب بتک بجهت فرو شده شود

ورم

بزره ورم

صمغ

صمسم

علاج نری باشد و اما اگر غلبه صف بود چنانکه در حیات حاده پدید
 علاج آن بر روز جلابی از شراب سوسن یا بنفشه مرئی یا ترنجبین یا عسل
 ده عدد و بنفشه سه درم ترنجبین ده درم غزل مکررند یا الوبه
 خورند و اگر تب باشد خواب خورند و اسهال طبیعت کنند به
 مطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبله یا نم تقوینا بریان کرده در روغن گل در
 کوشش جکاتند یا آب انار یا پوست انار افروده بکوشش تدریج
 کوشش بکند و اگر سب غلبه بلیغ باشد علامه آن ثقل سردی است خواب
 و کثرت خواب بود علاج آن بر روز جلابی از انیسون و پنجه ملک
 کلین تادل کند غزل کوزاب پیره خشک که نه خورند و بعد از پنج
 تنقیه کب اناج و قوما کنند و در روغن مغرور زرد الوی بلخ زیاد نم
 و سداب در کوشش جکاتند یا هره کلنگ و آب در کوشش
 و تخم الخطل یا انحر و خردل بگویند و قیده سازند و در کوشش نهند و اگر
 سب پیوسته دماغ باشد علامه آن باریک شدن روی و بینی و
 غور عین باشد و این نوع بعد از نهر یا جوج یا بقع مفرط بود
 که حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود و روغن بنفشه و شیرین
 و تادل اغذیه مرطبه مثل بنوماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن
 کدو و بنفشه در کوشش جکاتند و اگر کچن برسطه اجماع و حج

سفر

از بلیغ

سبب

و صمسم

لاد

صمسم / دوی صمسم

بود و آن را بر ابراق تاب بتواند دید علاج ازان است که باقی که
 برای این کار است یک کشت و بعد از آن روغن بادام و شیرین
 بکشد یا بهشت روغن در آن جکاتند و باید ازان حمام روند
 و کوشش بر تابه گرم نهند تا جوی سیرین اید و ی قطن اواز
 کوشش آنچه باریک و حادث بود طین کوبند و آنچه نرم و غلیظ بود
 دوی و حدوث آن اگر به سبب ریخی غلیظ باشد علامه آن غدد
 و عدم ثقل بود و کاهی ساکن شود و کاهی آشفته و اگر به سبب
 فضلات بود که بکوشش ریزد بواسطه امتلا دماغ علامه آن ثقل و غدد
 و دوام طین بود علاج جلابی از انیسون و پنجه ملک و کفند
 تادل کند غزل کوزاب یا بنفشه و در روغن در عنوان و برکت شبت
 در روغن قسط و سوسن و خیزی در کوشش جکاتند یا آب ربت
 یا شوینر و جده پند شر بکاتند و یا بونه و شبت و کلین الملک و خرن
 و ورق غار و مرزنجوش و برنجاسف بکوشش تندر کوشش به کجاء
 ان بدارند و اومان حمام مفید بود و اگر که از امتلا دماغ بود اول
 تنقیه کب اناج و اصطیقوت باید کرد و بعد از آن استعمال قسط و
 و بخورات و اگر سبب پیوست و خلط بدن باشد علامه آن است
 که در کوشش زیاده شود و در سیری ساکن گردد علاج بر طیب

دوی صمسم

از بلیغ

از غصه

از سبب

دماغ بود با دمان حمام و نادل اعنیه مرطبه و مالیدن بر زنان و روغن
نبغه بر سر و اگر بسبب ضعف بود ضایحه ناته را واقع میشود باید
که تقویه کنند به شراب حامض و لیمو و سب و آب گوشت مطیب
و استعمال مشومات معتدله مشایخی که دردی و نعل گوش را
زایل گردانند شحم حنظل یکدم بوره نان نیم درم چند مرتبه درازاند
مدحج از هر یک در فی و نیم عصاره انستین قسط مرزونیون از
هر کدام دانکی کوفته و پخته بر بهره کاه برشند و شایق سازند
و بوقت حاجت مقدار عدسی بار و روغن بادام تلخ بایند در
گوش جگانه قروح اذن اگر نوباشد شایق مایشا با بر که
باب عوزه و عمل در گوش جگانه یا عرم اسفندج ناما سلقون
استعمال کنند و آنچه فرسین باشد بقران بجگانه حوله حمام
در اذن اگر چنده در گوش رود علاقه احس که بود علاج
اب برک شفا لویا صبر باب کرم حل کرده باب پودنه دیگر
و انستین و شیخ و قنبل و قسط در گوش جگانه تا پیر دوستی
کند که پرون اورند به عطسه آوردن یا بابت مخصوصه و اگر آب
در گوش رود علاقه اذن است که بعد از حمام و شستاب کردن
حادث شود و بان و می باشد پس اگر به تحریک سر در جستن

۱۶۹

پرونی باید جوشبت یا ارزانه یا جوی که ازان حصیر کنند در
گوشش باید کرد و طرفی که پرونی باشد پاره پنبه به بخند
و بروغن حرب کنند و برافروزند تا آب پرونی آید یا فیکله از
پشم یا پنبه بر برونی کنند و کرم کرده در گوش میگردانند تا آب
بر می چند و اگر آب کرم در گوشش رفته باشد و روغن کل با
سر که کرم کنند و در گوشش جگانه انفاجار حمر اگر خون بطری
بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد و اگر وقتی که ضعف
ارد و اگر بسبب انقباض عرقی بود یا از صدمه یا ضربه اندک
مازود در سر که بجوشش شد و در گوشش جگانه یا آب سان الحل
یا مایشا یا اماقا یا آب انار مزج شده یا آب کندا سر که
دانکی کاهور در گوشش جگانه حکما اذن اگر گوشش جگانه
انستین و هر که بجوشش شد و در گوشش جگانه باب

جها در در اراضی بی علامت بطلان یا نقصان قوه چشم
باشد و سبب آن خلط غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متکثر
علاج آن هر روز جلال از انیسون و پنجه ملک و کلفه تناول
کند غزل نخود آب سرکه از خورند و بعد از نفع تحقیق
وص قویا یا کند و بعد از تحقیق استعمال عطوبات کنند مثل گندش

و غفل و شوخ و تشنگ و اگر سر که جوشانند در شیشه و پنی بدان
 فرود آید نافع بود و اگر شوخ و سخی کند و باریت پیا میزد و در پنی
 کشند بعد از آن که دهن پر آب کرده باشند معذب بود و اگر
 از اینها و جوی و عرقی حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند
 و شوخ و کوفته باب مرزخوش و فودنه خشم را نافع بود و بنفشه
 برب عفوته اخلاط بود که در مصفات جمع شده باشد علاقه
 او لا تنقیه بدن کند مطبوخ فواکه و سکنجین و خردل غرغره کتد
 و فودنه و باد و روج بگویند و در پنی دیند و فودنه و بول سرخ میزد
 و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سبیل و صبر و قنقل
 بگویند و باب فودنه یا مورد برشند و فیکه سازند و در پنی نهند
 و ریح الف که ریش می تر بود فصد قیال کتد و بنفشه کتد
 و مطبوخ فواکه استعمال مرقم اسفنداج کتد و اگر نایس بود شراب
 و موم و بنفشه عربی تناول کند و فیکه را بجوم روغن از روغن بنفشه
 و موم و مغز ساق کاه و دلعاب بپزد و الوده کتد و در پنی گذارند
 و از گوشت و شیرینی و میزات احتراز کنند و اگر قوه کهنه بود پنی را
 به سر که بشویند و غریبی غید و غفل بگویند و در پنی و مذبح السیف
 کوشنی زاید بود که در میزین برود و منفذ استیک کند علاج

فصد

فصد و حجامت و تلبیس طبیعت مطبوخ فواکه و هلیله و مرهم زنجار
 یا پوست انار بر تشس بایند و باب برشند و فیکه سازند و در
 پنی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سخی کتد و فیکه بدان ملوث کتد
 و در پنی نهند و اگر به پنهان ایل نشود قطع کتد علاقه آن خشکی
 پنی که در حیات حادث شود سبب پیوست بود که بر دماغ غالب
 شود یا خلطی لرج که بواسطه حرارت خشک شود و این را بدان
 بداند که اجناس دفع شود علاج آن تطیب دماغ کتد و روغن بنفشه
 و کدو و از جففات و میزات احتراز باید کرد و عاف اگر خون
 پنی سبب بحران بود در روغن یا حوری قطع نماید که اگر از
 افراط ضعف غالب شود و اگر سبب حدت باشد علاقه
 آن است که اندک اندک اید و تشنگ اید علاج آن شراب بنفشه
 و عناب تناول کنند و باب برف بر سر زیند و استنشاق آب بنفشه
 کتد و کل از منی با سر که بر طلا کتد و عصاره باد و روج و کشیز
 اندکی کافور در پنی کشند و آب سر کین خمر بنفشه و و فیکه بپزد
 تر کتد و به ناز و دشت باقی و کلار دشت است و جمع عربی سخی
 سالانند و در پنی نهند و کبریا و کاغذ سوخته و صدف و باد
 و شاخ کاه کوی و پوست پیسته مجع سوخته نیز میزد و اگر

رب

رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت آن است که تعبیه اید غلظ
 بود علاج آن فصد قیال کتد و مجر بردش و مراقب نهند و
 قیتد بعبار اسیا و خون سیا و شان و شب یانی ملوث کتد
 و در پنی نهند و کل آرمنی و عدس و خنثا مثل و ورق کل و
 صندل و کلزار و اوراق انگور و پید و خنثا شس و زاج حرق شود
 یا بعضی بایند و با سرکه بر پانی طلا کنند و نج عکبت و لفظار
 حرق بخل حرق قیتد بایند و در پنی نهند و با سرکه بایند و
 انیشین را می کشند قیتد لغز افنون و اکی عبایر اسیا و کلزار
 و عقیص هر یک نیم درم بگویند و با آب سرکه می خورند و نج
 عکبت با میزند و در پنی نهند و اگر لطیف است ایند مجر بر کبد
 نهند و اگر از حبس اید بر طحال نهند و صندل و کلزار و آب کاسنی
 بر کبد طلا کنند **باب پنجم در امراض لب و دمان**
 و از آن جمله قلاع و آن شرابی بود که در دهن رسد و شود و
 کفو و اگر دمی باشد علامت جهت و حراره و بر اید و شود
 علاج فصد قیال یا جهاد کتد و آب انار و یا ترخین
 و نبات تمایل نایند غلظت و عرق بادام بالایی کلی با
 تمر هندی خورند و تلین طبع و اگر در دهن است و نفع آن کتد و دهن را

دفع
از دم

هر روز بر سر که و کلزار بشویند و کشتن و سماق و کلزار و کل سرخ و
 عدس و فلفل و طباشیر متادی بگویند و در دهن افشانند یا کل
 انار و سماق و کل سرخ و نشسته و تخم تورک و تخم کاه و صندل
 طباشیر و فلفل هر یک ده درم گافور نیم دانگ سخی کتد و در دهن
 و بعد از زمانی به سرکه و کلزار مضغه کتد و اگر متاع اینکم حادث
 شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و وضع علاج
 کلقتد و از آن به و نج هک صلاب سارند و تنقیه نج صبر و ایارج و
 مطبوخ تربد کتد و عاقوقا و ما میران و تخم تربت در سرکه بکشند
 و بد آن مضغه کتد یا ورق زیتون و برنجاسف و عر زخوش و کل
 الملک بکوشاند و مضغه کتد و اگر از ماده سودا بود علامت آن
 سواد لسان و لدغ و جفاف آن و عدم لغاب بود علاج
 تنقیه مطبوخ انیمون و جب آن کتد و مغیاق کاه و میه بط
 و روغن نعش با هم بپاخنند و بر زبان و دهن مالند و در ابتدا دهن
 کلزار و سماق و ماز و در سرکه بکوشاند و بد آن مضغه کتد و در آخر
 با بخیر و شبت و بابونه و کل الملک و اگر این برات متعفی شود
 و از آن متنی حاصل شود اهل و جو زمره و فودنه در سرکه و کلزار
 بکوشاند و از آن مضغه کتد و زاج سفید و زاج رز و فودنه و کلزار

بلخی

سودا

دورق کل و شاق و شب بانی سحر کند و بران فاش تا بخار
 کند و من اگر از حرارت معده باشد علاقه آن باشد که چون اطعمه
 باره تناول کند کن شود و در خلوصه زاید بود علاج آن
 آب انارین یا ترندی بانبات و زنجبیل یا آب خیار که با
 سکنجبین بافتوق فواکه یا شمشاد غلک سماق یا غوره یا
 انار خورند و معده را حالی نکرارند و از میوه زرد الو و شالو
 و ابرو و خیار که مفید و جوی نافع بعد از غر سبیل عود
 کلنا رصندل سفید پرست ترنج را ملک قائمه متدای بگویند
 و به طباب و نبات سرشته چسبند بعد از کوفی و در دهن
 گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده باشد علاقه
 کثرت بزاق و بی طبعی دهن بود و در خلا و امتدای یکسان باشد
 علاج آن در هفته دو بار قی کند بطبع شبت و ترب و شم
 خوزه و اندک عمل و نکل و بعد از آن کلفند و از اینانه بخورند یا
 سکنجبین لعنی کنند و اگر احتیاج باشد بجزیر یا مطبوخ تر
 تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لیسیات اجتناب نمایند و احوال
 اطرینل کرم یا صغیر و زنجبیل و بلبل برورده خورند و مصطکا و کندر
 و قائمه و قونفل بخانید و در کفیل و سعد و کبابه بگویند و به عمل

الزهر

کوفت و زان

سرشته چسبند و در دهن گیرند و اگر بسبب و کوفت بن دندان
 بود و قصد قیال یا چهار رک کنند و عناب و اجاص و ترندی و
 نبات طباب سازند و از کوفت و شیرینی احتراز نمایند و بعض
 نبفش و مطبوخ بلبله ملتن کنند و سور و آرزو و کلنا رصندل
 بجوشانند و به آن مخفضه کنند و اما قی و صندل و کلنا رصندل
 سرخ و سعد و زنجبیل و در آنک مصطکا و عود و قونفل و سکنجبین
 و بلبله زرد از این کد ام بخورم سکنجبین و کاتور هر یک و انگلی بگویند
 در بن دندان میریزند و اگر بسبب تامل اسنان بود علاقه
 حوس ملایع باشد اما فاداد و پشتر و اندک زرد تر بود
 و او را را که کله بود علاج آن فصد و اسهال طبعیت بطبوخ انجون
 بود و مخفضه سرکه و آب غوره کنند تا زیاد شود و بعد از آن
 فلد فیون یا اما قی استعمال کنند و باقی علاج ارجون علاج
 ملایع باشد و بلبله زنجبیل و قونفل اب از دهن در خواب
 و غیر آن اگر از حرارت باشد و در بطوئه علاقه اما د آن باشد که در حالت
 جوع و خلوصه پشتر باشد علاج آن شراب سب و به دریا
 ننادل کنند و باب و در قی سب و به مخفضه کنند و کاشنی نا
 شسته با نکل بخورند و اگر علامت غلغله طاهر بود قصد کنند

کامل اسنان

سید لجا

علاج

و اگر به سبب برودت و در طوبه بود علاقه آن علالت غلبه
 باشد علاج آن تنقیه معده یعنی کتد و اطریفل و کلقد و
 از زبانه و کوارش مصطکا و عود و ننادل کتد و مقلایا و اعده
 که در در طوبه باشد آن نباشد با توبل خورند و نان و عسل
 نیز بخورند و اگر فواکه رطبه و بقول بارده احترار کتد و لکله
 که از دهن صیدان ایستاد تا قیاس یابد و در دهن باند
 و اگر در خواب سیران لعاب پیش باشد و میل گرم بود و علاج
 او گفته شود و اورام لسان که در گرم زبان اگر دمی باشد علاقه
 آن و جمع باشد و لیس و عطش و صفرة لون بود علاج آن
 تراب شکر و عاب تمهیل کتد و آب انارین با تر کجین
 و آب حیار کتد با کجین و طین طین کتد بری بطون صد آن
 سبب که در غم انجاس است و در غم جوارش یلوفرم کلک
 از هر یک سه درم پوست بیدار و دهن و دهن و دهن و دهن
 ترکیب از هر یک پنج درم تخم کدو و تخم کدو و تخم کدو و تخم کدو
 شکر بارده و در دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن
 بکفته اند و در دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن
 بکفته اند و در دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن
 بکفته اند و در دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن و دهن

کیا

می عود سبوس خلی جو تر شرم کوفته هر یک کفن و رقی سفند و سینه خیار
 پانزده درم شکر سرخ و ده درم روغن کتد و اب کجانه هر یک ده درم نک
 و پوره هر یک پنج درم جوشانده حقیقه کتد و در هر دو قسم مطبوخ
 ساق و پوست انار و سبب رو یا عباب و ده عدد و عدس و رو باه
 ترکیب هر یک پنج درم جوشانده و آب کتد و تراب و تراب و تراب و تراب
 و مخمضه کتد و اگر درم بکشی بود علاقه آن کثرت لعاب و
 یا ض زبان و تده عطش بود علاج آن هر روز صلیب از زبانه و دهن
 و کلقد و ننادل نامد و تنقیه کجدهای امارج و جهای حاده کتد
 و شربت بابلونه و بزرگ در بار الفیل کتد و در دهن و دهن و دهن
 و اگر جوشانده و اگر درم سوزاوی بود علاقه آن سببای رنگ
 و خشکی آن و تده لعاب بود علاج تنقیه کتد و مطبوخ انجونا
 کتد و مخمضه و تراب و تراب و تراب و تراب و تراب و تراب و تراب
 و آب انار کتد و به بظ و روغن کسین در زبان مالند و اگر
 درم سبب زهر باشد علاج آن کتد و لعل و اسفند و اسفند و اسفند
 خون شد فصد کتد و طین طین و طین طین و فواکه و مخمضه کتد
 عوزم و فقاخه او خور کتد و اگر سبب نابینا باشد که عارض زبان
 علاقه آن او ان است که زبان است بود و تکم نوزان کرد و لعاب

ملح

سدا

لعل

عوز

طهارت ذوق

و زود اید و بخت حادث شود علاج تنقیه بدن باشد باین
 و قویا یا را باره لو غایا و مضغه کند به وج که در سر که غصص شوند
 باشند یا کبر و عمر و عاقبتا که در آب جوشانیده باشند و جوی
 چون در سخن گوید زبان ادر آب غسل و نیک مالند بطلان ذوق
 گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل که جابجای احسا
 هیچ طعم نکند و آن سبب فضلات رطوبتی باشد که بعضیهای
 زبان و خشک برزد علاج آن تنقیه دماغ باشد یا بارج فقر و حب
 قویا یا و غرغره و مضغه به سر که در جودل و بوزج و عاقبتا و گاه
 که حس ذوق فاسد گردد و جابجای طعم دماغ مجموع طعمها را احسا
 که تلخ بود و دلالت بر بلغم کند علاج آن تنقیه باشد از آن خلط و
 غرغره بکری که مناسب به جابجای کسلی اگر خشکی زبان سبب حراره
 و پوست بود و بلعاب نکند و بهدانه مالند و مضغه باب تورک
 خیار کند و خیار کنند و اگر سبب خلطی رنج باشد که لقی کنند و
 گاه باشد که سبب کلمات جریحه زبان و خشک متغیر شود و جابجای
 اگر بخرقه مالند از آن پوستی سفید تنگ همچون پوست پاز جد شود
 و با آن هیچ الم نباشد علاج آن قصد و تلین طبیعت مطبوع
 هلیله بود و مضغه به سر که در آب جوشانیده باشند

کند

کند شقوق لیسک علاج ترکیدن زبان آن است که نکند و بهدانه و کثیرا
 و بهن گیرند و اغذیه رزبه مثل پاره و بهر سبب خورند او را ششم علاج
 قصد قیصال و چهارم بود و تامل شراب بنفشه و عنب و تلین
 طبیعت مطبوع فواکه یا هلیله و رو باه ترک و قوتل و طهارت و در
 کل و جوارا کرد و بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب و گوشت
 و شیرینی اخر از کنند قروح و بشور شفا علاج آن قصد قیصال بود تلین
 طبیعت و مرهم اسفنداج بر آن نهند یا در اسسنگ و یا مار و بکوبند
 و با بوم روغن پامرنند و بر آن موضع نهند و شفا آن است که
 لب سطر شود و در میان آن شقی ظاهر شود و گاه بود که بر آن
 برهه همچون توت پیدا شود علاج آن دانست که قصد کنند و اسهل
 طبیعت مطبوع افیمون و خادات محله استعمال کنند و ابجریک
 بسیار زنده بیشتر بزند تا خون آید و به نیک مالند و بعد از آن
 محملات با قافیضات طلا کنند و اندامه الشقای شفا لب ترکید
 را بلعاب کثیرا و بهدانه طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون
 قطع میکند و بر هم می مالند و برین باب نمید بود و روغن بنفشه
 و به بطا کرم کنند و شاخ کاه کوی سوزنده با آن پامرنند و
 طلا کنند و پوستی تنگ که بر سر کشیده است بر آن نهند که نافه

باب ششم در ارض اسنان و لثه بر حفظ صحت اسنان
 لازم است که از فساد طعام و شراب اجتناب نماید و از اکثرت
 فی و خامیدن چربا که در سینه باشد چون صلوای کلامشک و قوی
 سخن احتراز کند و همچنان آب سرد از غیب طعام کرم و از خیرهای
 سخت ترش و کندن احتراز کند و همچنان از خیرهای سخت مثل بادام
 و کوز بندان نشکند و استعمال مسواک با عذال کند و نه مس
 مسواک خوب اداک و زیتون است و در وقت خواب اجابا
 روغن کل یا نارون کعب فرج در دندان باند و دندانها را غسل نکند
 و دندان باند دوم لثه بپاید و صابون باشد علاقه آن
 و لایب و ضربان بود علاج فصد قیال و چهار یک کند و برش
 بنفشه و عنب با شراب اجاص یا آب انارین یا نبات و
 ترخیش تناول کند غل غمرندی یا الوی کبلی خورند بلب طبعیت
 بمطبیغ فواکه یا بلبله کتد و به سرکه و آب سماق مضمضه کند و کلان
 و جوز السرو و انار رش و طایر و ورق کل و طراش و فوغل
 اغوا متادی بگویند و بر لثه نیز زنند و از گوشت و شربی خراز
 کتد و با نار و زرد الو و سیب و شفا لوتقل کتد و قوی کتد
 علاج ادجون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فله فیون ان

ان

ریزند ماکوشت فاسد و زائد را از اسنان سازد و لثه را نیک مالند پس
 کلان و ماز و سماق و جوز السرو و در سرکه بگوشت کتد و به آن مضمضه کند
 و اگر صورتش و به نرود و داغ کتد و اگر خون ار لثه اید شب یانی را
 بسوزانند و سرکه بر آن ریزند و بکیرم از آن تناول کنند با دو درم
 و سه درم خم حل بگویند و بر آن ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر
 و زرد اند و جج و خون بسیارشان در کسند و پنج درم بگویند و به
 سرکه غنصل بپوشند و بر آن نهند و جج اسنان اگر از سر و امراج کرم
 باشد علاقه آن و جمع شدید و ضربان بود و ملاقات بسیار
 بارده سان شود علاج آن فصد قیال و چهار یک و تلین طبعیت
 بمطبیغ فواکه یا بلبله کتد و به سرکه و آب سماق مضمضه کند و کلان
 غل حموضات یا بنوماش و مغر بادام و از گوشت و شربی خراز
 کتد و سرکه و کلاب و روغن نگاه دارند و اگر و جمع بغایت بود اندک
 کافور با سرکه کلاب یا میزند یا آب کاهو و خیار و کشمش و تورک
 بکیرند و با صبه افیون مضمضه کند و اگر و جمع از سر و امراج بارده باشد
 علاقه آن عدم ضربان بود و سکون و جمع ملاقات خیرهای
 کرم علاج آن کلفند و در آب یا به تناول کنند غل خود آب از خنی
 و سقر و فودنه خورند و بنفشه و سماق بپایان و بمطبیغ ترید کنند

دفع اسنان

علاوه علیهم

علا

علا و علی

و عاقوقها و خ کبر و زود ما در سر که بگوشا شد و بدان مضمضه کند و
 ز چپل و قلقل و عاقوقها و شطح در دهن گیرند و دندان بدان
 باند و بر بریان کرده و دندان کنند و اگر برین بر سر باس کی نشود
 و متورم باشد قلع کشته و اگر خواهند که بی کلین قلع کنند چنان
 که در سر که بر زده باشند بران دندان کنند یا تو بال سس
 شراخیر یا تیوج با هم پائینند و بران دندان یا عاقوقها در شیشه
 کشته و سر که بران ریزند و هفت روز بر سر کین آب پنهان کنند و بعد
 از آن پاره از آن عاقوقها بردند آن دندان یا سه صفح بجزای بران
 دندان که بر زود یا منقلع شود اما باید که احتمال این اوده چنان
 که ضرر آن بدنه انهای دیگر نرسد و در دندان بر سر که بعد باشد
 علاء الله اداست که بعد از خوردن اعذنه غلیظه و امتداد معده
 شوهر علاج آن تنقیه معده یعنی کتد و اطر فیل و کوارش عود و مصطکی
 تناول کنند و از امتدای معده و غذای شب احتراز کنند و اگر بر
 سبب گرم باشد که در معده تولید شود دندان به بخار بر سر و تخم کینا
 و تخم ترب و پیس بر آنند که گرم پرون اید سقوی و تخم کینا
 اگر کسب بر سر باشد معده ندر نباشد و اگر بر سبب رطوبتی بود که نش
 راست کند کنگار و سقوی و ورق کل و حقت بلوط و شب یانی

و معور

و سعد و طراش و فونل و کرمانج و صذل و رکن و بلیه زود
 و دانه مورد و مجموع یا بعضی بگویند و بهر شب درین دندان ریزند و
 مابدان بعسل در سر که و کلاب بشویند و شب یانی در سر که و
 کلاب بگوشا شد و بدان مضمضه کنند و اگر بگوشا شد بوسیدن
 در زیدین دندان یا بسبب رطوبتی رویه باشد که در آن متغفن
 شود یا بسبب زوال رطوبه اسنان و استیلا بهرست بود علاج
 ششم اول تنقیه دماغ کتد بجا و ایا را و کلاب و شب یانی و
 مورد در سر که بگوشا شد و بدان مضمضه کنند و اگر مصطکی بگویند و
 بران دندان علاج ششم دوم مرطوب دماغ ابو شد همین و تناول
 اعذیه مرطبه و لعاب شکو و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ
 بزنند و بران دندان بخران کنند اگر دندان بر سر شود یا سیاه
 که بسبب یاده رویه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند
 و پنج کبر در آریانه بگوشا شد و بدان مضمضه کنند و شنج کاد لوی
 و پنج فی و پوست پیضمه شتر مرغ مجموع سوخته با آب الجوز از هر یک یک
 و سناده نیم درم بایند و در دندان مالند و مضمضه به سر که و
 رو باه ترکیب بکنند و حفر آنرا با سبب شیشه سفال در
 بن دندان متحرک شود و آن سبب بجا دات معده باشد علاج

احمد و نقیست اسنان

نور ۱۲۴۱ هجری

علاء الله

سقطه و بحر اسنان



تقیه معده شش هفتی و تلبیس طبیعت بطریق فوکه یا بلبله و بمجلیات مثل
 زرد آلچ و خاکستر صدف و نمک می پالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد
 باهن از دندان جدا باید کرد و حکم اینست خارجیدن دندان به
 سبب ابهای مختلف یا تناول شیر جوفه حادث شود علامت
 اب نوزک یا شیر و تخم آن یا آب خیار کدو یا کچن یا شراب
 نارنج تناول کنند و بنامش مارچ و بزغال خورند یا جلابی اریغاب
 و اجاص و تخم کاشنی ربات تناول کنند و سقمیه بطریق فوکه یا
 بلبله کنند و بر سر که و کباب و کچن غرضی مضه کنند صبر اینست
 ارث که در خواب دندان بهم سایند و اگر صیقل و شایخ
 و نسوان را حادث شود علاج تنقیه ک اباج و قویا کنند
 در دندان بروغن زیت و خیری خوب کنند و کلقد و زاریانه و شراب
 بالنگه تناول کنند اما صیقل را متعوض نماید شراب و قویا
 دندان چنان باشد که چرمای سخت مضغ نتواند کرد و محل
 چرمای برود و کش نباشد و آن سبب برودت و مانع باشد
 علاج آن کلقد و زاریانه تناول کنند یا جلابی از زاریانه
 و پنچ نیک و کلکس خورند و تنقیه کب جبر و اباج کنند و غر
 جوز یا زرد و سقمیه یا عصل بریان کنند و بر دندان کنند و

عسل

حکایتان دندان

و دندان

عسل

و دندان

عسل

و دندان

حلق و حنک

و حب الغار و شب و زراوند بگویند و کاه در دندان مالند و کاه
 باشد که به سبب حراره باشد علامت او است که دندان
 و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای دندان سرخ بود علاج
 او آن است که دندان بروغن کل و پیه مرغ و صندل و اسکن
 کافور ببالند و بقله آن بمالند یا آب هفت در روز
 حلق از آنکه حنک و آن عرضی باشد که مانع تنفس و بلع
 شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و مجرای باشد
 پس اگر درم صغیر و بزرگ باشد علاج آن جمع شیره و عسل
 و خشکی و تلخی دهان به بخوبی بود و اگر درم بزرگ باشد علامت
 حمرة روى و زبان و غایت و غریبان از امتدادی بدن و علامت
 و این به سبب حراره و تورم لوزتین و عضلات مری و مجرای
 و حنک است و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و مجرای
 تناول کنند یا عسل و ساقی و عسل و ساقی و عسل و ساقی
 بجلابی تناول کنند یا عسل و ساقی و عسل و ساقی و عسل و ساقی
 به غناب و ساقی و عسل و ساقی و عسل و ساقی و عسل و ساقی
 کنند و تلبیس طبیعت فوکه یا بلبله و بمجلیات مثل
 هفت درم بنفشه یا عسل بریان کنند و بر دندان کنند و

لازمه سبب غلطی باشد که بکک و لهات ریزد و اگر غلطی حادث بود
 علامت آن حرق و کایب و عطش باشد علاج آن فصد
 قیال و حجامت ساق و اسهال طبیعت کتد و غرغره شراب ترش
 و آب انار و سرکه و کلاب و اگر غلطی بارد بود علامت آن کزیمت
 و عدم دفع و اسهال رخا زبان باشد علاج آن تلین طبیعت مطبوع
 بر بد و حب ایارج کتد و غرغره بابکامه و عافوقا کتد یا تخم
 شبت و در ازبانه در مار العسل بجوشانند و به آن غرغره کنند
 محمد اصبی تغییر در کتکی اوزا اگر سبب غلبه خون بود
 آن ظاهر باشد فصد قیال کتد و جدایی از نفثه و نیلور و عذاب
 و سپیان تناول کتد و غذا جواب یا حلیم کند موز و اگر
 سبب استلا و قصبه ریه باشد از نزلات و ماغی علامت آن حرق
 قصبه ریه و لذع و در غرغره آن بود علاج آن شراب حشیش
 و بنفشه و عذاب تناول کتد یا جدایی از نفثه و عذاب تناول کتد
 یا جدایی از نفثه و عذاب و کک و در زبان موز و بلبلین
 طبیعت مطبوع و اگر کتد و اگر از حیات صفاوی حادث شود
 شیره تخم کک تخم خیارین یا آب جگر کتد و با شراب بنفشه و نیلور
 تناول کتد عدل بنوشان یا بنوشان و در سنان و برک عطاری

خورد و اگر سبب ملائمه هوای سرد حادث شود و علاج آن
 جدایی از پرسیاوشان و پنج ملک و در ازبانه و کتد تناول کتد
 و خوردل بریان کرده و با دایم تلخ و نفثه و در ازبانه و در ازبانه و
 شکر سرخ و عسل بپوشند و حب ازبانه و در و یان کتد و اگر
 سبب رطوبتی بود که عارض مجزه شود علامت آن کس ثقل بود
 و عدم خستنه و اتم علاج آن کتد و در ازبانه تناول کتد و پنج ازبانه
 و پنج ملک و شبت و امینون در مار العسل بجوشانند و به آن غرغره
 کتد و زنجبیل برورده بخورد و اگر سبب قصبه ریه باشد علامت آن
 خشونت و وجع و صلابه و صغر نبض و صفای قاروره باشد و
 اکثر از عذاب و دود حادث شود و علاج آن شراب بنفشه و نیلور و
 کا و زبان بالعب بنکو و بیدانه تناول کتد و عدل شیره
 کبدم و شرب شیر خورند و روغن بنفشه در سینه بالند و اگر سبب
 صیه عظیم باشد علاج آن فصد کتد و تخم خطی و خجاری و بنفشه
 و سپیان و نبات بکک ریزد یا نبات و روغن ادام خورد
 و از لعاب خطی و کک و روغن ادام و روغن بنفشه و در ازبانه
 می مالند و اگر سبب کک و روغن بنفشه باشد شیره تخم تورک یا بنفشه
 یا شراب بنفشه و عذاب تناول کتد عدل بنوشان یا بنوشان

عوارض
 در ازبانه
 در ازبانه
 در ازبانه

در ازبانه
 در ازبانه
 در ازبانه

صیه

نفت الدم حونی که از زمین بیرون آید شغل بود یا تخم اما
 نقل یا زلالات یا از خشک و لهات بود علاج آن غرغره
 و بخیضه بوریه قویض مثل کلانار و پوست انار و مورد و سبب آن محل
 و تخم کلانار تخم ان باشد که از دماغ بکنک زرد آید پس اگر
 حرمت وجه و نقل سرد و علامات غلبه خون باشد فصد میقال و
 و حجامه نقره کتد و غرغره بقویض اما تخم انت که از قصبه
 ریه و حجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سیعالی شدید بود
 علاج آن قرض کمر باد قرض کلانار تناول کتد و غرغره به قویض
 کتد و آنچه به سعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه اشتقاق و
 اخراج عروق آن از سبب داخل یا خارج علاج فصد
 یا سلیق کتد و شراب صمغش یا صمغ عربی و خون سیاهشان
 بخورند و شراب چهار باب آن محل و کمر و این دوسه نیز
 مفید بود صفرا آن هم قاض یا بکنک هر یک در دم کل قری
 باشد و پنج عددی به کمر لولواست یا هر یک چهار دم که باشد
 یا نی شافع کاو کوبی سوخته است کثیر از هر یک دو دم
 بگویند و اب سبب آن محل و لهات بگویند و غرض از آنست
 شربی بکشان باشد و اما آنچه بیرون آید از ریه باشد

درمای

در جای خود گفته شود و شبی مشک علق و عظم حلق اگر خار
 یا استخوان در گلو بکشد علاج آن نفت خون رقیق بود علاج
 انت که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد به کلینین بکشد و برقی
 و بعد از بیرون آوردن و الاریسمانی و دو تو کرده فرو برند و بهمان
 ریسمان نگاه دارند باشد که در آن بحد و بیرون آید یا لقمه
 بزرگ در ریسمانی ببنند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا به حصور
 و مالوده و چیزها مزلق مثل العجنه بخورند و قی کتد و علق کتی
 بود که در آب بپزد اگر باب زرد و در حلق ریزد و غرغره کتد
 بمرکه و نمک یا سرکه و خردل و سیر یا شونیز و خردل و نوشادر
 بگویند و بخلق و مند یا ایستخنتین یا سرکه که بکوشا شد و بکشد
 یا بجام گرم روند و بخفتند چند اندک عطش و کرب غالب شود
 پس قطعه بچ در دهن گیرند چنانکه آب آن فرو رود باشد که
 بواسطه میل آب بیرون آید و حونی که از ریه از حلق آید علاج
 غرغره باشد به کلانار و پوست انار و اشتقاق جوشانده یا
 کلانار و نشاسته و دم الاخوین بگویند و در حلق کتد که نافع است
باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس از آن جمله
سعال استخوان حوکی باشد که آریه برای دفع چیزی سودی

tarikhema.org

tarikhema.org

خسرت و سبب آن خشونی باشد که تبصره ریه را قاتل شود بواسطه اود
 و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب صمغاش باب کرم حل
 کشد ریات ماند غل بنوماش با مغز بادام و اسفناخ
 خورده یا حیره از شیره سبوس و نبات در روغن بادام و اگر
 بعد از زکام و نزله حادث شود پنج ملک و زردا هر یک در دم
 بنفشه و پیرسبادشان هر یک در دم سپستان ده عدد و
 ده درم بکلاس کنند و شراب بنفشه و بنفشه عربی تناول کنند
 و اگر سبب رطوبتی دقیق باشد که اندواغ و زرداید علاقه آن
 سعال بی تنفس بود و رشتاد و آن حدیث و بعد از خوب
 علاج آن شراب بنفشه و صمغاش لعوی کنند و کثیرا و شکر
 و مغز بادام و پنج ملک بگویند و با لعلاب لبدانه برشته و
 سازند و در دمان گیرند و اگر سبب تبصره ریه باشد علاقه
 خورده سینه و کثرت لفت بود و علاج آن هر روز صلیب و ریح
 ملک و کا و زبان هر یک در دم انجروه عدد سوز طایفه و در دم
 بخورند یا شراب زردا و شغال ملک کرم نبات ماند و بعد از
 پنج ملک باین مطبوخ کنند صفت آن است پنج درم انجروه و
 غایب ده عدد سپستان پت خود در ریانه کم خیابن بپزایند

کمال

تخم کاسنی خ ملک نیلوفر هر یک در دم خیابن شیر تر کاش
 پنج هر یک در دم و این جب در دمان گیرند صفت آن
 از ریانه فلفل و زردا با بادام تلخ هر یک در دم حلیث بکدرم
 رب السوس پنج درم بگویند و به غسل برشته و حب سازند و اگر
 سعال سبب حراره مزاج ریه باشد علاقه آن در عتض
 و حمرة وجه و عدم نفث بود و علاج آن لعلاب بنکو و لبدانه بر سر
 شترتی از نبات نبات شامند یا شیره تخم ترک یا شراب بنفشه
 و نیلوفر و آب کشنیر و سینه مالند و سپستان و لبدانه در دمان گیرند
 و اگر سبب برودت مزاج بود علاقه آن ملت عطش در اشتداد
 سعال در سردی و استراحت با ششاق هوای گرم بود و با حمام
 ساکن شود و علاج آن بیلان از زردا و انجروه عدد پیرسبادشان
 و پنج ملک هر یک در دم تناول کنند و غل کوزاب یا شیره
 شکذانه خورند و سینه بروغن لیزرن جب کنند و اگر اریوت
 مزاج ریه باشد علاقه آن لبرعت و صلابه تنفس بود و
 بعد از عطش و حرکت دست کنن آن بعد از حمام علاج
 شیره تخم خیابن یا نبات غل بنوماش با مغز بادام و اسفناخ
 بخورند و گوشت و پاچه بزغال معینده و دمنه مرضی بود که چون

حراره

برودت

سعال

ربو / ذات الریه

حرکت کند یا پاده بروند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن
خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه ممکن باشد علاقه آن خمره سینه
و سعال و نفث بود علاج آن هر روز جلابی از رخ ملک و کافور
در سیاهشان و انجیر و سیستان و موسزطانی تناول کنند
و شراب زرد فام و کچین عنصلی لعق کنند غزل خود آب و آب
باغیان را دم خورند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق
عنصل میخورد و لعوقی از غسل و بزرگ و در غن با دام مافع بود
و همچنین مغز بادام و شترق و جلعوز و بکونید و پنجه که بکوشند باز دانا
و یا جلابی از قند بقوام از دانه یا میزند و لعوق نمایند و اگر سبب
بکارات طبع باشد علاقه آن تقطیر و ضعف قلب و عذاب
سودا بود و علاج آن فصد با سلیق کنند و شراب کافور و سیان
از نار غلبت تناول کنند و تقویه قلب و تکیس حرارت قلب کنند
و اگر سبب سبب است ریه باشد علاقه آن عدم نفث بود و
تشنگی و سوزش علاج آن طبیب ریه باشد به شربش
و کافور و سیان و خمره شیر و شیرازه جوخ آن را در پی کفی بود که در
ریه حادث شود پس اگر آماده دم باشد علاج آن با طبعی مطبوعه
و ضیق نفس و وجع ضربانی و حمزه عین و وجه تشنگی و خشکی

زبان

سل

زبان و تخمین و نبض عظم و موی بود و علاج آن هر اول تا سه روز
فصد با سلیق یا اکمل و جلابی از سیاه و نفث و غاب سیتان
و ترخین و نبات تناول کنند عدل کشتاب یا بنفشه و کافور
و غاب و سیستان خورند و میان روز شری از نبات و جلابی
بنکو و بهدانه و روغن بنفشه ترش کنند و در نیم یا شش مجرب
نخ تیلین بهین مطبوخ صفرا و بنفشه و بنکو و در نیم کاشنی هر
سه درم غاب ده عدد سیستان پیت عدد کم خطی کم جلابی
هر یک سه درم ترخین و شیر خشک هر یک ده درم یا شیرینازده درم
و اگر احتیاج اقتد در روز دهم باز تحریک کنند بهین مطبوخ یا سیاه
حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علاقه آن می خورند و
تلخی دهین و شدت عطش بود و علاج آن چون علاج سوزی
بود و در دیرید و تطیب بیشتر باید کرد و سیاه و قند باشد که در
ریه حادث شود سبب نزله که از دماغ فرواید یا در عقب
ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شده باشد
دوق میان ماده و خلط است که ماده در آب فرو نشیند و
چون بر سر آتش نهند تن آن محسوس شود و بخلاق خلط که بر
اب بایستد و از آن تنی نباشد علاج آن شرب بنفشه و سیاه

صمغ

س

یا ترخین هر یک ده درم بجلاب سارند و سرطان را با پاپا قطع
 کنند و شکم بشکافند و باب نمک بشویند و در کشکاب بچینه
 کنند و بخورند و اگر اران گراستی باشد بجای آن با جهر غاله
 خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که از
 پستان بکنند و گفته اند که بر شیر دانه است باید منقود و حامی برست
 بود به شرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکند و بعد از آن
 روغن بنفشه و کدو در بدن مالند و درین مرض کلنگین پاره آرد
 که با نان نخورند و پیره تخم تورک یا شراب انار عذب خورند و اگر آن
 نفث دم باشد کل ارمنی دشت سبج و تخم ملک هر یک پنج
 درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طبایر هر یک ده درم لوفه
 و پخته بلعاب بدهاند بر سرشند و درم از آن تادل کنند که بگوید
 لعون که این مرض را مفید بود با قلع منقوشه خیازین و خوزه
 و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا شسته هر یک هفت درم مغایرام
 بدهاند هر یک ده درم مونیر طایفی دانه پردن کرده و در روغن بادام
 جوشانیده و دانه درم مجموع بگویند و در یک آب بپوشانند تا
 نمن آید و با نمن قند بقوام آرد و در شربتی ده درم باشد و صحن مفید
 کاه و زبان پنج ملک کثیرا صمغ شسته کل ارمنی هر یک چهار درم

در اول

ذات الحبيب
 ذات النور
 ذات العز

در تن کل سرخ پنج درم تخم خیار کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام
 تلخ هر یک ده درم کوفته و پخته بلعاب بدهاند قرض رند و لیسقال
 از آن بخورند و شیرینافج آب انار عذب یکین اسبیب شربت چهار یک
 آب نیشکر نمن با هم با نشی نرم بقوام آرد و ده درم از آن تادل کنند
 و درین مرض جوش چشم بگویند و در رنگ دردی تیره شود و پوست شکم
 خشک شود و لا عر کرد و پوست پشانی کشیده شود و موی بریزد
 و اسهال و زبانی بسیار شود و تن مده با و اط بود علامت گرد
ذات الصدور در تنی باشد که در جایی که قاسم صدر است حادث
 شود و از جانب قفس باشد علامت ثابت دایم و شدت عطش
 و قلق و اضطراب بود و درین ارفم موده تا ثقبه خر و صحنی ناس
 احساس کند و نظریا لا وزیر نشاند و بر پشت و پهلو با تواند خفت
ذات العز در تنی باشد که در این جاب از جانب قواش با شود
 علامت است که در بعضی وضعی در میان شانه ها احساس کند و در پشت
 باز نتواند خفت **ذات الحبيب** در تنی بود که در غش سبتطن ضلع
 یا در جایی که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این را
 ذات الحجب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر
 واقع شود و این بجایه بد باشد علامت است دایم و صیق نفس

نعم

tarikhema.org

tarikhema.org

حقنای نرم باید کرد و عطایی از بنفشه و سیستان و زنجبیل است
 خوردن **باب** آنها در اراضی قلب و تندی سوراخهای که
 عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت
 و عظم آن و غلظت مایه و حرارت سینه و لب و تعلق و غضب
 و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شانی
 کلاب و عرق پید و کاشنی تشریب کتد و شراب صندل و
 لیمو و حامض و زرد شک نیز نمید بود غلظت اما در آنه یا لیمو یا زرد شک
 خوردن و کشته چهار درم و کل سرخ و درم و طباشیر یک درم بگویند و باد
 درم شراب سیب بخورد و صندل یک و کلاب در سینه مانده در
 مواضع بارده نزل کتد و معرق تا اول کتد و این معرق نیز نمید
 صفت آن در قی کل سرخ طباشیر کا و زبان هر یک درم و کشته
 صندل هر یک درم نیم تخم زردک و تخم جابرین و گودی و تخم هر یک
 درم و زرد شک تخم درم لولونا سفید و در آنک که با پوست
 هر یک نیم مثقال کوفته و پنجه شراب سیب برشته و معرق
 تخم کا به تخم خورده تخم جابرین کا و زبان هر یک تخم درم تخم زردک
 سه درم لولونا کتد که با هر یک یک مثقال قاقله صغیر طباشیر هر
 سه درم و در قی کل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ

مثل

سرور حاج

مشک و عنبر از هر یک دانگی بگویند و با شیر و سبزه برشته و شری این
 یک مثقال بود و اگر سوراخهای بارده عارض قلب شود علامت آن تشنگی
 تار و دره و ضعف و بطون و تنگدست آن و ضعف نفس و قوه و کسل
 اکثر خواب و بددلی و قروح و درم و بوری کرم و مواضع کرم راحت
 علاج آن شراب بالنگو و کا و زبان و کلقه تا اول کتد غلظت
 خود آب یا تپو و یک درم و در آنه که در آن توایل باشد خوردن
 و زعفران و در ارضی بر سر طعام ریزند و بقیه بدن کتد و در ارضی
 و معرق نیز تا اول کتد صفت آن مصطکی عمود و ارضی و نقل
 شک سبیل و جو یا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک شش درم و این تخم
 خام بالنگو هر یک ده درم با درم و کشته خشک هر یک درم و این
 سرخ بهمن سفید هر یک نیم درم بگویند و کتد و درم و کشته هر یک و درم با
 تخم ب نید و عسل کف گرفته برشته و مثقال تا اول کتد و اگر سوراخهای
 رطوبت باشد علامت آن طشت استهوا و برعه انفعال و نبض بطی و بارده
 سفید و غلیظ بود علاج شراب بالنگو و کلقه تا اول کتد غلظت
 خود آب یا یک و بهو و نقل و زعفران خوردن و استعمال ریاضت
 معتدله مفید بود معرق مصطکی عمود و ارضی و نقل شک سبیل
 جو یا کبابه قاقله شراب سیب برشته و مثقال یا شراب لیمو یا جابرین خوردن

سرور حاج

سرور حاج

سرور حاج

رطب

سرور حاج

حَقَقَانِ حَقِی است احتیاجی که بسبب دفع موزی عارض قلب
 شود و اگر بسبب غلبه دم باشد و علامات آن ظاهر بود
 باسیتی یا صاف کند و سکنین و شراب سبب تناول کنند
 یا شراب ریاس و لیمو و حماض با عرق کل و پید باشد
 و غذای خشک و نازدانه یا گوشت مرغ و بزغال خورد و اگر
 علامات غلبه صفرا بود و اثر بر بند کوره و مخرج بارد تناول کنند و صندل
 و اقاقیا و کثیرا و کلاب رسیده مالند و سبب و از دود و انار و تفل
 و تخم کاه و مغز تخم و کدو و هر یک بخورند و تخم خشک و طبایر
 از هر یک در دم زرد شک بخورند و تخم تورک و تخم کاشنی و دانه
 حماض از هر یک در دم بگویند و با شراب سبب برینند و ایا
 ششالی تناول کنند و اگر حَقَقَانِ سبب غلبه سودا بود و علامات
 خست نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه
 بدن بود و مطبوخ افیتون و جب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه
 و دالمشک حلو تناول کنند و معالجات سودا مزاج پارس
 بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر حَقَقَانِ سبب کرم صوم و
 استفراغ و زرف دم باشد و ریاضت اغیده حیده الکلی
 تناول کنند هضمی نافع نشسته اردو و برنج هر یک شش درم

دفعه

نوعی که عبارت از این است که در دهان باشد

مادر

تخم تورک مغز بادام و فندق و مستق هر یک پست درم نواری
 سفید و سرخ هر یک درم بگویند و با شرک و روغن کاج و حلوا
 سازند و بهر بامداد پست درم بخورند و بهر سه و عطیده و شیر
 شکر و اشال آن خورند **حَقَقَانِ** بشر که معده نیز حادث
 شود و از اما جوال معده ندانند پس اگر خلطی لزج در معده جمع
 شده باشد معده را بقی پاک کنند و کوارش مصطکی و عود و
 مغزات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که در معده
 برزد هر روز جلای از پوست تخم کاشنی و تخم کاشنی
 و نبات تناول کنند و بعد از تنقیه با برنج بگویند
 افیتون شتر سنا هر یک یک درم هلیله زرد و ورق کل
 شسته هر یک نیم درم بگویند و باب بالنگو بپوشند و بلع کنند
 و میاهای روز شربی از نبات و عرق کل و کاوریان شرب
 کنند و اگر در معده کاسودا جمع شده باشد و از ابقی باشد
 علاج آن جلای از بابالنگو و تخم کاشنی و کاوریان و نبات تناول
 کنند و تنقیه بدن جب کنند که مذکور میشود و صفرا را برین
 افیتون حاش تخم خنظل غاریقون حجر ارنی هر یک یک درم
 سقونیای بریان کرده نیم دانگ مله نقطلی و نقل هر یک دانگ و اکی طلوع

شرک

نیم درم بگویند و باب رازانه حب سازند و بعد از تنقیه مغزات
و مقویات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی بود که مجموع
حواس معطل بماند و این بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع
روح در قویا استغراق و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده
باشد که خانی روح باشد بجهت که در ابتدا رحمت و امتلا
عروق از اخلاط و امثالی معده در حالتی محتمل حادث میشود
یا بسبب استغراق و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود
چنانکه در استغراغات و ادجاء و اعراض نفسانی حادث میشود
و علامت غشی بر دلت اطراف و نفس ضعیف و نفس ضعیف
و ضعیف و صفرة لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد
و کلاب بر روی خاتمه و بویای خوش بویایند و اطراف
را سخت ببالند و تحریک کنند و چون آفاق شود شراب
حاض و لیمو و صندل خورند و اگر غشی سبب وجع باشد
تسکین وجع کنند و اگر بسبب اشتقاق رحم یا تناول عموم یا زدن
حرارت بود علاج آن کنند خوابگاه بکشد و مقویات قلب
استعمال کنند و ضعیف القلب علی باشد که جان احسا
کنند که دل او را می فشارند و در عقب او غشی ضعیف است

غشی
سکون نشه کید

ضعف القلب

داردنی

دارد و من لعل روان شود علاج آن استغراق بود و باید مطبق
ایتمون و حب آن و بعد از آن تقویة قلب باشد با بره و
مغزات و تریامات و ارام تدی و رم تدی اگر
باشد علاج آن در باب اورام کشته میشود و اگر بواسطه آن باشد
که شیر در پستان بسته شود علامت آن استغراق و صلابه و حرمت
و وجع پستان بود علاج آن خرقه بر سر و کلاب تر کنند و بر آن
نهند و اگر حرارت آن عظم بود دارد با قلی و جو و نبات یا شیر
و آب تورک و سفیده پیخته طلا کنند و اگر وجع اسکاکی بود
محملات خمد کنند و اگر وجع شود منجمات استعمال کنند و بعد از آن
منفجر کنند و قد قلی لبن اگر شیر کم شدن سبب قله دم و قله
اکل بود تناول اغذیه کثیره الغذا باید کرد و اگر سبب و شیر
با کم خلطی بود غالب شده باشد علامت آن صفرة و صحت و قله
شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت آن پاش و مایه و حموضه شیر بود
و اگر سودا غالب بود علامت آن کمورت و غلط شیر بود علاج آن
تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با بره و اغذیه که مضاد
آن خلط باشد از طریق بسیاری شیر و ریختن آن اگر با فراط بود
بدرات طشت و نجففات استعمال کنند پستان را به لک دروا

علی

اورام تدی

علی ان علل

قلبی

علی علل علل علل علل

ایستاد
عروق
عروق

در دغش کل و زیره و سرکه طلا کنند و اسد اعلم **باب** **ح**
 در اعراض معده سور المزاجی که عارض معده میشود یا مادی باشد
 یا نباتی و یا حیوانی باشد اگر صفرا باشد علاقه اشکری و
 تشنگی و صفوة زبان و تلخی و همین بود علاج آن تنقیه معده میکنند
 با نکه سکنجین و آب گرم پاشانند یا تخم شبت و ترب و پنچ
 مهک و بکوشند و اندک عمل و نمک در آن حل کرده پاشانند
 و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و پنچ مهک و زنجبین
 نبات تناول کنند و تلیس طبعی مطبوخ فواکه و نفوح آن بکشند
 و بعد از تنقیه تقویت معده بر بوب و اقراض بارده و زنجبین
 و مانند آن کنند با کلاب و آب برف و زرشک و نمک زانار
 دانه و غوره خورند و دغ پاپرف بر مفید باشد اگر سور المزاج
 یا پس باشد علاقه آن به زال و شدت تشنگی و خشکی زبان
 و حبس طبعی بود علاج آن شیره تخم ثورک با آب خیار کدوبا
 نبات و زنجبین تناول کنند و عسل بنواشتن با موی بادام و
 اسفناج یا کدو یا کدو شبت بر بوب خورند و زرشک بهت درم حل
 ارمنی چهار درم خندل و مغز تخم و کدو و طباشیر و تخم ثورک و کل
 سرخ هر یک پنج درم بگویند و بوق پدید برشند و یکشان با شراب غوره

وقتی سمند

تا اول مهر

تناول کنند و اگر سور المزاج بارد باشد و غلامان ضعیف هضم
 لین و استغفار بطن و ویرماندن و ترش شدن طعام و کثرت
 رتی و جث ترش باشد علاج آن کلکند و زانار و زرشک
 بالنگو و بزوری تناول کنند و غل نخود آب با فلفل و زنجبین
 و دارچینی خورند و زنجبین برورده و جوارش عود و عنبر و مصطکی
 اسیانها خورند و ناخواه و زنجبین هر یک شش درم فلفل افر
 و حب الفار و عود هر یک درم بگویند و با موی طایفی ت
 درم بهر شدند و در درم تناول کنند و اگر سور المزاج بار و پس
 علامت غلظت عطش و کثرت اشتها و جث ترش و تخم
 بود علاج آن کلکند و زانار و کلکاپین و بلایه برورده و درم
 تناول کنند و سبیل و مصطکی و زنجبین و ناخواه هر یک درم
 پنج درم بگویند و آب به بر معده طلا کنند و دغش زینق و خری
 بالند مشرب که مفید است به ترش پنچ رطل با شش و زنجبین
 تا نیمه اند پس شیره قند برین بزنند و بذر برشتی آن و بخت
 تا بقوام آید و در اخر طبع مصطکی و درم و دارچینی و زنجبین
 و قاقله و زعفران هر یک یک درم بگویند و در کینه کشته و در کینه
 تا بکوشد پس بالند و پیشت آرد و چون بقوام آید لاش فرود آید

و شربتی از آن دو درم باشد و اگر سوراخ رطب سافج بود
 علامه آن کثره تریت و سیدن لعاب و قله عطش تندی
 از آب سرد و میوه دتره بارده و سفر از و سومات و
 اغذیه رطبه و کثره غشایان بود علاج آن کله قند و درازنانه و اینون
 و کوارش مصطکی و زنجبیل برورده تناول کند غذای خود را
 و قند یا با توایل و اگر از آن طبیعت نرم باشد معجون حبث
 الحیدر نافع بود و صندل حبث و بلبله و ابله و حبث
 الحیدر هر یک ده درم سنبل از هر سعد و زنجبیل و فلفل ناکخواه
 کندر از هر کدام پنج درم بگویند و حبث الحیدر را سحر کرده و
 بچوب تند بپزند و در آب بپوشانند و بکشند و بکشند از آن بخورند و اگر
 سوراخ را سبب رنج بود علامه آن نجافت و هزال بدن
 و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج سرد
 نیوز و تفش تناول کند یا شیره تخم خرفه با آب خیار کدو یا
 نبات ترش کند غذای بنوعش و کدو و گوشت بزغاله
 و مرغ فربه و ماهی تازه خورند و جمع مفعله اگر سبب سوراخ
 باشد علاج آن کفته شود و اگر سبب ریح بود علامه آن

ترکیف

شراب سیف و قراقر و فواق و حبث باشد و بعد از تناول اشیا
 نفاخ زیادت شود علاج آن کله قند و درازنانه و کلنگین و
 حبث کلنگین و اگر انگین تناول کند و کوارش کمونی و کندر
 و اطریفل کثیر تناول کند و مصطکی و کندر و کدو و اینون و زنجبیل
 بخانید و این سفوف میزند و در صندل از آن نایه و اینون
 هر یک سه درم ناکخواه کدو یا تخم کرفس هر یک یک درم بگویند و با
 و دوشل آن قند یا میزند و پنج مثقال از آن یا شیره خورند
 و اگر وجع سبب طعامی موزی باشد آب گرم در وعده چای
 و قی کنند و بعد از آن کوارش عود و مصطکی خورند و اگر وجع سبب
 ضعف معده حادث شود علامه آن است که بعد از اکل
 حادث شود و در خلط معده ساکن شود علاج آن تقویه معده
 باشد و اگر در معده اخلاط روده باشد یعنی واسهال تنقیه
 کنند و ناکخواه و کندر هر یک پنج درم سعد و سنبل هر یک سه درم
 بگویند و عمل برکشند و مشقالت تناول کند و حماض بزج
 یک رطل عمل میزند و عمل کلاب با آن فم کرده میخوشانند
 تا بقوام آید پس زغوان و در این معنی و قنفل و مصطکی هر یک
 یک درم یا آنکوسه درم عود ده درم بگویند و بر آن ریزند و بر نم نهند

کتاب

سین از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کتد و اویانند
 تناول کنند ادم بعد اگر درم معده حار بود علامت التهاب
 و حرقت معده و وجع باشد و درم ظاهر بود و قی و تشنگی
 و سقوط اشتها باشد علاج آن اولاً معده کتد و سراب
 بنفشه و نیلوفر باب کاشنی یا شیرۀ تخم کاشنی تناول کنند
 یا آب انارین یا ترنجبین و نبات نیز پاشند غذا
 لشکاب تا استغنا و تخم کاسنی هر یک چهار درم بنفشه درم
 دیگر شیرینج درم تناول کنند و اگر حرارتی چندان باشد و در
 درم رازیانه یا ان نم کنند و حصار شیرۀ سبوس و نبات
 با ادم خورند و در ابتدا صندل و ما میثا با کلاب و آب استکان
 افزور و در باده تربک بر معده طلا کنند و بعد از روز اردجو
 و خطمی و زرد باد با کلاب یا آب کاسنی بر معده طلا کنند و بعد
 از آن خطمی و جلبه و بزرک و بایونه و زرد و سبیل و سعد و ارد
 جو طلا کنند و چون درم کاه کرد و متقی شود علامت شدت
 وجع و تهی و خردن شدن آن زمان بزرک و در شک تخم
 خطمی هر یک یک درم بگویند و با شیر بز پاشند تا نفع یابد
 و علامت نفع شکون تب و وجع باشد و چون نفع شود

مرازم

کتاب

شراب غلاب و شراب شمش و روغن بادام و قند خورند
 علامت انقباض روتی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده
 کم شود شربتی از نبات با تخم شامسوم پاشند و اگر حرارت
 سخت نباشد مار العسل بهتر بود تا معده را از زنده پاک کند
 و چون پاک شده باشد کندر و کلار و ورق کل هر کدام دو درم
 کل ارغنی و کمر باد و خون سیاهشان از هر یک یک درم بگویند یا
 هم چندان قند یا میزند و مشقانی از آن بخورند تا جراح است
 منحل شود و اگر درم معده بار دیا شد اگر از ماده بلغم باشد
 علامت آن حمی کینه و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت
 لعاب و تهیج روی بود و درم رخو علاج آن مال الصون یا
 که تناول کنند و تریاق اربعه و مشر و ریطرس نیز مفید بود یا
 جلابی از پوست پنج کاسنی و پنج رازیانه و پنج هک هر یک
 دو درم تخم رازیانه سه درم کل قند ده درم پاشند غذا
 بخورند یا آب بانیره خشکدانه و فلفل و دارچینی و گردیا خورند
 و روغن زیت و روغن یا سیمین و روغن پندراختر بر سر طلا
 کردن و بر معده مالیدن نیز مفید افتد و سعد و ادخ و نسل
 و خاکستر جوب زرد با هم بایند و پسر که بر سر شد و خاد کنند

ملغم

یا صبر مقوی و در دم سبیل و قودنا و مصطکی و انفتیش هر یک
یکدم بکوبند و بار درغی یا سیمین دروغی بان خمار سازند و مهلات
لینه استعمال کنند و اگر در دم معده از ماده سودا بابت علامت
در دم صلب بود و بان افکار رویه و جثت نفس شد علاج آن
جلای از تخم رازیانه و پنجهک و کنگرین تادل کنند
غذا بخورند و آب بیشتر خنک دانه و دروغی پدید آید بخورند و معده
جلبه و بزرگ و خطی و بابونه و مصطکی هر یک و در دم سبیل و
دازخ هر یک یکدم شمع سه دم دروغی بابونه پانزده دم تخم کنند
یا سبیل و انفتیش و پنجه مصطکی هر یک سه دم صبر و میوه هر یک
در دم جلبه و بزرگ هر یک پنج دم زعفران و حر هر یک یکدم
و این را الاصول تادل کنند و صفرا پس پست پنج کرفس و پوست پیاز
هر یک ده دم و اینون در رازیانه هر یک سه دم اصل السوس بابونه
هر یک هفت دم جلبه چهار دم انجیر سفید ده عدد و میوه طایفی پانزده
در دم در چهارطل آب بجوشاند تا بارطلی آید پس صافی کنند و
سی مشقال اذان باده در دم مغز خیارشور و کیشقال و دروغی پانزده
یا شامند و تلپس طبیعت باده لوعا و دیا و اماره ارکا غایبی
گنبد و افر و نفخ معده بواسطه برودت و ضعف هضم و تادل

بیش

علامت آن شد تشنگی و طمی و من خشکی زبان و تلبث است
و اجبت طبیعت و سرته نبض و حرارت ملین کبد و ناریت تارده
و در دشت بد که بان فی صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن
جلای از تخم کاسنی و قمر هندی و اجاص و ترکین یا کچین و آب
کاسنی یا بیشتره تخم خیارشور و نبات تادل کنند و شراب صندل
و حاض نیز شام غذا زرشک یا انار و دانه با فروج خورند
و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محض باشد
تلپس طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرض طایر نرم کیشقال یا کچین ده
مشقال و آب کاسنی پست مشقال تادل کنند و اگر علامت صفرا
غالب باشد این مطبوخ پاستامند و صفرا کسنا کی نبضه و قی
کل سرخ هر یک سه دم کافور و دانه بکوبند و آب کاسنی یا بیشتر
یا بستان از دریا بقدر الحما طلا کنند و اگر با اسهال باشد کیشقال
و قرض طایر بست باده مشقال ربیه یا سیب بخورند غذا
برنج و ماس بریان زده بخورند و اگر سودا مزاج بارد عارض گردد شود
علاقتا اسهال و ملت عطش و پیاض زبان و تبخ روی و جفان
و بطور نبض و پیاض غلط تارده بود و علاج آن هر باده و جلای از
رازیانه در دوا به تربک و کلقد تادل کنند غذا بخورند و آب بیشتره

صفرا

کبد
یا زرد
سود مزاج

حکمرانه و بیک دیتو خوردند و این قرض تناول کنند ضعیف آن
 سبیل مصطفا تخم کرنس از غرافیسون بادام تلخ اهل قسط
 هر یک دو درم عصاره غنایت نیم درم نفل زنجبیل هر یک یک درم
 بکوبند و باب درازبانه و قرض سازند و شفا از آن باین الی اهل
 بخورند صفت آن رست تخم کرنس درازبانه و کاسنی هر یک یازده
 درم تخم درازبانه و تخم کرنس دو درم انیسون سه درم ادغ و غنایت
 و جاش و جعده هر یک پنج درم موز طایفی پست درم در
 رطل اب بکوشند تا با رطلی بکاید و بار طلی قند بقوام آورند
 و میت درم ماسی درم تناول کنند و این قرض نیز مفید بود و صفت آن
 از تخم کرنس و درازبانه هر یک سه درم کل سرخ جدا درم سبیل و ارون
 و لک و سرخ و اهریک درم بکوبند و باب کرنس بپوشند
 و قرض سازند شربتی بکشد و شفا از آن درم و نام بکوشند
 و جگر و باب آن تنطیل کنند و به ثقل آن تخمید و بابونه و
 اکلیل الملک و قسط و سیخ کوفته بار و غن سرخ طلا کنند
 را اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان و شامه و صمغ عربی
 هر یک سه درم بریان کرده بکوبند و تر کنند و فرو برند غلظت بیک
 دیتو بریان کنند و با سماق بپزند شک ترش کداند و بخورد و اگر

سور المزاج

حوبات و عطش

سور المزاج رطب بود علاقه کثرت خواب و قلت عطش و تب
 روی و اجفان و کثرت لعاب و بیاض قاروره و سور اظم بود
 علاج هر روز جدایی از درازبانه و تخم کرنس و پنج ملک و کلقتد
 تناول کنند غلظت بخورند و بایزده باج با یک و دیتو و زیره و دارچین
 خورند و اطر فل کسر و کلقتد و جاشات گرم مفید بود و این قرض
 مفید بود و صفت آن درازبانه تخم کرنس هر یک درم سبیل پنج درم
 بکوبند و باب درازبانه یا کرنس بپوشند و شفا با ده شغال
 سکنجین بزوری بخورند و اگر سور المزاج یا بسک بود علاقه
 کافت بدن و قلت دم و تشنگی و پوریت طبع و صلابت
 و بیاض قاروره باشد علاج شیره تخم درازبانه و سبیل و زیره
 و حشیش تناول کنند غلظت کد و پاکوشت بزغال خورند یا جوره
 از شیره سبوس و نبات و ردغن بادام و ماهی تازه بپزینند
 و موم روغن از ردغن نعش و ردغن کد و ارموم صاف و آب
 کاسنی و آب تورک ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند و ضعف کبد
 یا بسک سور المزاج بود علاقه کثرت کفایت در آب سبیل کد
 را عارض شود علاقه آن ضعف کبد و قله اشتها و قوت و لون کفایت
 بدن و اسهال غسالی شیشه به غناله طم و دمج ضلع اخرن ار

یا بسک

علامت آن
نست که بول اندک
در حقیق بود علاج

اصلاح ایمن بود و این سه اگر در حذب کبد بود علاج آن
هر باید از جلابی ارجم کاشنی و پنج نمک در دبا به ترکیب هر یک درم
از زایانه یک درم و نبات ده مثقال شکر سرخ ده مثقال و پنج مثقال
معجون خیارشور در آن حل کرده پاشند و با بونه و شنبلیله
درم یک کافور و سبیل و اب روم هر کدام یک درم بگویند و یک
در اب بریزند و معجون کوکمر درین صورت نافع باشد
صفت آن کرم کرس از زایانه و زایانه ابلخی از خرهره یک درم
سبیل قطره داس عصاره غافق سیرری بادام تلخ هر یک
بج درم روید یعنی رب السوس هر یک درم زعفران یک درم مجموع
کوته و خنجره قند عسل بریزند و یک مثقال با الاصول تا ذل که
اورا کوبند و درم یک کبد ظاهر شود اگر دوسوی شد علاقه تبت تشنی
و لیب و عرقه و وجع موضع کبد و نقل آن و ظهور درم و سعال
فواق و اجناس بطن و غیو غش بود و با شد که اجناس بول نیز
بود علاج آن اولاً فصد کنند و اخراج خون بحاجت و قوت
هر باید از جلابی ارجم کاشنی و در دبا به ترکیب هر یک درم نبات
هر یک درم تا ذل که غل کشاب خورند و یک درم طبعیت
بمطبخ فواکه کتد یا بدین صفت سنگی هست درم یک

نیز

نیلوزخم کاشنی هر یک بخ درم جویم کوته بسوس خطمی هر یک کفی خیار
پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن عیش و ابکامه هر یک درم
و اگر درم در حذب کبد باشد در از رابول سعی بلخ یا بدین صفت
صفت آن کرم کاشنی و سکنجین رزری خورند و این قرحه معجون
صفت آن کرم کاشنی کرم خورند و مقتدر کرم کاشنی درم یک
یک مثقال روید نیم درم لک مغبول یک درم بگویند و اب کاشنی بریزند
و مثقالی از آن بخورند و در ابتدا ای درم در دبا به ترکیب و رقیق کل و
بنفشه و صندلین و رقیق کاج و طلیح و ابستان از زرد و صلب
خاوس اند و چون از ابتدا بجا دزد کند استعمال خادوات کنند و
اگر درم صفرادی بود علاقه تبت تشنی و نقل و عرق
نبض و ناریه فاروره دق و اسهال مراری بود علاج هر باید از
جلابی ارجم کاشنی و بنفشه و نیلوز و زنجبیل تا ذل که در بطن
طبعیت کند مطبوخ فواکه یا بلید یا قوق فواکه یا شره خنجره
و اگر درم بلخی بود علاقه تبت تشنی و رقیق عرقه و رقیق
و باض تا زرد بود و احساس درم کد و با وجع با فراط باشد
علاج جلابی از دبا به ترکیب و در از پانزده درم و نبات
کتد عدل نخود و بنوماس با بنومادام خورند و یک درم طبعیت

صفرادر

زرم کتد یا بدین مطبوخ صفت است سناج درم رازیانه و انیسون از
هر یک درم و شکر ده درم بکوشانند و صاف کنند و پنج مثقال از
مغجول خایه شیر با هفت مثقال دران حل کنند و پاشانند و بعد از تقیه
اگر غل و کلهبد و حواریات مقوی معده تناول کنند و اگر دردم کبد
سودادی بود دران بوسطه سده که میان کبد و طحال واقع شود علاج
صکبه کبد و تشنگی خشکی زبان یا شد علاج آن هر روز جلابی
از تخم کاسنی در رازیانه و کرفس و کاه زبان و نبات تناول کنند
و شراب بالنگ و کاه زبان لعق کنند بخند زیره باج خورند و لبنی
طبیعت مطبوخ انیسون کتد یا بدین مطبوخ صفت است سناج درم
بالنگ و پنج هلک و تخم کاسنی هر یک درم شکر مرغ پاره درم بکوشانند
و صافی کنند و بمغجول باج هفت مثقال دران حل کنند و پاشانند غل
نخود آب و شیر و خسکه آنم خورند و بعد از تقیه کچین بروری و
عنصلی و ما الاصول فرض در شک کتد تناول کنند و کبد را جلیبه و
بزرک و شمع و پیه بطور و غن غنقه و اکلیل الملک و بابونه و
حما با تخمید کنند و اگر دردم جگر از ضرب یا سقطه باشد بخود مقشر و
روند و نمومای و دردم در روغن غنقه بکند از نه و با هم اینچستر طلا
کتد یا بدین کتد اکثر بعد از دردم حادث شود علامت است که

دیل

تب و دیگر اعراض اشتداد گیرد و مریض به پشت باز نتواند حبسید
و چون منقرض شود عمل منقرضه و اسهال مده با چیزی شپه
بر روی بود و مریض را خفقی و راحتی حاصل شود و با شد کتد
بقی یا با درار دفع شود علاج آن پیش از انقباض منقبضات تخمید
و شیر بز با بزرک و مردر شک تناول کنند و چون منقرض شود اگر
تب نباشد جلابی از زرد ما و پنج کرفس در رازیانه و انیسون و نبات
تناول کنند و اگر تب باشد شیر سه تخم با شراب عیاض صیقل
و نیلور تناول کنند نفخ کبد علامت است که غل نباشد و جمع معده
بود و تب و حواریات نبوده علاج آن کچین و ما الاصول
مغجولات حاره تناول کنند و بمغجولات تخمید کنند
سبب اضلاط غلیظه رجه حادث میشود علامت است که غل نباشد
بی وجع و تب و علامات دردم و اگر سده در مجرب کبد باشد
بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود بر اثر طبع باشد
در مقعر باشد مفتحات استمال کتد مثل شراب و نیار و روغن و کچین
و کاسنی ناشسته را آب بکشد و با کچین بروری تناول کنند
علاج آنجه در مجرب کبد باشد تناول الاصول و کچین
بروری بود و اگر حواریات و تشنگی باشد شیر سه تخم و ترک و آب کاسنی

نفخ

سده

دیل

[illegible]

ح کاسنی و خ رازیانه هر یک درم نبات ده درم تناول کند
زیره باج بالیک ویتو و کبوترنج و گنجشک خورند و اندکی بزیه
و دارچینی در آن کنند و تناول کنند و آب جویشا نیده که بغایت
سرد شده باشد اندکی بنجوزند و استحمام بآب شور و آب شبنمی
مفید بود و بر تابه حمام و بر زینک سپیدن و پشت بر آفتاب
نشستن نافع بود و درین مرض در او درار بول مبالغه نباید کردن
بمثل سکنجبین بر روی دوش و در شک و کما و رگوس و اینون
و جعد و رازیانه و تخم کرفس و سبزی و تخم بگرنند و در درم
ار این با چینی بر روی تناول کنند و بوره و بزره و مسعد بگویند و در
شکم طلا کنند و اگر طبیعت محض باشد همچون خیارشور و حب
ایاره تلخین کنند و اگر این علت از ضعف و درده معدیه باشد
فی کنند و کلکین و اینون بنجوزند و بکب اصطیفون تلخین کنند
و در دملگرم تناول کنند و اما اگر علت از است که مایه پان
صفای و شرب یا احتیاج و شرب عادت شود و این نوع
بدترین است و باید علامت این عمل و در شکم و صفات
پوست آن باشد و شکم چون شکلی بر آب بود و چون
بر آن زشت یا از پهلوی به پهلوی گذرد و اگر از آب شستنی

هر روز جلای از تخم کاسنی در ازیا نه و پنج کاسنی ناشسته با کچین
 بزوری خوردند و تیلین طبیعت مطبوع بلبله با آب هله و بلبله
 کوفته باید کرد یا بدین حبس است این افشیتن عافیت اینست
 مصطکی مستقیمیا هر یک یکدم لک مغسول عود بلبسان هر یک در
 بگویند و باب از ازیا نه حبس از نه و دو مثقال ناول کتید و بوره
 ازنی و پنج سوسن و ورنه ناما و میزج هر یک درم و یک کین
 همت درم پشک بزیناه درم ارد بود سرکن کا و هر یک
 مثقال بساند و باب از ازیا نه یا آب کاسنی بپوشند و درم
 طلا و غصی که اشتی کتید و از برای بزل گویند لیکن غلیظ
 طبعی است که راجع غلیظه در میان صفاق و ریه
 اثر آب و اسهال واقع شود و سبب ان حرارت کبد باشد
 روده در طریقه معده بود زیرا که چون معده از هضم تام عاجز شود
 کباب غلام به جگر رود و جگر بطبع و هضم ان مشغول شود و از ان
 ماده راجع و از ان بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد
 و در ان وقت شکم برآمدن ناف به و با ان نفلی باشد
 چون بدست شکم از ته و از پیل از ازیا نه علاج ان هر روز
 جلای از تخم کاسنی و اینسون و پنج کاسنی و پنج کاسنی و کلفند

نازول

طبعی

نازول کتید و از ازیا نه یا آب کاسنی و دنفیل و زیره کرمانی و
 کروی و ناخواه خورند و روغن بایونه و روغن سداب و شبت
 بر شکم مالند و کم کرفس و از ازیا نه و اینسون و زیره کرمانی و دوفو
 و فطر اسالیون هر یک درم پست پنج از ازیا نه و ده درم پنج کرفس
 پنج درم پنج هک و ده درم پنج از ازیا نه و دوفو و فطر اسالیون هر یک درم
 پست درم در چهار رطل آب بخوشند تا با دو رطل آب پس ناول
 رطل عمل بقوام از نه و ده درم تا ده مثقال از ان ناول کتید
 و این مغوف نیز مفید بود حبس کرفس و از ازیا نه و اینسون
 و اساردن و قسطه و از ازیا نه هر یک درم زیره کرمانی هر یک
 درم سبیل جعده هر یک یکدم و نیم بگویند و دو مثقال از ان
 با الاصول بخورند یا ان کوفته را با قند یا بزرند و در مثقال
 ناول کتید و اگر خواست که تیلین کتید پنج مثقال بخون خیارشبر و
 مثقال از ان الاصول و باب کرم حل کرده یا شامه و جلا
 مرض منقطع شود و پنج کاسنی بایونه و فوفنه و اکلین
 الملک و فز بخوش و زیره بگویند و باب اسالیون
 بر شکم طلا کتید و نوعی از استقاء است که از اجین گویند
 علامه ان استقاء و غلظت بطن بود بی تفاوت شکم ایشان

خیار که و بخورند غذا کشکاب بار در غنچ دام خورند و جگر را
 بزبورق کل و حیدل و اما قی و کشین هر یک پنج درم کافور نیم
 و این با طاب تفسید کنند و بر قان نیز سب سده که میان
 طحال را معاد و مراره حادث شود واقع میگردد و این نوع
 تابع قویج باشد اولاً علاج قویج باید کرد و استعمال آب
 بارده بکنند و ریوند و غایت هر یک مثقال است و
 مثقال بگویند و با ده مثقال سکنجین تناول کنند و اگر زمان
 سب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت
 آن باشد که برانند و سفت گویند علاج آن اسهال صفرا باشد
 و در آن اسهال صفرا مثل سکنجین بر روی آب گاشی
 و کرفس و در حال آن کنند با سب سده و در آن
 عراض طحال سرد مزاجی که طحال را عارض شود اگر عارض
 شد در شکلی و التهاب و حوت موضع
 طحال باشد و صفرا لون و کبوده این و حمزه قاروره و سواد
 بر او و اختلاف نفس و سوز خلق علی این فصد است
 از جانب جیب و صفرا از مزاجی و در چنین و نبات خورده
 یا در ص زرشک یا سکنجین بر روی غذا زرشک یا قمر نهدی

یا الوم

یا الوجه یا بنومش و مغز او دام و تلین طبیعت کند مطبوع بدهد
 زرد و سیاه و مار الجین یا سکنجین تناول کنند و این در ص
 مفید بود **صف ۱۱** ریوند یک درم و نیم زعفران نیم درم در قی
 درم طباشیر سه درم سه تخم سه درم تخم تورک چهار درم کافور نیم درم
 کوفته و پنجه باب گاشی برشند و مثقال سکنجین تناول کنند
 و این بنفوف نیز مفید است **صف ۱۲** طباشیر ریوند نیم درم
 سبیل مصطکی غایت هر یک یک درم زرشک چهار درم بگویند
 و یک مثقال تناول کنند و اگر سرد مزاج بارده بود علامت
 اشتها و عدم تشنگی و کثرت رقیق بود علاج آن جدایی از تخم زایانه
 و پنج آن و اینیون و کلفت تناول کنند یا سب سده درم این الوم
 صف ۱۳ پوست پنج زریانه ده درم پنج کبرنج نیم درم کرفس
 پنج درم یک درم سوز طالیفی ده درم تخم خیار نیم درم تخم
 کوش و تخم گاشی و زریانه و پنج ازشت هر یک درم تخم
 سه رطلاب بکوش اند تا با یک رطل آب پس حاک و با سبیل
 یا قند بقوام آرند یا آن آب صاف کرده را غسل با قند بکاشی
 نهند و پاشانند و از خواب و شیر خشک که از خورند و اگر
 طبیعت محبتش باشد یا بن بطوخ تلین کنند **صف ۱۴** سناج

در المزاج

یا الوم

صغیران صدق سرفه کل ازین افاقا کلنا برکت
 گفته تا آب انجمن باب نور شد و شست
 سازند و اگر سبب تغل خشک باشد که در اسهال
 محبت شود و خروج آن دشوار بود و موجب ترخورد و
 علامت تقدم اجتناس و تناول محفقات باشد
 علاج تلین طبع غلظت مثلث و قسط و قسط
 و پستان و خارش شنبه و اگر سبب سرامی بود که
 بمقدور است علاج است بهین مفعول بر روی کل
 و با بونه گرم کرده و با بونه و شنبه و رو باه تربک و اطلیل
 الملتک بکشتند و در آن کشند و بر سر آجر گرم شستن
 سفید بود باب چهارم در انواع اسهال را که اسهال
 سبب بکوان و دفع فصد نمود بود از اجتناس و سبب بکوان
 بخد از اطلس و در ضعف شود و سبب حر با قند
 حکایت تناول کنند یا پست جو و سبب و کنار و کشین
 بریان کرده گفته با هم بنامه نزد بخور یا فرض طبایع
 یا رب یا سفوف انار دانه تناول کنند غذا بر سر
 و غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر سبب اسهال خلط
 دراز بود که بعهده و لغاریزد و علامت آن عطش و قرفه
 و التهاب و ترخوردن و صفة بر از دلخ متعده علاج آن
 ده مشعال رب یا بکمال قرض طبایع تناول کنند و یا
 بخور کل ازین باریب سبب یا کشین خشک

سرفه
تقرض

اسهال
بحران دفع

خلط مزاج

دفع

دو خشک و نیم حمال و خروشت ازین سبب در طبایع
 انار دانه بریان کرده بخورند و سماق و سبب کلنا
 و سیسوم برکت مع بکوبند و هم با هم بنامه نزد بخورند
 و اگر اسهال با قراط بود معده را به کل ازین و زیره کرمانه و صندل
 و رامک و افاقا باب مورد تصفید کنند
 با انار دانه با بکس و بنامه خورند و اگر اسهال بمرور
 نفخ و قرا و قرا و غرض بلغم و بر از بن صغیر بود علاج آن است
 یا بخور سبب بر سر حلاب نیم گرم از نبات یا شامند یا اخلاط
 بکلی دفع شود و چون در شد که نام در شد است سفوف یا
 چند باب در تناول کنند یا صغیر و نیم ریگان هر یک سبب
 بریان کرده بکوبند و بر غشی با داج جرب کنند و فرو برند و اگر
 نشود از اجتناس مسکت کنند
 کفی پست انار مورد بلوط برکت ده درم مار و کلنا برکت
 زکوت اند و صاف کنند و کاغذ سوزن و افاقا و کل ازین از
 هر یک مشعال است بند و بر سر آن بریزند و استعمال کنند که بخور
 بر فحات و این قرض بخورند سماق چهارم حواله شاد
 صغیر ۲ بریان کرده کلنا و افاقا برکت در زرد بکوبند و برکت بکوبند
 و مشقال یا رب تناول کنند و از سفوف بر معید بود
 صغیر زیره کرمانه در سر که حبسایند و انار دانه برکت یا بنامه

اسهال
بمحر

دانه مور قبل مصطفا کرد ما غریب هر کس که در این سون نخ کوفته
 هفت درم بگویند و درم از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی
 بود علامت آن قرصه و لذت معده و خشک و کثرت اشتها
 بهضم نام و قزاق و نفخ بود و در این اسهال سوداوی که
 اولاً تنقیه امعاء باید کرد بجهت های نرم و بعد از آنکه تنقیه تمام کرده
 باشد قرص طایفه است قرص کبریا و سفوف بقلیا و سفوف
 اما دانه هر کدام که باهم تناول کنند و با تریاک و تخم کتان و کل ایضا
 و صغیر و در این اسهال که از اشتها و کثرت خوردن و کثرت دانه
 خوردن و دانه دانه کوفته و در شکم نرسد شاید اسهال دانه
 اگر بابت قحطی عرقی امعاء بود اگر امعاء قاق بود
 که غایب بیرون می آید و بعد از آن خون رفتن با ریاح و قزاق و غیره
 خارج شود و اگر در امعاء غلاط بود علامت آن است
 اول غایب با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن غلیظ
 و اگر غلیظ است اگر علامت غلیظ خون شد و قوه مزاج
 مفتضی بود فصد کنند و بنویسند و با تریاک و تخم کتان و کل ایضا
 اسهال بریان کنند و بر روی کل چوب کزله و زرد عسل
 جاکویش را بخرند و خوردن و قرص طایفه است و قرص کبریا
 نیز مفید و سفوف است و اسهال که در کل عروق است
 بخورند و اگر اسهال سبب سحر بود و آن بود که بوی غلط
 حاده و غیره که با معارف و دانه با زیره یا معارف و غیره
 تشنگی و بچیدن شکم و وجع امعاء بود

سر اسهال

اسهال

در سر

سفر

سفوف است و با تخم کل تناول کنند با صغیر و درم هفت درم
 طبایع اسهال بریان کرده یا شیر داغ کرده بگویند و بنامند
 جاکویش بریان کرده یا برنج بریان کرده یا پیس زیا و کبریا و غیره
 خوردن و این غلظت مسکه است و اسهال کنند و برنج خشک و تخم کتان
 ذره بهر کف بریان کنند و کل ایضا و کل ایضا و کل ایضا
 و زرد عسل و کل خط و ورق بود و بگویند و صغیر و صغیر
 و در شکم بریان کرده و مخرج سبب است و کثرت خوردن و کثرت
 بخورند و زرد عسل و تخم کتان بریان کرده و در شکم بچیند و کثرت
 با هم و بچیند و کثرت خوردن و کثرت خوردن و کثرت خوردن
 آن با باغون صرف بود و سبب آن اسهال است که بود یا ترق
 انصال کبد یا بواسطه قطع رت و پای واقع شود یا صدی
 بود و سبب آن اسهال است که بود و سبب آن اسهال است که بود
 اسهال مع باغون یا زبیل که منقح شود یا تخم کتان
 بود و سبب آن اسهال است که بود اما اگر دانه دانه بود اگر
 تقدم از مثلاً و احتباس خون که سبب آن معاد دانه است
 ظاهر بود و با آن علامت سحر و مخص دانه است و علامت او
 آن است که در ابتدا غذا را بخورند و سپس مطلق نرسد و باغون
 که قوه باقی باشد و ضعف قوا طبع و در سبب سحر و کثرت
 بریان کرده یا شراب صندل یا سبب کنند یا با زرد عسل و کثرت
 کل عروق کثرت خوردن و زرد عسل کثرت خوردن و کثرت خوردن
 و شراب انجبار لعن کنند و عسل کثرت خوردن و کثرت خوردن
 بریان کرده خوردن با زرد عسل یا زرد عسل یا زرد عسل

اسهال

کبر

در سر

صغیر

و طراب داب به داب بود و طلا کنند اما آنکه صفادی بود و صدی
 و دردی بود غذا نمی خورد و باز غلط بود و از دفع آن خنجر در حق
 حال شود و با آن بچند شکم باشد و چون معده خالی بود بیشتر
 بود علاج آن که حبس کلی نکنند و او را که مفری باشد
 و در قبض زیادت نباشد تا دل کشد مثل شراب صندل و
 عصاره زرشک و سب و به و از ما بصره صرف جزی
 استعمال کنند و معالجات سور الفراج کبد بکای می آرند
 تا اخلاط به کلی دفع شود اما آنکه قی و غت بالی بود دلالت بر
 دبیله کبد کند و علاج او کعبه شده است **ذرب**
 اسهال معده باشد و سبب آن شی و تری معده بود و ط
 سور الفراج و طب که عارض او شود علامت قله
 تشنگی و طعام در معده تغییر می پذیرد و ملش نکند و با آن
 قی و بر از بلغمی نباشد علاج آن معده باشد و جوارش
 حاده و سفوف مقلد با و جوارش شفا قایض و
 غذا ندارد که با بکیت و تهو و زیره و کشمش و دارچین
 خورند و اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شود
 علامت کثرت براق و غشای بود علاج تنقیده
 کنند قی و بعد از آن جوارش است مقوی معده تناول کنند
 مثل جوارش کنند و پسته ها قایض معده بود و اگر سبب
 با قوی باشد که در معده حادث شود و از غذا امتدای
 شود و قوه دفع او را دفع کند علامت آنست که در معده
 بعد از اکل و جوع حادث شود خصوص اکل حوضات و در
 بر از صدی رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود باشد

ذرب

اطمیت

در

لک

دماغ
اسهال

که در ریزش برات بود علاج آن قوی طریقت و سفوف انار دانه
 تناول کنند غذا زرشک و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزله
 بود که از دماغ به معده ریزد و طبیعت آن را دفع کند و غذا را نیز
 خنثی که از دوا این را اسهال دماغ گویند علامت آنست که
 که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از آن محسوس شود و با آن علامت
 نزله و فساد مزاج دماغ باشد تنقیه دماغ بود
 و تبدیل مزاج او و منع نزله به شراب کمال کشد و با آن در
 نزله گفته شده است به شست باز خفتند و اگر سبب ضعف
 کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آنست که اسهال
 و سفید و نهوله بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج
 تقویت کبد باشد و جاکم گفته شد و اگر سبب زایل شدن خل
 باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطه
 خلطی ملو اوزام واقع شود علامت آنست که طعام هضم
 نشده خارج شود به لزع و وجع و غص و آن را نقره رایج
 باشد علاج آن تضمید معده باشد بقوی بعض مقوت و
 فرق فودج فربه و جو از شیر و نان سفید تناول کنند که تحمل
 برد یابد و بسترهای قایضه و مقویات معده خورند و با این
 اسهال معده باشد و سبب آن رطوبتی مزله باشد که بواسطه آن خل
 در امعا ملش نکند و بیرون آید علامت آنست که خروج بطوای
 بود و صفه لون و بهزال بدن علاج تناول اشیا خشنه باشد

زلی اسهال

شد بسودنار و کین و به و سبب و سفوف مقیما نمایند و این
 نیز نافع افتد صحت سبب صطلک عود هر یک در دم
 بلوط بریان کرده سرانار ترش را زارک را یک تخم حاض خربزه
 دانه سوز طراش باق کلنا در یک تخم بلونند و مقدار دهن
 تناول کنند اگر بسبب بتره یا قرص باشد که در اسهال
 شود چون غذا بدرد رسد زود دفع کند عمل مگر که اسهال
 وجع اسهال کند و با بوز صید تنگ باشد علاج آن طبع
 است یا قرص کلنا را با سبب یا رب یا تخم شامبوغ
 و بارتنگ و زرد شک و صمغ عربی هر یک درم بریان کرده با تخم
 بادام خورند و طبع در ورق کل و صمغ عربی و زرد شک و تخم حاض
 بلونند و بلعاب ترشند و قرص سارند و مقدار در لیقالت تناول
 کنند یا رب و تخم درم در امراض کله و سوره سوره
 کلید اگر خار بود عمل قوت حرقه موضع کرده و کثرت شسته ماه
 و تشنگی و سبب نبض و نایتی تاروره باشد علاج آن یا رب
 یا نبات و زنجبیل و بتره تخم زورک یا قرص طبع نرم تناول کنند
 غذا کشکاب یا نوباس و سفناخ خورند و شراب کمال و
 ریکال و غوره لعق کنند و صندل و کلنا در سماق هر یک درم
 کا در دانه طبع و تخم حاض و شیره و کل رخ و طارینی هر
 یک درم تخم کا بود تخم زورک هر یک درم بلونند و با
 کا بود و کثرت در صندل و شیره یا رب انار یا شراب غوره
 یا شیره تخم بخورند و صندل و طلاب بر کلید طلا کنند و اگر سوره سوره

درم
 صغیرا و دم

درم
 صغیرا و دم

باراد

بار بود علامت آن شد عطش و سبب و غلظت تاروره و ضعف
 بود عمل کلند و درازمانه و کوارش لونه تناول کنند و اگر
 بخواب با لیکت و بتره و کبوتر و مغز و در خور خورند و زرد
 فستق و زیتون و صندل و کلید طلا کنند
 اگر درم کلید اراده صغیرا یا دم باشد علاج آن شنبلیله
 و الهاب و صندل و تخم یا و وجع کلید بود
 با سبب کنند و صندل از غناب و تخم کاسنی و در باده تربک
 و نبات تناول کنند جو یا شیره خاشاک و عسل
 و سبب یا خورند و زرد شک و صمغ عربی یا تخم شامبوغ
 و بارتنگ و موضع کلید را بقتل و و نبات و شاف یا نبات
 کاسنی و آب رود یا بتره و تخم کنند یا آب کاسنی و آب
 کشنیر و کا بود و تخم بتره و درم صغیرا یا دم یا شیره و
 سارند و چون درم بتره یا رب علامت اشتداد وجع و
 بت و زیاده ثقل بود این زمان خطر و اکلین الماکت و
 تخم شنبلیله و بتره و زرد شک و شیره و بتره و بتره و بتره
 نهند و چون بت زایل شود و وجع سبب کنی لغو و ثقل نانی
 بود سر کین کبوتر و تخم یا رب و دقتی که سبب یا رب یا رب
 کنند و چون درم بتره یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب
 یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب
 نهادی شود و بتره یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب
 شسته و صمغ عربی و تخم یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب

درم
 صغیرا و دم

که رنج شود میان ازان را نگاه دارند و حتی کنند تا منجم شود
 باقیات نماند تا خشک شود و ازان را از غبار نگاه دارند و
 سخی کنند و قدر ازان با آب ترب یا آب کرفس یا آب
 میزلبه و اگر حصاة در مجرای مثانه باشد و بیرون نیاید
 شکاف در حصاة مثانه ادریاقوی استعمال کنند و
 و رمل احتیاج با دریه قوی نباشد بمود و دریا س اگر
 مثانه خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و پرده
 بود علامت آن سکنجاش عضل و زهره خلفه تناول
 کنند و جلر غر خشک کرده و پیر مایه فرکوش و بر کاف
 بکوشند نیز میزلبه و جوب که جوب اینجور است و آب آن
 اخیل حکایت با نخود و سداب بکوشند و آب آن را
 در اخیل حکایت اجناس و سداب بکوشند و آب آن را
 بود علاج آن کتفه شد و اگر سبب خلط لزج که در مجاری
 بول بود و حدث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه
 غلیظه و ثقل مریض بود و با بول اخلاط پدید آید علامت
 جلالت ازان منون و نخ کاشی و کف کفش بندی از کجوه
 هر یک پنجم بگویند و در ازان تناول کنند یا در پخته و
 استیون و ته پاش قطن و مثانه بر خور یا بونه و خیر بکشد و کاه
 باشد که عسر بول سبب صفرای قوی باشد که در مجاری بول
 رود و آید علامت آن حرقه بوی بول و صفره لون پدید
 لعاب بکوده درم روغن بنفشه پنجم بر سر شری از شب

اجناس و سداب

عسر البول

خلط لزج

عسر البول

پاش منده از مدرات آخر از کنند غدا بنویس با احتیاج
 دروغ بادام با چیره از پیره سبوس و نبات و روغن بوشم حوض
 در اسب احتقان بول عسر البول حالت شور خورده شدن
 قوی خورده و مغفندق و فستق یا شکرتامل نمایند و نیزه
 تخم نوزک و تخم و مدرات غیر قوی استعمال کنند
 السور آن باشد که بول به اراده بیرون آید علاج
 مهر بامداد یکم شقال کوارش کند با اطر فلشیری تناول کنند
 و اعزده و ملا که در ازان تو ابل باشد خورند و کند و سداب
 در پیره که با شوشه بلوط و حب لاس و شهدانه اگر ازان
 برابر بگویند و مشقال ازان بر سر غذا کنند و کند و حب لاس
 و بلیله کابی و بلیله و آله هر یک درم و پنجم و بلوط
 درم که خیسرا پنده چهار درم بگویند و عسل بکشد و
 ازان تناول کنند و اگر فرغ شود و چون کلک لایع معید باشد
 و ازان سردا آخر از بایک و کس که بول در فراش کند
 علاج آن فوننه و جودل و حب لاس و درم پنجم و درم
 بگویند و عسل بکشد و مشقال تناول کنند و لذ فواله
 خصوصا خورده شیر و حیا بکند و آخر از کنند و حیره جودل
 سوزا سداب پند و دانه یا دودانک یا ب فایر حور
 و کند و بلوط هر یک درم و پنجم و حب لاس و درم
 و خولجان و جودل و درم پنجم و درم بگویند و عسل بکشد و
 قرص زرد و درم ازان تناول کنند و آل شهدانه را بریان

نیک

کند و بکند و در میان ل ریزند و احیاناً از آن خورند معذ بود
 و با بنطس بلخته یونانی دولاب باشد و اجماع باشد
 که دایما نشانه بود و چون آب بیاشاید باندک زمانه بی
 تغییری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه یا التیاج مجاری
 او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون
 ضعیف بود قوه لیساک عمل آنش نباشد و لا زوال
 جذب کند و دفع کند و چون از مرض مزمن شود و کبد ضعیف
 گشت و برق انجامد علامت تشنگی و عدم تب و بول اریق
 و سفید و ارم به حرقت بود و علامت و صفت طبع در فصل فوران
 سبب و سبب به و شراب در شک و در میان تناول کنند
 خدا اندر شک و غوره و انار دانه خورند و قطره را صندل
 و طلاب داب کاسنی طلا کنند و اگر به پیوسته در سر کنند
 و بخورند نافه بود و کاه باشد که دبا بطس سبب برده طبع
 شود علامت عدم علائم حرارت بود اما تشنگی باشد
 علامت تنگی بدن باشد و برق و حقیقتای نرم و تناول نشود
 و معاینه حار و تند بین فطن بر دهن کرم لفظه النور
 حالی بود میان عمر و استر سال و سبب آن اگر اختلاط اول
 باشد با خلط حار و علامت آن صفرة بول و حرقت آن
 و عداوت علیه حرارت باشد علاج بیشتره تخم خیارین با
 بیشتره تخم تورک به نبات تناول کنند یا لعاب بنگوده
 درم ریزن بادان چندم یا شربتی از نبات و عرق چید

صفحه

دق

بلان

پاشند و خدا بنومش با مغز بادام بالکدو با فروج
 و مغز تخم کدو و تخم شمشاد و تخم خیار و خطره هر سه درم مغز بادام
 یکدرم صحنه الو و کثیرا هر سه درم بکونند و درم با بیشتره تخم
 تورک یا آب خیار کدو تناول کنند و اگر لای صفا بکشد
 یا کاه باشد علامت او این که بول اندک اندک لایه و اورا
 حرقت و صبح نباشد علاج ابروید تناول کنند و خدا
 بخواب بیشتره خشک از خورند و با انجیر و موز و جوز تناول کنند
 و حب الرشاد و جوزل و لندره هر سه درم تخم خیار و مغز خیار
 ده درم سعد درم بکونند و عسل بخورند و خدا در شک
 مشغال از آن بکند بول الدم اگر سبب انقباض عروق بود
 اندک اندک آید و کلات شقاق عرق بود بختا بسیار
 و خول صرف تازه بود و سبب ضعیف یا سقط یا تناول
 ادریه حرقت یا سیمیه نیز حادث شود علاج فصد
 با سلیق کنند و قرص کبریا و حل از من و صحنه عینک
 مشغالی با شراب سبب تناول کنند یا بنگو و صحنه عینک
 یا ریشک و تخم ریحان هر سه مشغالی بریان کرده و در خورند و اگر
 کنند و فروزند و خدا ساق با بنومش و مغز بادام بریان
 کرده با فروج خورند و از تناول اطعمه و نفوذ و شربتی و در شک
 اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عینقه و بر کوب و شربتی
 اخضر از کنند و شمشاد کثیرا و صحنه عینک و کنگر و تخم تورک
 هر یک ده درم شاخ کادو کوی سوخته چندم بکونند و آب
 ساق بکشد و قرص کاه و مشغال از آن تناول کنند

شیرینبالم کم بود شراب سبب در با کلاب تنادل کنند
 عند اسحاق یازمار خورند و آرد برنج و عدس و دیوت امار
 و کلهار و کرمانج و صفت و بلوط و دانه مورد با هم بپزند
 و بارغن کل استعمال داکتره اندک نمائند و ریزه شراب و سرکه
 خفشان با شیر و تخم تنادل کنند و اگر کعبه است تخم زردق
 امار دانه با شراب به تنادل کنند و اگر وجع رحم بخت
 مردار سنگ با کلاب تنادل کنند و اگر کعبه است تخم زردق
 کنند یا از فیول و زعفران و شیر و خزان بکاه و دانه
 سبب سببی مفرط باشد که در حالت ولادت حادث
 شود یا پیش از آن وضع طلق باشد علامت آن است که
 حالت طلقه می باشد و حشمت بخون ملوث شود علامت
 نیز آنست که خفشان تنادل کنند عند انبوش و زهره
 بادام خورند و به مرغ و پیله بطور مغرکا و بهر یک تخم زردق
 بنفش و دانه زردق و سرکه بهر یک از اینها بپزند و
 سرکه را زفت و عسل را هم در آن بپزند و اگر در
 پرده بود سرکه را از خطر سوداوی حادث شود و آن را
 بخت سبب سببی می باشد و اگر کعبه است تخم زردق
 علاج آنست که بخت سببی را بپزند و اگر کعبه است تخم زردق
 زردق و کعبه و زعفران و زردق و اگر کعبه است تخم زردق
 زردق و کعبه و زعفران و زردق و اگر کعبه است تخم زردق
 زردق و کعبه و زعفران و زردق و اگر کعبه است تخم زردق

سبب

سبب

سبب

از عسل و زردق

از جماع پیر نشود و هر چند که مجامعت کنند شتی زیاد شود و
 خلط حار بورق باشد که بدان موضع ریزد و مصلحت آنست
 شود علاج آن آب انار و دانه ریزد و با نبات تنادل کنند
 عند انور با با اسحاق یا از مار خورند و در مرغ کا و زهره
 بود و تخم مطبوخ بپزند یا مطبوخ فواکه کنند و تخم
 فنجانش در کم کا بود کمال بهر یک تخم کشته در کم بپزند
 و سرکه را از انار با آب انار ترش یا آب سبب و
 ترش تنادل کنند و اگر کعبه است تخم زردق
 با دانه باشد که رحم را حادث شود و غده ای که بدور سبب
 نتواند بود و مصلحت آنست که در مرغ کا و زهره
 و وجع و عمد بود و علامت آنست که در مرغ کا و زهره
 و کلقند تنادل کنند یا کوبش کوبی مشقالی یا بخت
 مشقالی با آب یا کوبه بخورند و زهره و بوره و مقل بهر یک
 سه گرم انجیر ده عدد بلوبند و با شیر زغال بر عانه طلا کنند
 و زعفران و نبات و با نوبه بپزند و شب و در بخاسف و آب
 و اکلیل الملت و زعفران و نبات و سبب کوبش باشد
 و در آن بشینند احسان سبب سببی در کم رحم
 علائش گفته شد و اگر کعبه است تخم زردق و اگر کعبه است تخم زردق
 بهر یک وصفه لون و تقدم شقراغ کعبه و نبات و زردق بود
 علاج آنست که بخت سببی را بپزند و اگر کعبه است تخم زردق
 مفرحات و اغذیه کثیره غذا خورند و ترک ریاضت
 کنند و اگر کعبه است تخم زردق و اگر کعبه است تخم زردق
 که مجاز عروق را تنگ گرداند و علامت آنست که بخت

سبب

سبب

tarikhema.org

tarikhema.org

پنجم

رفت استمال کنند و سره و کله را در تنها بر سر یک در طبع مختوم
 زهره که منی بهر یک بخورند بگویند و با ساق بر سرشند و در از نو اگر
 سبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فواید غرق نشود
 کرد غلامه آن کافست بدن و شکم و غلظت سودا
 دم علاج آن شراب بالنگو و شراب کاه و زبان ماس که
 یا صلابه از بالنگو و نج و کاه و زبان و نبات تناول کنند
 و بخور آب بشیره معرنا و خورند و بعد از نفع اسهال سودا
 مطبوخ لقمی و بخور کاج بکنند و بعد از نفع استمال حالبه
 بیلان طبع آن علت اگر بواسطه ضعف قوه غایبه
 رحم باشد علامت صفه لون و ضعف و دان و طوایف
 به نسبت آن علامت آن شراب صندل و لیمو و سیب و نبات
 و ملا یا متول و مرغ که آید خورند و نج و خور شراب که تناول
 کنند و اگر سبب صفه لون و ضعف و دان و طوایف
 کتبی که بنشیند زبان ملوث کنند و با فایده باشد
 و علامت آن که در کله و غلظت و علامت آن حمزه لون
 متفوق و حرارت و شکم و غلظت و فایده باشد
 فصد و صافن بکافست کنند و قمرهای حالبه تناول کنند و غروب
 جنت و بلوط و مائده سوخته بگویند و مایه مورد را نج و در این
 و اگر صفه غالب بود علامت آن صفه لون و متفوق و شکم
 بود و مایه آن را نج و علامت آن آب انار و شراب کاه
 خورند و بلین طبع مطبوخ و اگر مایه مطبوخ ببلد و اگر بکنند و
 حالبه استمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظت و سودا

سودا

الان

رطوبه بود علاج جلابه از بالنگو و کاه و زبان و نج و کاسی و نبات
 تناول کنند و بعد از آن بخور آب بشیره خورند
 تنقیه مطبوخ لقمی و بخور کاج بکنند و بعد از نفع صمغ
 و چهارم بر مایه کاه و آب به بخورند و بعد از نفع با لکیت
 و نهو خورند و خون سیاوشان و شادنج و مغول و کاه و نبات
 و نبات و کله و نج و تورک و حل ارمنی بگویند و سره
 مایه ساق یا لسان ابل تناول کنند و قشور کندر و کتبی
 از زهره قشور بگویند و مایه مورد بر سرشند و بر فطرس مالند
 و غر و غر و لادن زنی که آب تنی شود اگر سبب بود
 که موجب کافست فواید غرق و نج شود و بواسطه آن
 بر جم و اصل شود و نج و دان را استعداد قبول صورت
 نبات علامت آن قله و ورقه دم و عود صمغ دم طشت بود
 و خون طشت دیر دیر آید و لون صافش سفید بود و نج و
 صلب و تفاوت بود علاج آن بخور جلابه از بالنگو
 تناول کنند و بعد از آن بخور آب بشیره خورند
 تنقیه کج ابار و صمغ صبر کنند و بعد از نفع قمرهای
 فاروق و منور و یوکس و نج و حرارت که تناول کنند
 ملا یا متول و اطعمه که در آن لوان و در غلظت
 و نارین در فطرس و عازنه بالنگو و کاه و نبات
 زعفران عود و شالی ساق بهر یک و کاه و نبات
 بعد از ظهر بصوفه بردارند و حذر و متوالی
 نوکوش زهره مایه و کتبی و شادنج و قشور کندر و کتبی

غور و در

صبر

سرکین او با غنصل بگویند و غسل آمیزند و در اندرون و بعد از آنکه
 درجه کنند اگر مجامعت واقع شود و اتفاق افتد ابنتی
 کفو و از عفریه سبب سوراخ کرم بود که می را بسوزاند و
 رحم را خشک گرداند علامت کفایت بدن و صغرت لون
 و غلظت سودا و حیض بود بسیار و بر زار علاج نیزه
 تخم تورک یا سکنجبین یا نبات تناول کنند عذر آنکه خود آب
 و زیره باج و گوشت مرغ و بزغال خورند و پیله بطور غل و
 مالکین بگذارد و صمغ بطور حل کنند و در اندرون و اگر سبب
 بویست مغز بود علامت آنکه بزال بدن و قله می و بویست
 فرج بود علاج نیزه شش و حشاش و عرق کل پیدا
 بنکو و باریک تناول کنند عذر آنکه بویست مرغ و
 بزغال و مای تازه خورند و استحمام معتدل و نه بماند و
 عذر آنکه بویست بطور حل بود که باعث ازلاق
 عذر آنکه بویست بیلان رطوبه رحم بود علاج جلاب
 از نبات و سکنجبین تناول کنند عذر آنکه خود آب
 و زیره باج و گوشت مرغ و بزغال خورند و پیله بطور غل و
 مالکین بگذارد و صمغ بطور حل کنند و در اندرون و اگر سبب
 بویست مغز بود علامت آنکه بزال بدن و قله می و بویست
 فرج بود علاج نیزه شش و حشاش و عرق کل پیدا
 بنکو و باریک تناول کنند عذر آنکه بویست مرغ و
 بزغال و مای تازه خورند و استحمام معتدل و نه بماند و
 عذر آنکه بویست بطور حل بود که باعث ازلاق

سرور نیکو

بویست

مجامعت

دو کلاه

و چون جدا شوند زن را نه بر هم نشاند و زن که بغایت فریب
 بر نبات را که با او مجامعت کنند تا ابنتی شود علامت
 می که مولد آن است که سفید و زنج و براق بود و کس بر نشاند
 و بوی او چون بوی طلح یا سیمین بود علامت جبل الطلح
 بعد از جماع می بردن نیاید و زن میان ناف و فرج و مجامعت
 کنند و از جماع مشغول بود و از جماع الم یاید و از راس نشو و نشو
 منقطع کفو و غیشان و اگر کس و ثقلین و صداع و دوار
 و خفقان و آیدم چشم و شوش فاسد و احوال می شود و احوال
 که تجربه کنند غسل آبرو با آب باران بچونند اگر بچونند عذر
 شود و لعل آبی بود و سر در اندرون طلح و بوی او از دهان نشو
 ابنتی باشد و زنی که به نبات نشو و نشو روی او حویض بود
 و نشاط او پیش بود و آهسته آهسته به در طرف راست ثقل
 یاید و پستان بزرگ شود و سینه اسطاطا کردن آن
 شود اما نه نتواند داشتن و سقط شود و آن اگر سبب
 عوارض خارج و بر شل و گات عینقه و صبر و سقطه از آن بخیزد
 باید بود و اگر اسباب داخلی به رخ اگر طبی باشد که از خارج رحم کند
 علامت آنکه بیلان رطوبه بود و از جماع و نهج اجفان و شرفه
 براق علاج آن شراب بانکو و مار الاصول بر زهر تناول کنند
 و قلیا یا متونک و برنج مرغ و باغی خورند و قلیا عادت کنند و قلیا
 بکها و ارباب را تنقیص کنند و دوا را مسکات و بخوبی تناول کنند
 و زینباده و درنج هر یک در دوا لولو که با عود و زهره و زهره سبیل

کعبه

سرور

رطوبه

احساس نفس را احسن نفس بوده و جلای ارحم کفش و درازانه
 در سیاحتش و نشاطش و نبات تبادل کند و استعمال
 فرجات کند چنانکه در اجتناب طاعت از روزه است
 علیت شبهه محل بود که از اجتناب طاعت حاد شود
 سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس گرسنگی و کدورت
 انصباب ماده یاراج غلیظ و فرق میان حاد و ادب آن کند
 که پیش از وقت حرکت خنثی شود و تحسین شود و سخت
 باشد و با آن سورنم و قزاق بود و با استقامت طبعی میرسد
 شود و فرق بر آن کند که در آن سور خلق و خبت و عذاب
 استقامت باشد علاج آن هر روز جلای از از آن و کجای
 و تخم کثرت و اینگونه و طاعت تبادل کند و با رال اصول بداد
 نماید یا کم کفشی ده در روزه در که حسیانیده ده در ناخواه
 رنج و اینگونه هر یک را در آن بگویند و باشد آن قند بسیار نژد
 درم یا درم تبادل کند عذای روزه باج و کجای با اول
 احسن نفس
 علم بود و شریعت و شری و مبدار آن از
 رنج بود بسبب آنکه در اعدای خویش نجات شود و بیعتی روزه محل
 که در آن بجا یات متضاد شود و بعلب و مانع رسد و
 موجب صرع و خشی شود و این علت بدو روزه است بدو آنکه
 زمان فرجه را حادث شود علامت آن صفة لون و حلاط عقل
 و کسل و خفقان و ضعف یاقین و صغر و تفاوت بنض و علیل
 احسان کفای کند که از عانه مرافع شود و علاج این در وقت صحت
 دلت قدیم و بستان بر قاتی و کفشی خویش و کفای رازی
 از نند و صبح در کوشش او افکند اگر امانه نشود ایشان طیب

سجاء

احسن نفس

از روزه

از و در درازانه و چنانی مناسبت فطرت و کدشت و قشر و خندید و میریزد
 بویا نند و هر روز جلای از با نلو و درازانه و درج مایل و طاعت تبادل
 کند کجای است و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است
 و بیشتر نرم است از و چون بفع ظاهر شود ایاره و ریزد و صبر است و
 هر یک درم و حلاط عقل و غایقون اینگونه هر یک یک نیم درم تخم
 انحطاط عقل مصطلک هر یک در آن کوفت و کجای است و درازانه و درشد
 و حب رند و فرزند و کجای است و ایاره و تفهیم نامه بکشد و بعد از
 تفهیم نژد و بطوس و مارا الاصول تبادل کند و نژد و نژد
 فواکه و اطعمه بارده احسن از نمایند و بوره و ریزه بگویند و در حلاط عقل
 بصرفه و درازانه و با نند و شبت و اطفال الملك و در کجای است و کجای است
 و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است
 و نارف و کجای است و نارف و کجای است و نارف و کجای است و نارف و کجای است
 باشد فیض با سلیق یا صافش کند و درازانه و در حلاط عقل
 نمایند و کجای است و درازانه و اینگونه هر یک یک نیم درم تخم
 برزک هر یک درم و کجای است و نارف و کجای است و نارف و کجای است و نارف و کجای است
 بخند و یا میریزد و درم را بر آن حقه کند اگر علیل باشد بکشد از
 تر و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است
 باید که با سبب بخند و درم را بر آن حقه کند اگر علیل باشد بکشد از
 زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن یا شبت به نژد و نژد
 بود و از اولی گویند یا شبت یا کجای است و کجای است و کجای است و کجای است
 مانند توت سیاه بود و آن را نژد و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است
 شج بود یا خارج شرح و از آن حلاط نژد و کجای است و کجای است و کجای است و کجای است

کجای است

استیال

ساید با نند

ظاهر با نند

کجای است

کجای است

کجای است

کجای است

کجای است

کجای است

رصاص بکدام کافور را بکشد با سوسن و سبزه زرع بریم زیتون و طلا کند یا با
 روبا و تربک و کاشی و کج و کت و خطی و جابر بنعنه و باموم و
 کیترا و در غنچه مریم سازند و بهار برزند و اگر از آن خون سار
 جاسات و آب بکشد بر زرد **اسرار** **اسرار** **النت** که ریخ و
 غار طبع ارادت پرورن آمد و حدیث **ال** **سب** **هشک**
 با قطع و اسیب بود علاج پذیر باشد و اگر سبب تر خا عصب
 بواسطه برودت **علاج** **جلا** از بالنگ و در زانیه و نبات
 تناول کنند غذا بخورند یا میوه خشک که از خورند و ظن
 بر دهنم قسط و زنبق سفید مالند و شامسون و ورق غار و تخم
 بخت بکوشا شود و در آن شینند و معالجه کنند **در** **معد**
 اگر متعصب است تر خا شرح سردا آمد **علاج** **ال** **انت** که چون
 برده اند باز کف **علاج** **ال** **انت** که جوهر سرد و اما قیاح و خب
 و بلوط و مار و بکوشا شود و در آن شینند و معده را آب مورد و آب
 احمال کرده کنند و جوهر سرد و اما قیاح و مار و پوست گند و صفت
 سوخته بپوشند و در آن شینند **علاج** **ال** **سماق** خورند و از
 لبنیات و جامه اصرار کنند تا آب خوردن در آن **علاج**
 اگر وجهه اگر فقه از قوای شست از موضع خود برود اگر
 بخارج بایل شود و اندام صدمه کند و اگر بد **علاج** **ال** **انت** که
 بجایی بایل شود و آن را التوا گویند و سبب آن در تابش در عصب
 فقار حادث شود و بواسطه ضغط فقه آن را از موضع خود
 رایل کنند **علاج** **ال** **سب** **هشک** و وجه شید و نقل شست

تشنگی
 قاروره

تشنگی قاروره ناز و نبض عظیم بود **علاج** **ال** **فصد** با لبنی کنند و طلا
 از عناب و روبا و تربک و تر کجانی تناول کنند و غذا نکند و خورند و
 تیلیانی طبع کنند یا با طبع **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 نیلوفر کج کاشی پنج ملک هر یک **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 بنم کوفته و تر کجانی **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 دو درم رایل کهو نیمه شست **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 نهند یا شاد **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 هر یک سی درم بلورند و با هم بپایند و استعمال کنند و قوای بر دهن
 قسط و مار دهن بالند **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 غلیظ حادث کرده علامت او آن است که با اوت تشنگی نباشد و
 بعد از وجع شدید **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 از امینون در زانیه و در **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 بخورند یا میوه خشک که از خورند و ظن
 سود بجان کنند و یا با **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 شمع صبر و طر **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 بیک رانی بپوشند و آب **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 و این شست با شست و این باد الا اصول مناسب بود و صفت
 و نه رانیه **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 و در **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 در چهار طلا **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**
 بتواند از زنده و بدان مراد است باید هر روزه **علاج** **ال** **سب** **هشک** **سب** **هشک** **سب** **هشک**

۱۹
 ۱۹

لوگوں

مفاصل

باب انارین یا ترندی یا نبات و ترنجبین و طبعه را نرم راندند
 بمطبوخ فواله یا قرض شمش یا این مطبوخ
 بنفشه شامه که کاشنی از هر یک بجز عنبیه عدد
 سیستان الوکیلی از هر یک است عدد غریزی ترنجبین از
 هر یک بجز خیارشور یا نروده درم و احتمال ضادات بارده
 کنند جو را در جو و سفیده تخم مرغ و در کل حط بنفشه و بنفشه
 و نور خشک کاش و یا بکره تا وجع آشفته از ملته و احتیاج عظم
 بضماد بنفشه استعمال کنند و در آن مبالغه نمایند و چون وجع کاش
 شود و حرارت طبعی باقی بماند جو و یا قله و حط بنفشه و کل
 الملک و صندل ضمد نمایند و اگر ماده بلغمی بود
 لون و غلط و یا ض قاروره و قلت وجع و ترنجبینات
 تسکین یاب
 و این سون و کل این نیز تناول کنند بخود یا بستر خسله
 و فلفله و عروان خورند و بعد از پنج تلین نمایند که بکسور بجان یا
 حب شطح یا بای حب صبر است و طر سورنگان ترید
 خراشید و روغن بادام خوب کرده از هر یک درم نیم و بخل
 دو دانگ تلین مندی دالمت نیم مقدار مصطک از هر یک یک دانگ
 بگویند و باب رفسی بر شند و حب راند
 بلبله رزد و ترند از هر یک درم ازاره فقر اشغال نیم و بخل
 این سون تا خواب کوفت متلاک کینه از هر یک درم شطح و خردل و
 بنفشه و حب از هر یک نیم درم مقل را در آب حل کنند و او را بگویند
 و بدان بکشند و حب راند و ای و ترنجبین و یا بکره

در ابتدا

مفاصل

در ابتدا آغوشهای قوی راندند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند
 بلکه بنفشه و قرض کنند و از فواله و آب سرد و جاع و استلا
 بنفشه از نماند و رازادند و حب الغار و جنطیانا از هر یک درم
 اشق صبر زره از هر یک نیم درم بگویند و ضمد و راند نیم درم
 بزرگ کسم شامه نیم درم بنفشه مغاث از هر یک نیم درم و بخل
 هر یک نیم درم مطبوخ یا فیه شست بر کاسف و ترنجبین
 حاشا سحر فودنه حذوقه کوشا سد و در آن شیند و
 مشرق و لوس و ترناق فاروق تناول نمایند و در میان بر و عنای
 گرم نمایند و اگر ماده سودا بود علامت صلابت
 کمودت لون و قشفت جلد و قلت وجع و بطور صلابت
 بعض بود علاج بهر روز جلاد از پنج هلت و کادینان و بالنگو
 در از یانه و نبات تناول کنند و بخور آب شمره حله
 حوند و بعد از پنج کجورنگان یا یک شطح مایه حب بنفشه کنند
 و حب بلبله رزد و سهاه از یانه صبر است و طر از هر یک نیم درم و بخل
 در فلفله و کجور خردل از هر یک نیم درم شطح تلین و بخل
 از هر یک دالمت بگویند و باب رفسی بر شند و این دو ترنجبین
 یا تلین طبع با این مطبوخ کنند و صحت شست بهر روز و سنا از
 هر یک نیم درم بلبله رزد و سیاه و کجالی از هر یک نیم درم و بخل
 یا بلبله نیم درم و بالنگو و کادینان از هر یک نیم درم و بخل
 نیم درم سورنگان مشاک کوشا نه و چون دقت فوداقت باشد
 ایتیمون نیم درم در غرقه کتان بسته همان اندازد و سه جوش بزند
 بس زودیر و ترنجبین و خیارشور از هر یک نیم درم یا بکره یا بکره

سرمدار



معمور عین بود علاج این از آنکه غم نکند هر چقدر که باشد و شربت از
 شراب صندل و حاض با عرق پید و کل پاشا شد استعمال
 مستومات بارده نماید و اگر به سبب غضب بود علاج این بر آمدن
 روی و سرخی چشم و غم بنض و شایده که با آن عرق نه به علاج این
 شراب زرشک و شراب صندل و شراب لیمو و آب انار و بنایت درام
 که هر چند تناول نمایند عدا ندارد آنرا با غوره خوردند و از خرما تر از
 نمایند و اگر به سبب این باشد علامت آن ثقل و خفقان و سنگریز
 و صغر بنض و صفرة وجه علاج این شراب بنفشه و جاش با عرق کل
 رسپا شامند و شش جو با لیمو و سرخا ناخ با سره مغز ادا و خورند
 و رد عی بنفشه و لکد و بر کالند و بنفشه و رس و شامنه و بوند و اگر
 بسبب ثقب باشد علامت آن تقدم سبب و بیست خلد و شش
 و صفرة و ضعف بنض و بول رقیق مایه بود علاج این شادول مرطبات
 و استعمال ادرمان مرطبه و حمام معتدل باشد و اگر به سبب اسهال مرطط
 بود پس طبع کتبه به سفوف انار دانه و رب به چنانچه کوبه شد و اگر بعد
 از عیش باشد علاج عیش کتبه و تقویت شراب صندل و حاض و سبب
 و به با عرق کل و سید و کارد زبان کتبه و یک مثقال مغز یا قوت بخورند و اگر
 حلی سبب محلی برین و کوفتی مسام بود که بود طه قله استحمام یا وصول عمار
 مال غشال با آب سرد حادث شود و موجب خفقان و خلد و ثقل است که در
 علامت سبب بنض و اختلاف و حرمت قاروره و بنفشه و شراب
 باشد علاج این جلابه انار کم کاشنی و غبار و بنفشه و زرشک و بنایت
 پاشا مند و بعد از فوریت حمام و تفریق مناسب بود و اگر طبیعت
 خجسته باشد بنفشه و فوال با مطبوخ آن تلخیص طبع کتبه و اگر علامت
 خون غلبه بخون بود فصد کتبه و اگر کتب از تخم بود فی کتبه و طبع

غضب

بحرانی

کتاب

سجل

کتاب

در بطور

حرارة

ببطور یا چینه نرم کرد آمد و بعد از تنقیه بحمام روید و معده را بر و معصطک
 و روغن به مالند و اگر به سبب خواب مغرط باشد که موجب عید کل
 بود علامت آن لبطور و امتلا و اختلا و بنض و غلط مارده باشد
 علاج این جلابه انار کم کاشنی و بنفشه و بنایت پاشا مند
 عید ایش و سره بادام حوز و سرخا ناخ روید و تعلیل در ماکول و زرشک
 نمایند و اگر به سبب کثرت استحمام یا ملک در حمام باشد سره عجم
 قوت با آب صندل و کرم یک کجی ساده یا قمر بندر بنایت خورند
 کتبه و اگر به سبب بالود و اگر به سبب نزله و زکام باشد شراب
 غبار بنفشه و بنفشه و بنایت بجلات زنده و اگر علامت غلج خون
 بود فصد کتبه و اگر طبع خجسته باشد بنفشه و فوال تلخیص نمایند یا کجی
 و بنفشه و بنایت دوم در حرمت و در حرمت و در حرمت و در حرمت
 باشد که حرارت با اعضا خاصه قلب متثبت گردد و موجب افتاد
 رطوبت شود و مراب انار است زیرا که اگر حرارت غیر متعلق بر طوبات
 شود که در عروق صغیر موجود است انار امرت ادرمان کوبند و اگر
 ان رطوبات را با انی کردند و متثبت بر طوبات شود که در عروق
 صغیر بمنزله طل است انار امرت نایمه کوبند و اگر انی رطوبات
 را نیز افشا نموده متعلق بر طوبات شود که التیام اعضا بر ان است
 ان از امرت نایمه کوبند و حلی دق پشیر بود از حلی عفن و حلی ادرمان و اسهال
 و خطای طبیعت و جنط مرطبی حادث شود و در اسهال و دفع
 باید علاج این انار کم کاشنی و بنفشه و بنایت و صلی و بنایت
 باشد حرارت و کوب و اضطراب بنود و حلی غذا آسان نمایند
 حرارت استنداد نایمه و بنض قوت کرم و حلی از اسهال کاد و کتبه
 نخل و نهالت برن شش جلد حش پزنت شام و کون ظاهر شود

دق

عده

باید

و بارگی روی و اعضا را بیل شود و برینى و از آن بار یک شود و گوش که صحت
 گردد و در بول دینی باشد امید نتوان داشت اما در ابتدا علاج بزر باشد
 عذج ادا است که در مسکنی بارده در جهت شمال و کنار اها
 مسکنی بزند و در بوق بید و کدو و عشم خپند و کلاب و کافور و شش خود
 بزند و در بزر تر طبیب گوشتند و هر روز بر شری از شراب غلب و
 حشاکش و صندل با سیره کم تورک یا آب خیار که دینیات حوزند و
 سیره جو با بکد و در سفناخ و زوجه و جگ و با بیهال خورد و
 سرطان و بزغال غایت معین بود و تدهی بر و عشم و کدو و کسند و از
 بقول و کاشتی و تورک و خیار و از فواکه امار عذیب و سفناخ و سینه
 و اورد و اجاص و زرد الو و خوزه و انکو خورد و سینه و موضع جگر را
 بصندل و کلاب و آب استمان افروز طلا کنند و از جاع و عوارض
 نفسان و سایر منخات و مخففات احتراز نمایند و سعی کنند که کدو
 که با شراب روند و بجای معتدل رفتن و آب عشم و نیلوفر و زیت
 بید و کدو و در شش معین بود و در احیاناً مویخ باز و تانل کنند و از
 ای تب بود و هر مویخ حادث شده باشد شراب حشاکش و عشم با
 لعاب نیلوفر و بیدانه و عرق کل و پیدیا شامند و اسحام و بیدیهان
 مکر کنند و اگر سبب اسهال حادث شود حبس طبع و نقرص طبع
 و آب بکند و آن قرص نر معین بود و طبع از شش و شملوط
 از هر یک چهار روز و در وقت کل کم عاضی طبع و عشم و از هر یک
 هر با دانه معده از هر یک هر یک معده صارد و کم تورک و انکو از هر یک

بغیر

بجزرم کافور بیدرم شش ترم و در هر یک را بکوبند و با آب بکشد و شش از آن
 تناول نمایند و مانند که مدقوق را از هوای ام و سرد نکاه دارند و تقوی قلب
 و معده و بکند کنند و بر اصف و کدو و سبب کارها و باز یها مایل گردانند و از
 حوش و لغات دگش و کلهیات فحش و کینه به سمع ادرس بزند و حوزها
 لطیف و بزمان بخلاف در محبت او حاضر گردانند و افسار خوف و غضب
 جرع و عطش نگاه دارند و این قرص بید و عشم و صفیان طبع و در وقت
 صندل بخند و بر سبب از هر یک یک در کم خیار و کدو و بیدانه و عشم و شش از
 هر یک بجزرم معین عشم و سبب که از هر یک یک در کم تورک بکند کافور
 بخندم بکوبند و با لعاب کدو بکشد و در حشاکش و کدو و کسند و از
 و حوش علامت ذلول طبع و کافور و شش و خزان یا شش بر بیدانه
 اندک غذا خورد و بدفات و اگر کشت مرغ و کدو و در اجاص و در
 و کاشی و نفع در مرغ و اینتی نهند و عرق ان بکند و در زیت و در
 تناول کنند عظم معین بود و در سبب و سبب است که بر فراج
 غالب شویخ و حار و اگر شش باج را طار شد و باشد که سبب شوق بسیار
 و استعمال مبررات با فراط حادث شود علامت ذلول و شش و کدو
 بود و التهاب و شش و اسهال نباشد و سبب از بود علاج ان
 لستجین و ترطبیب شد مثل شراب کافور و شراب امار عذیب و شراب
 و اعذیه کثیره الغذا چون بهر و مرغ و رط و زرده کم مرغ و آب و شش بره
 و بغاله و خلاوی شکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و حقنای سینه
 و مستومات معتدل چون غنیر و لادن و یا بجان و زلس و شش و تدهی
 بنفشه بادام و پیه مرغ و آب سبب و در حشاکش و عشم
 و ان عبارت از تبی باشد که حرارت او لا احوی اصلا شود و ان را از کم

اسهال

و ان بخت بخت و روح متاثر شود پس بر اعضا رسد و از آنجا
که لایق خلط می شود خالی نیست که انرا متعفن می گرداند یا نمی
سوزد پس - که اندک نمی گرداند انرا سوزد پس که اندک اندک خون جادت شود
و اگر متعفن گرداند برین که تعفن او در خارج عروق است یا در داخل عروق
اگر در داخل عروق است از آن حمایت لازم بود که در وقت ان
جهاست که خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر در خارج عروق است
بود لنگه و اگر سودا بود ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود مثلاً
و کبد و طحال و معده از آن حمایت دانه متولد شود و در آن خون نماند
خارج عروق متعفن شود سبب حرارت است که بکلیل زود و زود
زایل نشود تا از نگاه که ماده باز جمع شود و ان ماده اگر صفر بود غلب
خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج
عروق در او را بود و ان است عرضی باشد و ان انواع حمایت موده بود
اما انواع حمایت مرکب تر کبیلا یا از اجناس متعارفه چون ترکیب حمی و سردی
و حمی بلغمی یا ترکیب ان از انواع جنس واحد بود چون ترکیب غلبه یا غلبه و سردی
ترکیب ان از اجناس و غرض واحد باشد چون ترکیب دوبرق و غلبه و سردی
گفته می شود و در آنکه عفونت سبب غلبه ای روی گوید بود یا غلبه ای که متولد نشود
بر می صالح خون است و صیاریا غذای که انچه از خلط شود متولد نشود
عفونت بود مثل فواکه و باث که عفونت سبب کثرت و از وقت خلط
حادث شود حمی مطبقه بنی بشر که از تعفن و تغیر دم در عروق
عارض می شود و اصناف ان سه است اول مزاجیه یعنی هر روز که
زیاده شود سبب انکه متولد در در طوبیت ان بسیار بود و عفونت پیش
بکلیل باشد و از صننف برتری اصناف بود و دم متاخره و ان

کود

حمیات مزاجیه

مرکبه

مطبقه

که در آن

که هر روز که است نقصان ببرد و پس از آنکه بکلیلش از تعفن بود و دفعه
و او تنگ باشد نه زیاد شود و نه کم لا و در سبب ان تعفن و باث که ان
بت بحر و در سبب ان متولد گردد و اگر درین بت برات سیاه و بنر در بظالم
که در لیل بر بود **سبب حمی مطبقه** در وجه و عین و انتفاع عروق
و ضیق نفس و حره و عطل قاروره و عظم و سرخه و از متلا بنض بود
و با این بت سرخه و باث که در سبب ان متولد گردد و اگر درین بت برات سیاه و بنر در بظالم
یا سبب فصد اکمل یا بسبب انکه در اجزای دم بحسب قوه و احتیاج دارد
برفعات بود و حمایت در عین نیز باید در هر روز خلط از غلبه و بنیول
و کج کاشی و باث یا قمر هندی و در کجی و باث شامل کنند **حمیات مزاجیه**
کسباب و غلبه و در میان روز برتری از باث و عرق کل و پید
و بنیول باث نمیدارند و باث که در سبب ان عوزه و در کس و بنیول و بنیول
و طبعی را محبت نمیدارند و بنیول فواکه و در کجی تلخی کنند و همه روزه
دانه و زبان بر که و طلاس بشوند و لعاب نشود و بدانند که در زبان
و در خشم یا بنوع اسهال طبیعت کنند یا بنوع **حمیات مزاجیه**
بنفشه بنیول و کج کاشی و در قیاس از برکت بخیزم غلبه و در سبب ان
پست عدد الوکی سیاه و در عدد الوکی سیاه یا بر زده عدد خشت و در کجی از
و در دم به بند و پست فم خیال شود و در دهن و از اجناس اقتداران همه استعمال نمایند
حمیات مزاجیه بنفشه بنیول از برکت کلام سیستان می عود جویم کوفته کنی و در قیاس
دست شکر سرخ و در بنفشه از برکت کلام در دم ابهام بخیزم و اگر با این پست نم بود
جلال از بنفشه و بنیول و غلبه سیستان و باث شامل نمایند و بنیول و طبعی
بدر کجی و بنفشه و در خیال از برکت کلام سیستان

و در کجی و بنفشه و در خیال از برکت کلام سیستان
و در کجی و بنفشه و در خیال از برکت کلام سیستان
و در کجی و بنفشه و در خیال از برکت کلام سیستان

و غلبه خون حادث شود علامت او این علامات باشد و او را حجامی بوی قوی
 بود و از مطبوعه اضعف علاج آن در قصد و تیرم فقط شرم در اقتصار
 بر موزرات حاضره و اگر احتیاج بکشی افتد به نفع و قوا که در نخبه الکفا
 کنند محرمه بیتی صواد بود که ماده آن در عروق متعفن شده است
 و این تیر لازم بود بدستور غلبه شداد کند علامت آن تشنگی و در ضرب
 و پوزنه و خشونت زبان و صفرة آن و صداع و بربان و زردی چشم
 و نبض سریع متواتر و مازوره ناز بود علاج آن بر روز جلا
 ارجح کاشتی بنفشه نیلوفر و آو سیاه تر کجانی نبات تناول کنند و
 عند ایشره جود پیره حشاش خورند و اگر سرفه نباشد مساهلای دور
 کجانی و شراب حاضی و لیمو تناول کنند و الا شراب کجانی و بنفشه
 و بلطیغ کنند باین مطبوعه و اگر در مطبوعه نفوذ باشد
 شراب و سکر و مقدار حمل در آب کجانی سده ده و در تناول نمایند باین
 و اگر سرفه باشد سنا و تخم بنفشه نیلوفر و کاشنی و تخم حیار و از مین
 سه درم غلاب ده و عود سیاه و پست عدس خشت تر کجانی از مین
 با نروده درم و مشومات بارده استعمال کنند و اگر بخوبی بشدت حوالب
 شراب کجانی لعق نمایند و در تیرم و بلطیغ کوشند و بعد از ثقیله شراب
 تخم نورک یا شراب کاشنی یا آب کجانی یا مسند و نفوذ رزد آکو نیز سنا
 بود و چون بیت معارقت کنند لغت و تیرم نمایند باین علاج و
 و ضدل و موزنه از مین و آکو کس و انازاده و نازک هر کدام که
 شود باز دوج خورد حمر غلب بیتی صواد بود که ماده آن در

بیتی محرمه

غلب

مسکله م

امر امر طاهرین / باب ۷

ص ۲۹۰

باب ۱ / اورام

ص ۲۹

باب ۲ / بنور

ص ۲۹۵

مسکله

باب ۳ / جراحه و زرع ص ۳۰۲

باب ۴ / کسر و زرع ص ۳۰۵

باب ۵ / جذام و امر افتر جله ص ۳۰۹

باب ۶ / امر امر ص ۳۱۵

باب ۷ / زینت شعر ص ۳۱۸

آب ساق در چشم جگانه در عین الیه نظر کنند و اگر طبیعت گرم باشد
 فرض طبعیست با شراب خنثی بخورند و اگر سرد باشد آب شراب کهن
 و معش خورند و در حصه قطعا طبیعت را تحریک نمایند که غذا
 در این طبع میزده مغز باداع و خاوری بریان کرده یا خشیش بریان
 کرده تناول کنند و فرض کافور با شراب گرم سبب شراب
 بخورند و اگر میوه سی بر طبق عالیه باشد شراب معش و نبلوفر
 باب گرم باشد نهند و معش و سیستان در جواب این از م
 و پیش از آن تصرف نکنند و در تریه و تطیفه دم سعی نمایند و اگر
 سرخ باشد شراب رگس و عوزه و لیمو و شراب کادی معذب بود
 ملاک آن تا قدم چون نهایت حالت میان صحت و مرض است
 آن متوسط باشد میان تدریجی و تدریجی پس باید که تنقد
 حال نام کنند و از احوال و اعراض که او را حادث شود متعین
 باشند پس اگر در نفس او سرعت و در قاروره او غلط و صبیغ
 باشد و صداع و ثقل سر و به نفس و قلب نشاط بود دلالت
 بر آن کند که بقیه از مواد باقیست پس باید که بحسن تدریجی
 که نام از آن به تنگ نیاید مشغول نمایند و عملیات غیر قوی
 چون نقوعات بپایان کنند و فرض طبعیست که بکجهای معذب بود
 و چون چهار روز از روز اول بت بگذرد فروج به بندد به تدریج عادت
 بر آن کنند و چون روزی از این بگذرد فروزانی که مناسب مزاج
 با کوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جوع و تشنگی
 منحنیات احتراز نمایند و چون قوت یزد استجماع مناسب بود

عقیق زرد برند تا ماده متغیر شود و بعد از آن که سسته با کلاب طلا کنند
 در می باشد که ماده آن صنوادی بود غلیظه و او
 آن است که بایل بسط جلد بر با ولون آن سنج در کس در آن
 بود و چون دست بر آن نهند سرخ گردد و چون دست بردارند باز
 معاودت کند و با آن بت و تشنگی و خفت و التماس باشد
 علاج این چون علاج فلغونه بود ولیکن در و بر بیشتر باید کرد
 فلغونه بجزیف است **درم زهر (اندیما)** ار ماده بلغمی حدیث شود
 در می سفید باشد و با آن حرارت و المی بود و چون انگشت را
 نهند فرود و در زمانی بخار غلیظ علاج هر در جلال از
 بخ فکرت در از این و کلینکین تناول کنند غذا بخورند و شیره
 حنکله از خوزه و بعد از پنج تلیبی طبع است کسب یک لایه و چون
 خیارشور و مسهلات بلغم و بوره ارنی و نمک و زیت و سرکه بر دهم
 طلا کنند و کفر دریا در سر که کوشا شد و خاد نماید با آفتاب
 صبر بایر که طلا کنند و سعد زعفران و ماز و زعفران و علاج
 در می بود که غلیظ باشد و فلان را غلای باشد و از عضو خارج
 بود و مقدار آن از نخودی تا خوزه می باشد **تنقیه**
 در آن است یک لایه و ایاره و لونه زیاد استعمال هریم دیا خلیون
 و اگر به کلینکین زرد و شکافند یا اوده محرقه چون فله قیون و دین
 بر دیکت نهند و چون منجی شود گیس که غلاف اوست بصناره
 بیرون آورند و در محای مدلم لکهار بر نهند **طای ورمی**
 او آن است که در استه اولی بود
 و هر روز که اند بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارت
 نلس فلغونه تحسین کرد و در آن غرق بز و سنج چون دست

مسوادر

درم زهر (اندیما)

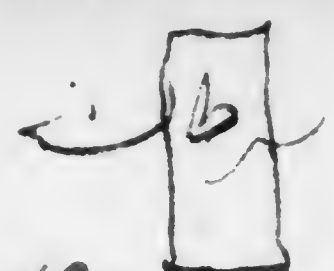
مسوادر

طای ورمی

مسوادر

طای ورمی

طای ورمی



بای سرطان بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از مودا
 فلغونه افیتون و غار یقون کنند و از حب نیز معین بود **تنقیه**
 افیتون یکدم بطور حوضی سنج از هر یکدم هم بلغم سیاه و کابل
 از هر یکدم یک نعل نعل غار یقون نیمه ایکس مجموع کوه و یکدم
 باب کفشی بر شند و حب سارند و در اول حدیث این **درم**
 رادعات استعمال کنند و بعد از آن محملات چون روغن خل
 و صغی و اگر متیق شود یا توتیای مغول و مریم دیا خلیون و اگر
 ورم صلب بود و اوده در آن اثر نهند طبع از آن نیز نهند و اگر ورم
 متیق شود توتیای شسته و طلی محرق و کل ارنی و ورق کل بر
 بگویند و بار دغی کل استعمال نمایند و اگر این ورم زنی را حار است
 شود در از در طبع یا بر معن نمایند **درم** ورمی باشد
 تشابه سکو اما اودا کوشش ارنیخته بود و متعدد باشد و
 و صلب تر از سلع بود و بیشتر در کردن و پنج ران واقع شود
 تنقیه بدن از بلغم و سودا و جنتاب از اغذیه غلیظه کنند
 و استعمال اوده محکم مثل مریم دیا خلیون یا از جود خوش
 یا بول کوهان یا از با قلاست هریم ابرت ازفت شمع به
 بط از هر یکدم صناد زرد و اگر به کلینکین زرد بشکافند و بعد
 از آن اوده لکهار در دهم **درم** و اشته کسسه ابرمت
 همت هر قمار لکهار و فریق الغار باز در از هر یکدم ورم غلظت
 چهار دهم بگویند و با بول کس استعمال کنند صناد و از پنه خون
 را پنج بول شتر خاد زرد و لوز از خازر است که بر لوت
 نیک طایر باشد و آن بدین خازر بود **طای ورمی** قطع باشد

خازر

د باید که با احتیاط قطع کنند تا عروق و شراب این منقطع نشود و بعد از
 قطع اگر تفتی یا نه فله منون استعمال کنند و بعد از آن اندیم ملجم بکار
 دارند و درم صلب است آن را استیوس خواسته و از ماده سودا با آب
 غلیظ حادث شود یا از درج حار که استعمال مبررات با فراط
 کرده باشند و ماده میخ شده باشد علامت وصلات
 و عدم وجه بود و لونه آن چون لون بدن بود اما اگر اراده
 سودا بود رنگ آن چون رنگ اسرب بود علاج آن تنقیه
 بدن کنند از بلغم و سودا و استعمال ادویه مجله مثل پیه مرغ و
 و غرس در دانه و غرس قی کا و قتل و کشنه و روغن با لونه
 و چیزی حاد و در شک بزرگ خطی از هر یک درم و درم نیم
 انجیر است عدد با هم بگویند و نهند ^{مقل جادو شریع}
 رو باه با هم بگویند و استعمال کنند ^{ان را و بشد گوشت}
 و فرق میان او و سلع آن است که او در میان اعضا باشد
 و از اغلاقی نباشد علاج آن تنقیه بدن کنند از بلغم و سودا
 دریم و یا خلیق استعمال کنند و بعضی آن را بگویند و قطعه
 اسرب بر آن کنند و به نهند و اگر در پس گوش باشد آن را در طلا
 گویند یا کستر حلزون و سه نی ملت طلا کنند ^{طاعون}
 و درمی بود که در اعضای غده و جوی حصید و پستان و زرد بخل
 و نخ را و واقع شود و صدق آن از ماده سنی باشد که عصور را

طاعون
 درم و درم نیم
 درم و درم نیم
 درم و درم نیم
 درم و درم نیم

فاسراده

ماند کرده و رنگ آن را متغیر سازد و با شد که از آن خون و
 مترشح شود علامت تنقی و غشیان و خفقان بود و هر چه رنگ آن
 سیاه و بنفش باشد قاتل بود و درن مرض فصدت و تقویت
 دل بتراب حاض و لیو و صندل و شیب و انار کنند
 عیس و سر که حوز و در حوالی خود برف و یخ در برت مید
 و بوش و ط بستان افزون کنند و در مرض بارده سکی سوس
 و صندل و طاب و کافور بگویند و بر سینه نزل کنند و بر درم نیم
 نالند اما اگر آن موضع را حجامت کنند و ماده را جذب
 نمایند و بعد از آن باب گرم بشویند مناسب بود علامت او
 درمی بود ریخی علامت آن است که چون مشک بر باد بود و
 چون دست بر آن نهند و درود و چون دست بر دانه فی الفور
 بحال اول رود و محسوس گردد که در آن ماده نیست و اگر برت
 باشد چون دست بر آن رتد او از دانه جلال از
 کح کاشنی و سداب در از آن و کلقند با نبات تناول کنند
 و خواب یا شیره خسله و حوز و و اول در آن کنند و محج بر
 موضع نهند یا شرط و روغن با لونه و سداب بر آن مالند یا
 تخم کرفس و اینسون از هر یک درم کحوش اند و صاف کنند و روغن
 زیت بر آن برزند و کحوش شد با آب برود و روغن با لونه
 استعمال کنند ^{دلیل}
 بعد و رنگ آن چون رنگ بدن میسر و صلب بود و با آن
 و جعی نباشد و درو مواد خلیقه غریبه جمع شود و
 خراج آن است که در ماده جمع شده باشد

طاعون
 درم و درم نیم

لغز

دلیل

از ادرام و با آن حرق و حارت باشد علاج آن تلبیس طبع کند و از آن
 حلقی که غالب بود و منجات برداشند و بعد از آن منفره گردانند
 و مواد را بر آن کنند بعد از آن هر غده ای مدله بکار دارند و گفته اند
 که اگر پنج زکس با غسل طلا کنند یا دخیلین با لعاب حوزل
 منفره از آن با دوم در بشور با بشور
 ادرام بود بعضی دمی چون سر او دمل و بعضی صغری چون
 ناله و جمره و بعضی بلغمی چون سرار بلغمی و بعضی سوداوی چون
 جرب و نایل و سابل بر آن بزرگ باشد ماده آن می
 بود که با آن رطوبتی ناسد است بخت باشد و از ذات هضم
 و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین ادرام است
 که در غرض باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن کنند مطبوع
 بلبله و از گوشت و شیرین از احتراز نمایند باقی علاج ادرام
 بود شری بشوری بود پس با آن نمحه و حفاک و کرب باشد
 و دفعاً حادث کفو و سبب آن بخار بود که از دم مراری یا بلغمی
 بورتی رخزد و آنکه دمی سرخ تر و گرم تر بود و در ریش است
 نمایند و آنکه بلغمی باشد در ریش حادث شود و در ریش است
 کند علاج دمی فصد باشد و تلبیس طبع کند مطبوع
 فواله با سقونی یا مطبوع بلبله و در بلغمی تلبیس الکفای نمایند
 فصد کنند و بدن را با آب گرم و سبوس و سرکه و طلاب بشویند
 نبات اللیل بشوری چند خود باشد که در ریش حادث شود و با آن
 خارش عظیم بود علاج آن فصد کنند و کجا رزند و اندام را
 بسوس و تخم جزه بشویند و اگر احتیاج افتد تلبیس کنند

رمل

شری

نبات اللیل

نیمه

مکمل
 جاورسه

غده بشوری چند صغری بود و بشورچ پس شود
 و بیکه بر متصل کرده و مایل بود بصغره و جاورسه بشورچ پس شود
 بکا و رس و اصل آن سرخ و سران سینه بود و با آن خارش عظیم بود
 علاج آن هر دو تنقیه از صغری و حفض و در ریه ترکیب و
 عسل و اقاقیا و صندل با آب کاشنی یا آب رویه ترکیب طلا کنند
 و اگر متوج شود و ممتادی شود مرضی اندر و خون طلا کنند
 مازد کند ریش بانی از هر یک سر در قلعیدس درم را در ده درم
 بلویند و در شراب برشند و خشک کنند و بوقت حاجت بکار
 می سازند و طلا می کنند درم جید مازد از سر درم
 رزد جوید کلنا رز از ده طویل بلویند و با موم و روغن پیامیرند و بکار
 جمره بشوری چند پس بود فحایت سرخ و با آن سورشی
 و المی عظیم بود و ماده آن صغری بود با خون رقیق از نیمه علاج آن
 تنقیه بدن کنند از صغری و مجسم بر موضع نهند یا سرط عینی یا مواد
 متفوح شود و باقی علاج او خون علاج غله بود و ناله
 بثره چند سرخ که حادث شود و زرد خشک گشته کرد و با آن خارش
 و سورشی باشد و در اندرون آن آبی تنگ بود و در ابتدا
 ظهور آن خطهای سرخ و سرخ چون زبانه آتش بر سر علاج آن
 حفض و کا فور بلجانب بگو خمار کنند و مازو و فلفله سرکه
 نیز مفید بود و از جلاده و گوشت از احتراز نمایند فحافات آبله
 چند بود که در اندرون او خونی یا آبی تنگ باشد و با آن از جوشیدن
 دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و شکی

نار فارسی

نقاطات

دم به شرب غائب و نیلوفر و اعنیه بارده چون عکس و سرکه و غیر
 بندی و انار دام حوز و نفط را میجو کدشته تا آنکه در آن
 پیرون اید و هر دم اسفنداج و مردکینج بهند و اگر درخت کبک
 مریم قلقطاسر تعال نمایند و غیره بتره بتره که کاد
 شود و شکافته که و از دما شد رکی پیرون اید و کاه باشد
 که از آن حویلی چون حرکت گرم محسوس شود و بعضی گفته اند که آن
 خود گرمی باشد و بتدریج دراز گردد و از کبک شکسته
 بنایت بد باشد و اگر در ساق و ساعد پیدا شود و ای
 مرض در مدینه طلیعه و مصر و خراسان و طبسی و لاریس
 باشد و سبب آن فضلال بود که در عرق جمع شود و بوی مطهر
 منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریقی دفع کنند علی این
 فصد بلیتی کنند یا صافی و تنقیه بدن نمایند مطبوعه لیسون
 و جب قوایا بعد از تغذیه تناول اطعمه و کثرت حمام معذبه
 و در ابتدا آن را بصدل و صبر و کافور طلا کنند و چون پیرون اید
 بقطره اسرین بنهند و در از می شود و بر اسرین می بخند و باید
 که احتیاط تمام نماند تا پاره نشود و این هنگام باب ارم و
 روغن زکس و بنفشه و لغاب کبک طلا کنند تا با آن سر ملا
 و خاکستر نی سرور و مردکینج بخند و بلون با موم و روغن آینه
 و بالند و آنچه باقی به پیرون آورند بعد از آن از دیمه مدله نگار
 دارند

عری مدتی

حفظ

و در ابتدا

و در ابتدا اثرات متفوقه باشد و متفوق شود و خشک تر شود و اگر
 طبعان را واقع شود و آنچه از و صید اید آن را شیر نیت گویند
 اگر سن و مزاج متفقی باشد فصد قیفال کنند و عرق باقی
 مناسب بود و الا حجامت کنند از کس و تنقیه بدن مطبوعه بلید
 و شربت تره نمایند و در گوشت و میزنی را حتر از کشته و بادام تلخ و زرد جو
 ارم برین سیت درج بگویند و پنجه در معالجه خلخمل کنند و هم را ارم
 پیامیند و در صحران و در وقت حاجت بایک سنی و در غی کل
 بایند و طلا کنند یا زدن و طویل و کلان و رایتی و اما قیاب بگویند و
 با جلد خمر و روغن کل طلا کنند و زرد جو و دیوت اید و مردکینک
 و خنایر معیند و آنچه خشک باشد بر آن پوستی سفید بود از
 ماده سودا باشد و روغن عیش و کدو و شیر زنان در برین جها نند
 و آن را بر روغن کدو و در سفناخ بالند و اگر غلیظ و صلب شد
 با ستره بخاشند و علی بر آن نهند و صبر و در استنک روغن
 کل و سرکه بایند و طلا کنند و نوع از سفوف است که آن را
 شندی گویند و در آن سورخها بود که در آن خمر خون نهند ظاهر بود
 علی او تنقیه بدن کنند و زنجار و غسل طلا کنند و نوعی دیگر
 هست که از آن رطوبت جو غساله گوشت آید علاج آن است
 که تخم بر آن نهند تا آنکه در آن باشد پیرون آید و نگاه لکل بدن و
 مردکینک و سرکه و روغن کل طلا کنند و نوع دیگر هست که بغایت
 سرخ باشد و کدی که بسیار زرد کافور سوخته و اسرین سوخته

شریک

شده ای

جرب اند و بعد از تنقیه جرب را با دیمه محقق طلا کنند صفت
 ذوبی که جرب را نام بود که برت نند بخردم مویخ و دما را
 ده درم بگویند و با سر که طلا کنند از سر زین مقتول خرمه
 قسطاط دی بگویند و با روغن کل و سر که طلا نام
 نوره و مغسول کبریت کندش خرمه قسطاط خازانه
 میوه بالیه اغا برابر بگویند و با روغن کل و مالیت و سر که
 طلا کنند در خام و بعد از آن بانی که در آن ورق مورد و کوس
 جوشانیده باشد بگویند و بعد از آن بصل و طاب بالند
 و اگر جوشک باشد بر زرات حکام کنند و ترمیمی روغن بشو
 و کد و نمایند و با دانه تلخ و قوسا و دانه کبریت هر یک
 کجند بخردم بگویند و با روغن کل و خل خرمه طلا کنند
 خارش اعضا بزرگاری حاره و اخلاط حرقه حراری لذت
 حادث شود علاج آن فصد کنند و نفوق فواکه یا غرمه های
 ترنجبین و نبات خورنده و روغن شمش و کد و با اعضا بالند
 و طاب و خل خرمه و اسلوق و خیار در اعضا بالند و اگر به سبب
 اخلاط طبع اسهال طبیعت کنند و اگر بواسطه بخارات بود
 که در شیب جلد متعفن شود علاج آن نیمی راکم بدل بود
 و درین نوع استخام باب در باد آب شور معتد بود و لول کوان
 بر اندام مالیدن نافع بود و متونادام و خشکی بگویند و با
 سر که بالند و شایخ را بواسطه ضعف و تولد بلع حله
 حادث شود علاج آن مداومت بر استخام و ترمیمی بالند
 باب در جراحات و زخوب جراحات اتصال

حکله اعضا

اتفاق

باز

و باشد که کوثر را حادث شود علاج او آن است که آن را
 با کوبیده روغن و بوی و امثال آن نگاه دارند تا خیر و در آن
 بنفشه که مانع الحام باشد و آن را چنان به بندند که به متصل
 کند و اگر متصل نکرده بیا پیش روغن و اگر حواض غایره بود
 در و رات مجلیه و محقق است تعال کنند و پنبه آنرا در آن کنند
 تا از جرات پاک شود انعام فرود رات و در نه های مناسب
 استعمال کنند که کوثر بر دماند کند را از روت
 ایرسا از برین درم خرد اسلوق درم بگویند و با موم روغن
 زیت جرم سارند که مانع بود خول سیگال
 انزروت روغن برابر بگویند و در آن زیر بند و جواحت مرکب
 بود که با ادرام و کسر استخوان و قطع عرق و عصب و امثال آن
 فصد بیتی کنند و تناول شری از غرمه های یا
 انارین یا نفوق فواکه و اگر با کسر استخوان باشد خمد جبر
 استعمال کنند و اگر با روغن باشد حوالی آن مالشند و در باه
 ترک و سر که طلا کنند و اگر کوثر فاسد شده باشد
 مرهم زلفار بر آن کنند تا بپزند از در اعضا جواحت
 بر عصب و اعصاب و اگر در طول باشد اسلوق بود
 که لذت هوا سر دوا سر نگاه دارند و آن را روغن زیت جوا
 مالند و به بندند تا سه روز بگذرد و از حدت ورم ایمن شوند
 بعد از آن فرغی و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر درم کرده
 باشد قلع قیس بگردم زاج نیم درم توپال مس ده درم قنه بخردم
 قشور کندر هشت درم زفت سی درم همه را با یک رطل

مرکب

سرکه سخی کنند و سرکه شمع با آن خم کنند و در دیک شلای
 مردم سازند و استعمال نماید و آرد به مایه و قطعا ~~نفع~~
 و اگر آن جراحت موجب شخ شخ شود و عصب قطع کنند تا ضرر نباشد
 منادی شود و در غی دایه کنند و فواید را بر سر منقعه و سرخ
 ساق کاو بالند و اگر بر سر جگر افتد و فواید و منادی غش دایه
 رسد ~~النت~~ که صوفی بریت بیالایند و بر آن اندوه
 روز دیگر بگذراند تا از دم سرخ آدایمی شود و بعد از آن
 در درات استعمال کنند ~~و~~ و ق و ج و ا و ج که بر زبان
 و بر روی واقع شود ~~ان~~ است که خرقه بر سر که و کلاب
 بیالایند و در جراحت آکنده و اطراف آن بمیزدات قوی
 طلا کنند و مازد بسوزانند و بخل فخراتش آن بنشیند پس
 بپزند و بر جراحت افشانند یا سنگ که آن را آب پین
 گویند و غبار آبی یا سفید بپزند و پاشند و پیش خورشید یا
 بیالایند و بر آن اندوه بپزند و اما قروح بسبب جراحت
 و اجابت منفی حادث شود و هر که از قرحه آید از تنگ شدن
 آن را صبر کند و اگر غلیظ بود و بی علاج آن اگر دنج بود
 قیج بسیار بپزد و بکین طبعیت نمایند و در حبل و قوت و سبب
 و از لثه غذا و اطعمه مرطوبه از لثه اندوه و آید و محلیه محقق مثل مرده
 و زرد جبهه و ورق و دکن دولت اندوه و کثرت زرد و زرد
 استعمال کنند و از قرحه در اعضا صلبه شد و زرد و زرد
 کند و خون سیاه و شان بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ

قروح

بل

بایست بپزند و مردم بدور است و نام ~~مور~~ قرحه باشد که آید
 و اندمال بپزند و آن را غور بپزند و قرحه آن فراخ شود و کشت
 سفید و سخت باشد و دایه طر بات از آن جارد و آن ~~نفع~~
 چینه کنند و راه شراش کنند و بنزد راضو بیالایند و در آن آکنده
 با کلاب و خاکستر زرد بپزند و اگر منقعه شد فایده و
 گوشتهای فاسد بیرون آورند با آبی مادار و دایه لکال با داغ
 کنند ~~و~~ در کسر و خلع و دایه و دایه
 و مانند آن کسر تفوق الصالی را گویند که در غلظت واقع شود
 علاج آن اولاً فصد کنند و بلیس طبعه نمایند و عکسور محکم
 به بپزند و اگر از بخت خارش کنند بکین بپزند و آب گرم بر آن بزنند
 و عصایه بپزند و کلاب تر کنند و بر آن آکنده بپزند و در خون
 دوسه روزی بپزند و درم بنشیند و مغاث و مورد و کل ارینی
 و اما قیاس بر طلا کنند و به بپزند و اگر از آن خون آید لکدر
 و بکین بپزند و بکین بپزند و اگر از آن خون آید لکدر
 شده باشد و اگر کشت جداشته بیرون آورند و اگر متصل
 بگوشت باشد بکین بپزند و اگر خود نماند و به بپزند و محالجا
 بجای آورند ~~و~~ آن است که متصل از جای خود بیرون آید
 آن است که متصل را بر قی و استی بجای باز نماند و بعد
 از آن بکین جمع و از آن ورم کنند و ~~النت~~ که متصل
 از جای خود بیرون آید و باید و مانع بعضی حرکات بود
 النت که الی عارض شود و الی لکدر تفوق الصالی

و اگر از آن خون آید لکدر
 و اگر از آن خون آید لکدر
 و اگر از آن خون آید لکدر

و

در واقع شود علی بن ابی طالب که عصا بر فرق بالند که از خاک
رفته باشد بارهای خود نمند و مورد و غش و خصلت
کرده باز زده کج مرغ طلا کند و برق که مورد و سر و سر
و سبک مرطوبی و کل از سر و ماش و صندل و کل از سر و ماش
الملک طلا کند و از بال و ورمی بود و بال و فصد لستد و
ماش و غش و طلا در زان و فو و فو یا سینه کج مرغ طلا
کند و سر و سطر اگر بال از نوز و اتصال است
باش و غش و سر و بال و طلا کند و اگر در بود باشد
فصد کند و مرغ و مویای بایک کج و زرد و بال و طاس مرغ
و لک از سر و مرغ و سر کج و بال کند و کج و بال و سر و سطر
بر سر واقع شود البته فصد کند و طاس طبعه نماید و سر که و کلاب
و دروغی کل بر بالند و برق مورد و طلا و پوست از سر که و کلاب
حوش سینه نا اندر شک و عود طلا کند و اگر سر سینه واقع شود
و از آن نوز و مرغ حادث شود و مرغ کج و مرغ طلا و بال
به ناول نماید و طلا و کل از سر و فصد و بال از سر و بال و سر
بارت بکنند و اگر عصب واقع شود و بال و طاس و بال و طاس
شبت و خصلت کج و بال و سر و بال و طاس و بال و طاس و بال و طاس
واقع شود و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
عصب واقع شود و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
بنند و اگر کسی را از زان زده باشد و فصد و بال و طاس و بال و طاس
بازده باشند و هنوز که باشد و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ

بار سبب

حادث

بعلاب

بعلاب و آب سرد تر کنند و بر آن نهند و اعضا را بنند و لکند
نوبت و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
رود آن را به طبعی بر آن آرد و صبر و از زدن و لکند و
در آن کنند و اگر خار یا بکیند و اعضا را بر روی آن نهند و لکند
زرد و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
مجموع یا بعضی با عسل طلا کند و خراشید و سبب و سبب و سبب
سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
با سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
کل از سر و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
و مورد و کل سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
اسفند و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
نهند و اگر سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
خراشید و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
و ورق سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
در اعضا عصبی که با سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
بر آن ریزند و خرقه بعلاب تر کنند و بر آن اندازند و عصب را کج کنند
و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
با سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
از آنکه ابله کند و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب

و اگر اندک در هم آمیزد با نوره بالند یا پست جو باید
مخ و از عضو سبب بالا در سوزنات خیار کند یا بشیر
تورک یا سبب پیاث شد و اندک حاض و کدو و سناخ
خوردن و ان موضع را حجامت کنند و در هم خلط را باند و اگر به
سبب سبب سوزنات باشد در هم خلط و در هم کافور مالند

از بالا در

و اطراف لب بر دست بر ما تحت چون فواید
در تحت کند و در هم بندد و خورد و حرارت و کدو
محقق کردن و در هم تبخیر اعضا شود پس اگر عضو متورم
شود به پوستین و غده گرم کردن و در هم کدو و خورد و حرارت
گرم دارند و خورد و با لبت و تیر و کدو یا بشیر خصله
و توایل خوردن اما اگر عضو متورم شود با بون و شست و اطراف
البت و کدو و کاه در کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
و در کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
در ان نهند و اگر عضو سیاه یا سبز شود شش های عمیق فرو
برند و در آب گرم نهند تا خون از ان روان شود و بعد از ان
کل از من با سر که و طاب طاب طاب و بعد از شش با سر که
گرم و سر که بشویند و اگر متعفن شود و زردیل باشد که
بنقند اطراف سلق و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
نهند و به بند تا ان متعفن شده بنقند انگاه رو باه تر کن
و بر کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
بعلاج قوه مشغول شوند و معاج انکشان سر بربان و

خواران

از انکشان احتیاط فضا شد و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
خاریدن انکشان فضا شد و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
البت که طعن سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و با بون و اطراف البت و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
و انکشان در ان نهند یا انکشان در ان نهند و کدو و کدو و کدو
و اگر انکشان تیره شود نشتر بر تیرا خون بیاید
و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
و ف دی بود که در اعصاب ظاهر شود سبب ضعف روح
حیوانی یا شد که مانع نفوذ ان شود یا به سبب سموم
اورام رفته که ماده ان سمی باشد پس اگر به بندد که زدن
متغیر میشود و نصارت و شلوی ان زایل می شود و ان
تعفن باشد انرا به فواید و اما قیاد برکت کل و طاب
صندل و سر که طاب طاب و فصد عرق کنند که در مقابل ان عضو بود
یا حجامت و ارسال علی نمایند و اگر آبستان به موضع
بارده سالن شوند و خیار و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
کاشنی و خیار و خیار و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
بعد که عضو سیاه شود و سرخی بقوا انگاه ادریه اکاله استعمال
کنند و اگر تعفن زیاد شود و ان کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
ان عضو را قطع نمایند با اعصاب دیگر سلامت یابند
جلد و امراض جلد جذام
بدترین علتها بود و مسری بود و از ان جهت فواید سبب سبب
علیه دانه و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
من الا سبب یعنی که بگریزد از جذام همچنانکه می گریزد
بیشتر و این مرض را دار الا سبب بگریزد و ان از علته کثرت و

اکله

امراض جلد

جذام

واصراف سودا حادث شود و مزاج در سطح اعضا را متغیر گرداند
 باشد که فساد آن یکبار رسد که اعضا از هم فروزید و بر شدت
 متعرج شود و این علت جرم است که متعرج شود برادران عملی باشد
 و سبب مادی از علت حراره موقوف بود با سورا مزاج که
 سبب مادی از اعظم سودا در علت است که از سورا مزاج
 مزاج خست کون بدن بود و خصوصاً در دماغ و باطن به سیاهی و کثرت
 باشد و ضیق نفس بکثرت و در بدن شدن موی و کثرت
 و قوی عرق و بدن نفسی و خوابهای هولناک و بر شدن لبها و
 ظهور غده در اعضا و ترک شدن راحن علاج این در ابتدا
 قصد داجین و اکلین و زکات پس کوشش کنند و خفا بسیار
 بکنند چنانکه نه عشی انجامد و هر روز جلال از بدن فروز و کثرت
 و بالنسبه از هر یک گرم بانیات و در نخعی از هر یک گرم کنند
 عشا کاش به بیره بادا در استفراغ و کثیر خورند و بعد از آن تمام
 به طبع بلبله یا زرد و قیقون یا مطبوخ غار قیقون یا ایاره و تخم
 انخلط تلخ کنند و بعد از سه هفته که از تنقیه بگذرد تا اکلین را
 سفوف یا شامند و بعد از آن بلبله یا زرد و کمال از هر یک
 بخورم غار قیقون در آب سفاج ارفیقون به طوطی و کادرب
 از هر یک چهار درم تلخ نظر و محلا زرد و در هر یک درم نیم بگویند
 سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استیجام نماید و باونه
 و شبت و شمش و اطلیل الملت بکوشند و اندام بر آن
 می شویند و در غش و عیش و بادا و کدو می مالند و به رویه و فوس
 و بط و قمع و نموسان کادیر میخند و با غیزه میز خطه مثل
 کشت و بزغال و قمع و باجه و شتر و تلخی تازه خور و حیض
 از آن استند و قند و در غش بادا نیز مناسب بود و بزبان فارسی

مرطبه

در تان فاروق

ترباق فاروق و ترباق اربعه احیاناً تبادل نمایند و کثرت افنی حرم
 که افنی در آن مردمان باشد و شرب که جوان و سرخ بود و عظم میخند
 و از بقول کاهو و کاشنی و خیار مناسب بود و باید که در موضعه
 حاره و رطبه مسکن سازند و از مسکنی بایره یا لسه و از جاع
 احترار نمایند اما هرگاه که این علت سختی شود
 مدامت بر فصد و اسهال بود و قی در رتبه و در نیت کنند
 و بدن را بدین اطلل نمایند فقط کبریت از هر یک درم
 برکت صندور حب الغبار از هر یک شست هم بگویند و آب کشت
 که در کان طلا نمایند و علامت بهبود آن بود که سهوسه از بدن
 ایشان جدا شود و سفیدی شرب که در بدن پیدا شود
 بسبب ضعف قوه میغیره و غلبه بلغم و سورا مزاج بارد که عضو
 طاری شود علامت است که انت که عضو نرم و سفید و براق
 گردد و موی که بر آن سرشته هم سفید شود و این موضع دارند بر
 بشیره فروز باشد و اگر سونین در آن فروزند کای خونی و طویجا
 سفید بر روی آنند هر روز جلال از اینیون و بالنسبه و از آن
 و تخم کرفس و کلنگینی شادول کنند و بخور آب با توایل
 خورند و بعد از پنج استفراغ بلغم کنند بکب ایاره یا این حب
 صبر سوطار مثالی نریه سفید یا مینر مریج ایاره قیقون از هر یک درم
 تخم انخلط تلخ مصطکی از هر یک دانی تلخ نظر و املک و تخم
 حب السندیل درم نیم را بگویند و آب کرفس سرشته حب سازند و
 فروزند بعد از آن شربتی گرم از شکر ماسا مند و بعد از تنقیه از این
 کبیر و شتر و طویس سادل نامه و زربنج و خردل و شونیز و بیره

برص

tarikhema.org

tarikhema.org

بلغمی یا سودا در متولد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از آن
 بعد از آن هر روز سر با خط سفید و برکت جعفر و آرد با قلا
 و برکت کچر و اندکی نوره بشویند یا سر تر اشند و غش
 کل و اندک سرکه مالند یا زهره کا و دطین فیتولیا یا زهره
 طلا کنند **الشعاب** علتیست که موی بوز دراز
 پوست باموی جدا شود آن را دارا بکته گویند و حدیث
 این مرض از ماد حرمه باشد که در نهایت شعور استوار
 باید و غذا را از موی منعه کنند و آن ماده اگر در مخزن باشد
 علامت آن حمره لون و عظم و سرخه نبض و غلط قاروره بود
 علاج آن غصه کنند و شربت عذاب و از این مادل نمایند
 و موضع را باب زعفران بخرقه درشت مالند یا با غصه
 و خردل بگویند و با سرکه طلا کنند اگر از بلغم محرق بود
 علامت علیه بلغم بود که تنقیه بدن کنند بک قوی
 و مطبوخ برید و غاریقون و عرعره بخردل و سرکه غصه
 معید بود و موضع را بکته انفرار و پوست فنیق سوخته
 و پیاز غصه و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده
 سودا بود تیلین طبع کنند مطبوخ افسیتون در سطح خود
 و موضع را با سر و پیاز مالند و برکت زرد خردل و فنیق
 و پنجه نیک و خاک کشته شبت تر و بر کجا سوزن سوخته یا زهره
 زینق و از این طلا کنند و اگر ماده صغیر بود علامت آن

(دواء الشعاب)

د

بلغم

سودا

سوز

صنوه

صنوه موضع و پوست قشف جلد آن بود و با آن تلخ درین و
 باشد علاج آن هر روز آن موضع را با آب لقی برکت
 و سبوس بشویند و تنقیه کنند مطبوخ فواکه یا سقونیا یا
 بلبله یا شامیره و افندیان و بعد از تنقیه موضع را بخرقه
 درشت مالند تا سرخ شود و سرکه کوفته یا سرکه طلا کنند یا شمع
 سوخته و خفصه و جو سوخته و کف دریا بگویند و با روغن
 زینق مالند و اگر سرخ و غش و درکت با سرکه بمانند و طلا کنند
 یا سرکه در آن موضع مالند موی برونماند و دارا بکته
 نیز همین علاج بود و در او تدبیران روغن کدو و عیش مناسب بود
 اما اگر تورم بخت لب خفصه حرام بود و غش استعمال کنند و نوره
 و زهره کا و دوشخ سوخته و فنیق سوخته مالند یا پنجه نیک و آرد
 خرما و و سبوس سوخته یا روغن زینق طلا کنند **الکسار**
 کاه باشد که موی سبب قلع غذا و نقصان بخار و خا بزر و خا بزر
 در ايام نقاهت و سل و دق علامت آن تقدم سبب محله
 و مقاسات اعراض بود علاج آن مادل از عذره حیده
 الکیموس کثیر غذا باشد و استقام و شش موی بکته و برکت
 بید و در شکت و تدبیران روغن فنیق و اگر سبب خفصه
 حرام بود یا بواسطه پوست و کثافت جلد علامت آن
 جعورت و غلط شعور باشد و موی را بقوت بر توان کنند
 علاج آن بادام سوخته و شمع سوخته یا زینق یا سبوس و طلا کنند
 کنند و بادام سوخته و شمع سوخته یا زینق یا سبوس و طلا کنند

دواء الحیه

و اگر ضعیف باشد بطبایع باشد علامت آن وقت و
 سرعت انتشار رو و چون موی بکشد با آنکه قوت کند براید
 علاج آن کثرت استحمام بشو و مالیدن موضع بخرقهای درشت بعد از آن
 بر جاسف و شمع و باداغ تلخ بپوزاشد و باز هر که دارد و بپوزاشد
 و از آن غده مرطوبه و لبنیات احتراز کند و قوت او را در طبع کند
 و اگر بواسطه کثرت بدن و عت مسام موی بریزد بنا بر آنکه بخاری
 که ماده موت متفرق شود استعمال روغن آنکه مورد
 و بلیله و ماز باشد و جلدر اکتشف که اندک بقیه است آن است
 که موی پیش سر را بپزد و آن را از پیری بود علاج پذیر بود و اگر اول
 جوانی باشد اسباب علاج او همان است که ذکر رفت شیب
 سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غیری و کثرت بلغم باشد
 روغن آن بعد از غسل مسالکی بود و اگر پیش از آن سفید شود و تنگی
 بدن بکنند از بلغم و هر منتهی قی کنند و از غده بلغمی احتراز کنند و
 قندای منویم حوز و گوشت نرینه بکشد و میوه و لوز و
 کنجک و گوشتای شکار مرغید بود و حیوانات اطراف و بلیله
 و بپزد و کتد اما چون تمام سفید شود و خضاب استعمال کند
 خضاب که در کور می شود استحقاق اگر موی شسته شود و ب
 پیوسته کثرت استعمال جام غید بود روغن بنفشه و کدو و نعنا
 بهدانه و بنک و جود شک بر آن مالند و اگر از اطراف ناخامد
 تنگی بدن از سودا بپزد و اگر نا

و اگر ضعیف باشد
 سرعت انتشار رو
 علاج آن کثرت
 بر جاسف و شمع
 و از آن غده مرطوبه
 و اگر بواسطه کثرت
 که ماده موت متفرق
 و بلیله و ماز باشد
 که موی پیش سر را
 جوانی باشد اسباب
 سفید شدن موی
 روغن آن بعد از
 بدن بکنند از بلغم
 قندای منویم حوز
 کنجک و گوشتای
 و بپزد و کتد اما
 خضاب که در کور
 پیوسته کثرت
 بهدانه و بنک و
 تنگی بدن از سودا

و اگر ضعیف باشد
 سرعت انتشار رو
 علاج آن کثرت
 بر جاسف و شمع
 و از آن غده مرطوبه
 و اگر بواسطه کثرت
 که ماده موت متفرق
 و بلیله و ماز باشد
 که موی پیش سر را
 جوانی باشد اسباب
 سفید شدن موی
 روغن آن بعد از
 بدن بکنند از بلغم
 قندای منویم حوز
 کنجک و گوشتای
 و بپزد و کتد اما
 خضاب که در کور
 پیوسته کثرت
 بهدانه و بنک و
 تنگی بدن از سودا

زینت دارد و اگر خواهند که موی دراز شود برین کجند و کدو
 بشویند و روغن مورد و غار در موی مالند و مورد و کل و امله
 بکوبند و بر موی بریزند و اگر موی درشت و دیر بماند و در اوقات
 حبس الغار و جسته انحراف و مغز باداغ تلخ بپوزاشد و در آن زمان
 مالند با خالیم یا پسه کرک و غرس و شونیز سوخته مالند و که اندک ششم
 اگر خواهند که موی برعانه و بغل بر نیاید بخود سلخه یا فونخ یا خایم
 مورچه طلا کنند یا اینها و بنک و آب گاهو مالند و اگر خواهند
 که موی آنرا بپزد و آب یک خنداب نروده و طی زرنج خاکستر
 از هر یک پست هم کل خنجرده و ج بکوبند و آب که طلا کنند با مایه
 که پیش از آن و بعد از آن روغن کل بر موضع مالند یا اینها یا نروده
 زرنج و ج بپزد و آب یک خنداب نروده و طی زرنج خاکستر
 بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مردان شک و ده و ج ماز و امله
 از هر یک بچند بکوبند و آب بود طلا کنند یا خلیه و آله و برک سر و زرنج
 بکوبند و آب مورد و موی مالند و اگر خواهند که موی بلند شود یا جعد
 بخشیم حوز و بشویند و اگر خواهند که سیاه شود و نیمه جعد و حنا بچند
 بپزند و روغن جرب که باب گرم بپزند و طلا کنند یا بنفشه و آب
 موی بپزند و با باد او آب مورد بشویند شقایق و کل طلا
 سخی نمایند و روغن بنفشه بر سر آن کنند و در اوقات بپزند و هر روز
 نسبت می جنبانند ماده روز بپزند و بعد از آن در موی مالند
 بخندم لادن در پست هم روغن مورد از آن و یک شبانه روز بپزند

و اگر ضعیف باشد
 سرعت انتشار رو
 علاج آن کثرت
 بر جاسف و شمع
 و از آن غده مرطوبه
 و اگر بواسطه کثرت
 که ماده موت متفرق
 و بلیله و ماز باشد
 که موی پیش سر را
 جوانی باشد اسباب
 سفید شدن موی
 روغن آن بعد از
 بدن بکنند از بلغم
 قندای منویم حوز
 کنجک و گوشتای
 و بپزد و کتد اما
 خضاب که در کور
 پیوسته کثرت
 بهدانه و بنک و
 تنگی بدن از سودا

بس بالشی زخم نخوت اند و در روی مالند آخر نماز و خور و قیل
 یهود بند و بار دغی زیت در روی مالند آخر جوهر و در زخم
 خیسایند و دوازده درم مازنی در زیت جوشانیده بر سیاوشان
 و شب یانی و واقی و لعل از هر یک شش درم مس سوخته و پخت
 جوز تر از هر یک درم بگویند و با آب بپزند و بالند و اگر موی چنان نماند که
 جری است و دست را زجاج را بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 فی شادال اطراف لکند و سراب در باغ و کشت و بپزند
 اگر خواهند که روی یالت و سفید باشد و با آب بپزند و با آب بپزند
 سبب فی باطلات مند و کوشتهای سبب خورند و از اغذیه
 غلیظه و حریقه آخر از کشت و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 پنج از هر یک درم کثیر بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 یا بچنی و تخم خرمو و پوست عدس و پاشان در آن درون خورند و با آب بپزند
 پرورده سادی بگویند و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 روی سرخ شود و کشت بره و شیر زرد بپزند و در روی مالند و با آب بپزند
 فساد بوی اگر بپزند و فراخ طحال با کبک بشد و چون برمان علاج
 کوشیده و اگر بپزند کشته تناول چیزی بود که موجب فساد و لون شود
 چنانکه اگر کشت اکل با بچیان و کربن شود و لون فساد شود و از
 تناول افادیه حاره صغره آن و از ابهای به و اکل طین لوی متغیر
 شود علاج این اجتناب از آن بسیار است و اصلاح غذا و آب و استعمال
 و ادویه جالبه چون خرمو و کربن و لعل و باطل و بچنی و پاشان خورند

علاج کوشیده و اگر بپزند کشته تناول چیزی بود که موجب فساد و لون شود چنانکه اگر کشت اکل با بچیان و کربن شود و لون فساد شود و از تناول افادیه حاره صغره آن و از ابهای به و اکل طین لوی متغیر شود علاج این اجتناب از آن بسیار است و اصلاح غذا و آب و استعمال و ادویه جالبه چون خرمو و کربن و لعل و باطل و بچنی و پاشان خورند

و اگر بپزند کشته

و اگر بپزند کشته و جاع و مرض شده که با بود اعزیه چند اللیموس
 کثیره غذا و تناول نمایند مثل گوشت بره و بزغال و مرغ و ماهی
 تازه و زرده تخم مرغ و المور و الجیر رسیده و اطراف و بلیله پرورده و با آب بپزند
 و از ریاضت و تعب آخر از کشت و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 و آن تغیر روی مغایر و متن عرق است و سبب ان عفونت اخلاط
 بود و معین این حالت است حرکات متغیر اخلاط خون جاع و غره
 و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزی که در اخلاط باشد و در حرکت مواد
 رویه بظاهر بدن و چون سرد و پیاز و ترب و فودل و حلبه و جلیت و
 ابجدان و جرجیر و امثال این علاج آن است که با آب بپزند و با آب بپزند
 هر روز شربت از خرمو و پاشان و نبات یا سبب عرق طین و با آب بپزند
 با سبب و بلیله طینت نمایند و مطبوخ فواله یا بقیع آن و از ریاضت
 و تعب و واقیات آخر از کشت و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 بدان بگویند و صندل و بوی گشنیز و مرد است و بگویند و بر آن
 بالند و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 زمانی چهار درم قوت بپزند و بگویند و بپزند و بپزند و بپزند
 و در وقت حاجت ماره بپزند و در آن بالند و کنگر و زرد الوی و با آب بپزند
 بدن را خوش کنند و اگر رایک مغایر و انگشتان پا به سبب و با آب بپزند
 متغیر شود و فصد با سبب کشت و مطبوخ بلیله متغیر نمایند و از اطعمه
 حریقه و شیرینی آخر از نمایند و در برای آب سرد بپزند و در وقت
 دسمن متغیر بود و طرازی و مرد است و کلها و توتیا و خضار
 و پوست انار و سادی بگویند و بر آن پاشند و اگر موضع سبب عرق

علاج کوشیده و اگر بپزند کشته تناول چیزی بود که موجب فساد و لون شود چنانکه اگر کشت اکل با بچیان و کربن شود و لون فساد شود و از تناول افادیه حاره صغره آن و از ابهای به و اکل طین لوی متغیر شود علاج این اجتناب از آن بسیار است و اصلاح غذا و آب و استعمال و ادویه جالبه چون خرمو و کربن و لعل و باطل و بچنی و پاشان خورند

پیش شود بر سر که و کلاب شوند در شب عانی و زنا رکت بگویند در آن
 و باب مورد طلا کنند یا در نیمه در جویبه مالند و اگر بوی سر ناهوش
 شود تنغیه بدن باید که کوب اباره و در موضع شیشه و توتیا و در
 سر و جوزه آن سوخته و در آن کش و کند بگویند و باب مورد
 طلا کند
 و زهر حوانات زهر دار و دفع زهر آن مثل زهر باب
 اول زهر و علاج آن در آن چنانکه معرفت نافع و
 تا استعمال آن کید آن تن خارا از آن است تا از آن اجتناب
 نمایند کسی که بر سر که در از بر دیده باید که طوع و شراب
 از دست هر کس بخورد و بر کسی که شش در حای که محل نوبت زهر
 باشد حاضر شود که تا پیش زهر درین حال پیش رود و بر
 و بسیار دانست که زهر در شیر نهاده و در شیر نهاده و در شیر
 و شور که بوی آن نیز باشد که در دانه و باید که هر روز دانه
 این خشت بخورد و مشرد و بطوس و ترناق کبر و ترناق الجود
 نهاده دارد و احیاناً خورد و همه دم باید که خیر که شناسد خورد
 و نه بوی و بدت خود کند و در زهر در خشان بزرگ در میان
 گوشت و زدن شبانه لعلق و طالع بخشد و در آن خشت
 روان مثل ریح و غسل و کباب و سر که در شراب احتیاط نماید
 انصاف بخورد و بدل آنکه تا پیش زهر یا بلیغیت بود یا کجور
 و اگر بلیغیت باشد یا کال بر حوی زکار یا منجن بود چون
 فریون یا کجور و بر دوزخون افیون یا مسد بود چون

ادبک

در آن کش و آنچه بخور تا پیش کند و جوش و مرار آن بودی که
 زهر داده باشد باید که قطعا خواب نکند و تقی موده را
 پاک گرداند و پیش و غشک حوز و شعی نماید که بر آن کبر
 زهر بود تا علاج آن کنند و بوی دهن و تقی استدلال و اول
 و اگر معلوم شود که در موده و امعا حوت و لنع و الهات
 و شش و خشتی و این باید دلیل آن بود که زهر حوز کرده
 بسا فی اکال فی کش و در غش کل و شمع و تقو و قوا که و
 لعاب بنکو و بشرد و غش کا و در قرض کافور و مر لود که
 برف سرد کرده پاشا مند و خیار و کاشنی و خیار کدو
 شفا و خوند و صندل و کافور و کلاب بر جلا طلا کنند و ترناق
 طین محقق تناول کند و در آن حب الفارطی محقق از بر یک
 سه گرم ایرب دوزخ بگویند و برینت نه بر شد و متعالی از آن
 بخورد و این خفته نیز نگار دارد و صحن بنفشه بگویند از بر
 سه گرم عباب دوده عدد پستان پست عدد بکس و
 جویم کوفته از بر یک کفی روغن بنفشه پست در عمار کرم حقه
 کنند و اگر خبا که سیات و نقل و جود اعضا در زبان محسوس
 شود بر آنند که زهر مارد لود علی ان شراب لانه باید
 سداب پاشا مند و ترناق از بر و مشرد و بطوس متعالی بخورد
 و اندوه که با سموم مقاومت کند و شل کوفه با قلات و اهل
 و بر بخاسف و کشت را سوخت کش کرد و سر کای خورن

زهر مار

زهر مار

از شرب آن حال شدید حادث شود
 مسکه در رخی باشد و جنسهای گرم
 برترین ریه است و از شرب آن در مع لب و زبان و دوازش
 غشی حادث شود مجامع شلخ مجوش است و بار رخی گفته
 باشد مذکور اقی گفته بعد از این ترایق مازوق و مژد و بطوس
 خورند و با دهر بایند و با اندکی شکر بچرخند و ترایق پیش
 رخ بکشد از شرب آن شود لسان و اغراض
 در مع دوازش حادث شود فی کشته بعد از آن قرص
 کافور با کلاب و دوح بچرخند و آب لکد و با شیره حو و لعاب بنکونینا مل
 نمایند و در رخی با دهر برف سرد کنند و با شکر مانند و با شکر
 نیز میقد بود از شرب آن اسهال مغرط و کب در صراط
 و لذع معده و فواق حادث شود فی کشته در رخی و
 غسل خنده و محالجات قرون سبب استعمال نمایند
 پیچ و بنای بود که آنرا اثری باشد چون آنچه و چون بچینند از د
 ظاهر شود و بیوتات سهو و همت است باز برون شرم لایه
 عرطنش با هودام نخست اوراق عشر ازنی البان اگر قدر استعمال
 نمایند اسهال مغرط پیدا شود در ابتدا شربت در رخی
 و مسکه بعد از آن از قاضیات قرص طباشیر و قرص هربا بارب
 و سبب بدهند و غشاند که دوه در مع از شرم قائل باشد و در شرب آن
 آب برف بر بدن بایدرخت و در مع شربت قابل شربت و شارب
 آن نادر خلاصی یابید و در مع از آن قائل بود و کسر
 غایله آن بروغ و برف کشته و در سبب و در سبب تناول
 نمایند و در مع قائل باشد و از شرب آن اسهال
 دم و لذع احتشاد فواق و اگر جمیع بدن حادث

شربت

در دق

در رخی بسیار خورند و اگر مغید نمید ترایق کبر یا شربت بطوس یا ترایق
 محشوم تناول نمایند و بعد از شکر کون فی اسهال آب کاسنی یا
 سکنجین خورند و غذا اش را بکشد
 بسیار از آن مهلت بود و اندکی از آن موجب کرب و ایسب و اشتیاق
 بطن بود فی کشته بعد از آن لعاب بنکونین و در رخی
 بار رخی کل تناول نمایند و بخلشت مجوش است و پاشامند و
 شیر نیبا و جویها و حلوان شکر میقد بود
 میخزند و مفرش می یابند لیکن بعضی را از آن التهاب و حرقت هم
 معده و لذع امعا حادث شود و گویند با دهر او مغرط و جویها
 بروغن بچرخد و آب گرم فی کشته و شیره حو و رخی با دهر
 خورند و بنوماش با لکد و دواش غایله و مغرط با دهر تناول نمایند و
 در رخی بنفشه در رخی جگانه شد و نفوغ فواله داب از این پیش پاشامند
 و در آب سرد نشینند شربت بر صفت غشیان و
 خنای شود موجب شج و عرق سرد شود
 و خرق سیاه موجب اسهال و خنای و شج و ففغان و حرقت
 زبان و جش و نفغ بسیار بود و بر تدر و سیاه نیز موجب کوریت
 بود مجامع فی باشد و تناول بشربت و اسهال را بر کوب
 و از آص بار دهر می نمایند از تناول مغرط های کبر شده
 مثل مغرط و فندق و قشقی غشیان حادث شود
 فی کشته بعد از آن تناول حموضات
 و در او فواق و ثقل زبان و یاری جشم که در مع از آن قائل بود
 خصوصاً که با شربت میخورد فی کشته و حلیت و حدیث
 و فلفل و ابل مساوی بچرخند و در مع استعمال با شربت کب فی یا شربت

کهنه بخورند و بدن را بر دوش قسط و نارین حوسب زنده و اطبع کهنه باشد
 جقنها نهار دارند و جذبه سر اگر کنند شود زنده قابل باشد
 و از آن اعراض سرسام حادث شود و علاقه آن قی باشد
 بعد از آن تناول حموضات مثل لیمو و پرتقال و غیره که در دوزخ کار و باریت
 و غنصل روی این تناول آن منحص و قوی و معاد
 سوال حادث شود فی کتد باب کم و دوره بعد از آن بکشد
 بنفشه و تخم کتان با لعاب همدام و بنفشه تناول نمایند
 یکدم از آن زنده باشد و اعراض آن دوا و بیست و سکر و
 حرمت عین و عرق سرد باشد فی کتد باب کم و دوره و
 کج بعد از آن شراب منشی و تخم کتان با لعاب همدام و بنفشه تناول
 نمایند و در غنی زیت و ما زدن در بدن مایلند
 جز قابل بود ان است که نهار در کتب خواب و در دوش سر
 را کتد تا متشنج شود و در غنی کج و غسل و کتد باب کم و شامند
 و قی کتد و در غنی کل و در سر مایلند از شراب
 خنای و برادر اطراف و ثقل بدن و تارگی چشم حادث شود
 قی کتد و شراب صرف با قند مایلند و معده و
 و دمانا و کج از آن شراب معید بود و در غنی کا و با افشین
 ریح نمایند و کتد و لبارد کنند و صند کتد
 ترتیب سیاه موجب کموت لوبه خدر و شکلی زبان و فواق
 و قی دم و سحر بود ان قی کتد و بعد از آن شراب غریبا
 شیر بز یا غسل سیاه میند و با دایم تلخ نیز معید بود و بخود آب
 مرغ خورند از بسیار خورند آن دوا و معید
 و احتلاط عسل و افشک آرد آذوقه غنیان و خوشی حادث شود

در دوش
 در دوش

هر که بسیار خورند نفی و قوت ساقط شود و بدن
 سرد کفو و ضعیف نفس و خنای و خدر و خوشی حادث شود
 هر روز قی کتد بطنج ترب و شربت با غسل دوره بعد از آن
 زنده تخم مرغ با نخل و کتد و مرغ و مرغ خورند و فلفل و فلفل
 در جگر با شراب معید بود
 انچه سیاه و سیاهی باشد
 در انچه که کتد بود و قابل باشد و اعراض آن خنای و ضعیف نفس و قوی
 و غنی و عرق سرد بود فی کتد باب ترب و دوره و
 دوره بعد از آن شراب صرف با ابقا و بخاری سیاه میند و
 بر تاق از بعد و بخار و جوارش نفاذ و کتد با شراب خورند و
 خورده کج و جوی نایت فشرده باشد و کتد و کتد
 از آن میند حادث شود و قابل بود قی کتد و کتد و کتد
 کم بعد از آن شراب با لعاب همدام و بنفشه تناول
 نمایند و در غنی کج و در غنی با دایم و سیاه و زنده تخم مرغ
 و غسل معید بود و در غنی کل با سینه تخم مرغ بزنند و در احلیل و کتد
 از تناول آن قی و در دوش حادث شود و تیرم
 قی باشد و در غنی و در غنی کج و در غنی کج و در غنی کج
 ضنوع از اصل آن خنای و تارگی چشم و کموت لون و دوار و
 حرقت حلق و احتلاط عسل و غنی و در غنی کتد
 قی کتد باب کم و زیت و بعد از آن کج کم و زنده و عرق کتد و بدن
 را بر دوش قسط و نارین و زیت مایلند
 بر این قی کتد باید که سران را از صلا نپوشند تا با هوای بران و زنده
 اگر کتد و دارند از اصل ان میند و اسهال و احتلاط عسل و کتد
 حادث شود قی کتد بعد از آن رب و کتد با
 طبعی محتوم بخورند و معالجات میند کجا دارند و در ان زنده از

جام و صفت اخگر از نایند
 از خوردن آن خصوصاً که در
 جای نمناک نهاده باشند قلع و خونی و غشی و عرق سرد است
 شور
 فی کتله انما کما ترپاق الی العروق و مناد و ملاط و خورده و
 شتر از صفت معین بود
 زهر بلای است و اصل
 معالجه او فایده ندهد اما بهر جهت متواتر فی کتله بهر و روغن و آب
 بعد از آن ترپاق کبر و شیر و دلوپس و پازیر و دوار اما شکر و صند
 زهره بلای کما است اما اگر از شادول آن
 بگذرد امید می توان داشت و اعراض آن فی کتله و ترپاق بود
 و بوی صبر از دهن و بی شارب آن آید
 فی متواتر
 باشد بعد از آن طبعی مختلط و بچند صفت عارض می نماید اما بهر و روغن
 تخم سیاه و آب قهوه و شیر و عسل و سرکه و روغن شادول
 مقدار عسل مایل باشد از زهره شک آن
 روغن کاه و باد اجزین و خطبنا و زهره بلای و شارب
 خوش نم متعالی کنند
 اگر کسی آلوده شود و کرمی را
 که تمام زهر است و از جملہ سمات است بگونه ادرار و غشی و آب
 حادث کفو
 فی کتله بعد از آن قند و قند و شکر و ملاط
 نایند
 اگر کسی خود کاه و ناز و بگونه ادرار و اخلاق و
 غشی عارض شود علاج بهر جهت و ملاط و شیر و روغن و قند و شکر
 و ادویه که در بسته شدن خود و روغن و ملاط و شیر و روغن و قند و شکر
 انجیر خام و کرب و حلیث و بوره و خاکستر و جوی و شارب و شکر
 و ملاط و تخم انجیر و شیر و قند و خوش با سر که و شیر و زهره بلای
 از زهره بلای و آب قهوه و شیر و عسل و سرکه و روغن شادول
 شد

صفحه

خصوصاً اسب علاج آن و درم کردن روی و ریان و سیلان عرق
 از بغل حادث می شود پس ما سقی کتله با آب گرم و روغن کبر و روغن
 ترپاق طبعی مختلط و ملاط و شارب و روغن کل و زهره بلای
 آن نیز می که متعین شده به شتر از خوردن آن دوار و سیف و غشی
 شکم حادث می شود علامه آن فی کتله و روغن ناردن که کرده و
 معده بالند و اگر شیر و معده به بندد علاج آن غشی و عرق
 نافض باشد
 پیرمایه باوقیه هر که گفته باشد
 یا بچند فواید
 یا سرکه بلای است و ملاط و شیر و روغن و قند و شکر
 و زهره بلای آن اگر کسی را زهری بگذرد و نایند که هر ضرر دهن
 باید که موضع کتله را با کرم به بندد و محل را با کرم بعد از آن
 به سر که و روغن کل کرده باشد یا به محم بکند و اگر وضع بغایت
 حجامت و ارسال علق باید کرد و سر کرم باز و کبر و روغن و قند و شکر
 و خاکستر و جوی و پازل و سر که بر این موضع طلا کنند و زهره بلای
 و بوره ارمی و سر کرمی و شارب و شکر و روغن و ملاط و شارب و شکر
 و حلیث و زهره بلای و ترپاق کبر و روغن و ملاط و شارب و شکر
 و باغ اخی که ظاهر شود اگر توان داشت که کتله را بهر است علاجی
 که خاص بر آن باشد استعالی نایند
 مار با انواع است و بر روی آن افعی باشد و علامت کتله
 آن است که از محل کتله خون بریزد آید و بعد از خون صید و درم
 کند و زهر آن بهر کفو و شکر و دهن و آب و عرق و دوار
 نفوس غشی و غشی و فواق و عرق و ملاط و شارب و شکر
 و روغن و آب و شیر و قند و خوش با سر که و شیر و زهره بلای

کرم
حشره

بشراب کانی پس بر دوش کل انگاه از آن بکند و در آن سالنه تمام نمایند بخورد
 آردنه جذبه جوی سر و پیاز و بوره ارنی و زفت و جابو و زعفران
 بر آن عضو نمند و اگر خودی بر آن آمده همچنان گرم بشکافند و بر آن
 موضع نمند معین بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی
 باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند و بر تریاق نیز می شود بطول
 و تریاق انعامی تناول نمایند و سر و پیاز و کنگر با شراب بکند
 بخورند و اینها و تخم کشت و فلفل از هر یک گرم زرا در دوش و
 جذبه و تر از هر یک بخورند و بگویند و عمل بکشند و سر از آن
 با شراب تناول نمایند و در دوش بکند و کوشش را حشاشه
 مقدار سر در سر طایر بر آن کرده نیز معین بود و باید که اصل و قطعا بگوید
 بخواب نرود و در میان بکشند و اگر در هیچ یک بماند
 تریاقات استعمال نمایند و اگر موضع لیس خاصه متدای شده
 باشد آردیه و امجد و چهار دانه و گفته اند که اگر پیاز طری بجا ناید
 فای آن نرود و فعل الی بر موضع زخم نمند معین است و سداب
 مرزنجوش و برکت و بخله و حلیث با شراب در دفع موم معین بود
 و بول ادنی نیز آورده اند و بخله و نانخ حلیث را نیز
 بخیل و زرا در دوش از هر یک بخورند و سداب بر آن کشند و از آن
 چهار دانه که سر و پیاز بگویند و شراب بکشند و مشعشع با شراب
 بخورند و گفته اند که اگر هره مار بر خود پیاده و بایند و لعن
 کنند نافه بود و فاعدا علم که در سداب و عرق ماده بر آن بود
 و کزیدن آن بخرباش و فادار کزیدن عرق خفتان و اگر خار

عقارب

بماند و در دوش

بشراب بردت اطراف حادث شود و کاهی اسیر ماکند
 و کاهی حساس لیب علاج آن است که بای موضعه را بکند
 و آنرا بکند و عقرب را بگویند و بر آن موضع نمند یا حلیث و سر و
 عاق و قح یا مغر و مذق و زک و کشت و فلفل و علق البطم طلا
 کنند و گفته اند اگر موش یا صغیر زنده بکشد و بدوش بکشد
 و بر آن موضع نمند معین بود و اگر خام و لغاب بر آن خطی
 مانگ و عصاره سداب و بادروج و سرخ حنظل
 بر آن بگویند و عمل بکشند و سر از آن در دوش و کاشی
 چهار دانه بخورند و پیاز و جوز از هر یک گرم سداب و
 حلیث و مر از هر یک بخورند و با آنکه سر بکشند و سر و کوز
 و قودمان و سعد و حلیث و بادروج و من الحجاب
الخصرت النورتری لزع العقارب
 مخلص را در این بخش شد و موضع را ملذوع را در آن بکشند
 یا پیاز هر جوان یا باه و زین بوق کاه و پیاز بایند و بر موضع
 مالند و بکشند با شراب معین بود و از آن دیدم نیمه خصوصاً در
 اخر از آنم و گفته اند اگر کسی زخمی خورده باشد و اسهال و غث برزد
 و خلاصی نیاید و اگر برت و بادروج خورده باشد مغز بر دوش
 دوش از عرق تر است که آنرا با عصاره بگویند و آن عرق خود بکشند
 و دینال بر زمین کشند و بر آن کشند و بماند و فلفل و پیاز و
 خورشتان و عسل بسیار باشد و چون بکشد بعد از ده روز
 اثر آن ظاهر شود و از آن نافع خلاص یا بید و اطباء آنجا موافق
 بنصند کنند و فی الحال شرابا شامند و موضع را به بجم بکشند

در چند پیر و فوین طلا کنند و حوالی آن کل ارشی مگر که مالند
 و این تریاق دهند صعب آن کاسنی بری حشمت برکت که
 جنطیانا آفستین بر روی کثیر خشک مسای بگویند و مالند
 و در درج با شراب سبب ترش برینند و اگر آن الهیات باشد
 شود شراب که با برف دهند و اگر خفقا عارض شود شراب
 سبب و فرقی که فرو خورند و اگر طبیعت است با شراب حقیقت
 و اگر زبان متورم شود فصد عرف بر زبان کنند و آب کاسنی و
 سکنجین غرغره نمایند و غذا غوره و انار خورند
 ریتلا نوعی از غنک است که در بر و نقطه های سیاه بود
 و نزدیک دهن او در شاخ باشد که با بکر و در او اضاف
 است برترین آن صری باشد و آن شید است و بعضی
 سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سبز و بعضی زرد علاج آن کزین
 ریتلا آن است که موضع را بکند و حکام روند و آب که روان درند
 و جای زخم را به قرص و نک و حاشیه خوب بچرب و قلیا و آب گشت فساد
 کنند و شونیز و تخم کرفس خورند و این تریاق با فیه و صعب آن
 بیل زرد اند اربس ازین عاقر و حار و گرم و بزرگ و در می سرانار
 مایه خروکین و ازین میوه بیل و آب میوه طایفه میوه های
 بگویند و آب که بر آب است و موضع متداول نمایند و از کزین
 غنک است ریح و قزاقش که در غوره و در قه اطراف
 انتشار و صفت حادث شود علاج آن است که حکام روند
 و عرق کنند و شونیز و سداب از هر یک مجید با شراب
 صرف خورند و اگر غنک است که آن را غنک گویند
 سیاه باشد و پای آن کوتاه بود و از کزین آن حکم موضع

ریتلا

میوه

و کزین

سیاه شدن آن و می مطبقه حادث شود و زهر او حادث بود
 علاج آن فصد کنند و غره های و نبات با آب خیار که در و کزین
 تبادل کنند و تلیس طبیعت فواکه این نوع آن کس و در آن موضع
 شقج شود و ترش و قه کنند و اگر متعفن شود با آن جدا کنند و نوعی
 دیگر است که آن را فند گویند و آن غنک است و سبب بود که بر نقطه های
 سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه بود و یک سر که در از
 کزین آن حکمت حادث شود و آن را به حوضی و در غش کل طلا
 کنند و تخم کرفس در هر که کوشا شود و بر آن زیزند و نوعی دیگر است که
 قوایم او بسیار بود و از کزین آن وضع معده و قی و غیر البول و
 قزین حادث شود علاج آن جوه علاج ریتلا بود و قلمه السنه
 با قه ایت مجموعه قرار خرد و از کزین آن رعا ف و نفی و بول
 خون حادث شود صعب آن زب سبب باب برف تبادل کنند
 و شیره تخم تورک و آب که با هو و کاشنی و خیار که در و نبات مانند
 طین مختوم و جدوار یا شیره میزد بود و موضع لسور اما با هو
 صندل و زهر طلا کنند و در راس زهر را نوع است بعضی
 بزک است و سر او سیاه بود و بعضی شبیه بلون نار باشد و آن
 نوع برترین انواع بود و بعضی کوچک باشد علاج کزین
 زهر آن است که موضع لسور را بشیر با بر سوزن فراخ کنند و بکند و
 شراب عجمه و دیوکل و کوه لوق کل و میو مالند و موضع را آب
 هندنی و باد روج و در دما و رنگ طلا کنند و آب بنک با تخم
 و سر که با آب غوره و کل سر کفن کا و مایه می بخت فاد نمایند و کزین
 تخل که کس غش است و زهر را قی خورده اسل باشد و کل پیش قه

قلمه السنه

زهر

عضو را کند سه ارضی یا رسی اگر با سوگویند چون بگزوندنای
 حوزد باریک در موضع کزیده را کند تیر او ان بود که در انهای
 او را پیردن آورند و گفته اند که اگر قز یا بریشم در ان مالند و دندان
 بر درت پیردن می آید یا خاکستر در دغنی به ان نهند یا پیردن است
 و موضع را منص کنند و در اب گرم نهند و تریاتی که در کزیدن ریتلا
 ذکر است بخورند معام ارضی و غلظت در غم است و از دلو جگر شود
 بر و قطهای سیاه باشد در در حایهای حجاب یافت شود و زود
 نیز چون بگزوندنای در عضو را کند و بگذارد - ان است
 که پاره قز بر سر کار دی بچند و در ان موضع می مالند یا بر قطونا و
 صغ نما کنند و شبان روز بر بگذارد بعد از ان بر فنی طلا کنند تا
 دندان پیردن آید و باقی علاج چون علاج کزیدن مایه باشد
 اما الت نه شبیه بعضی به چهارمای کوبان
 دارد و دنیا کوش کوبان بود و گویند که اگر در انش روز یا افتد انش
 بیم و دشمنی و در از کزیدن ان حرقت شدید و وجع و التهاب و هم
 ریان حادث شود علاج ان ان است که موضع را به محج مکرر
 بکنند و شیش الماب بدهند و بنکوباشی به تخم قورق باروش کل و
 بنفشه تنادل کنند و مسکه و در فهای جوب خورند و غسل و رانج
 نیز نمید و گوشت ضعیف و غایب سلحفاه بر موضع نهند
 الا لایع و الاربعین هزار پای باشد در کزیدن ان سر که در
 طلا کنند و نوعی از ان است که ان را در انش باشد و چون فرو
 برد در عضو بگذارد و خود بیفتد و حرکت بکند علاج ان است
 که اندک بگویند بر موضع نهند و دندانند و جنطیانا و پستنج

با ان کزیدن

با شران نهند --- انج بزی باشد کزیدن ان سهل بود
 چون علاج زهر مای سرد باشد اما انج بزی بود سرخ بود و از کزیدن ان
 در می غیطم برید آید و گویند بر جلد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید
 بدنه و مضرت عظیم رساند تریاتی که بر دلو جگر شود
 و معالجات کزیدن ریتلا استعمال کنند با سوسوم
 در کزیدن انی و چهارمایل اما در می انج بزی در می علاج نشود و کزیدن
 کزیدن آید بود - که زیت بر ان جا مالند و آرد با قلا و سرکه با نیر از نانه
 و غسل با خاکستر زود که طلا کنند یا غسل با پیاز طلا کنند و اگر در کزیدن زود شکست
 و قتم در زیت و بر مردم مرمع سازند و امثال ان و
 جواحت ان حیوانات را بر زارند و ابر و غسل طلا کنند بعد از ان به سرکه
 بشویند و مرهمی از ایرت و زنجار و جوج نفعه و دلیال مس و شمع و زیت
 مالند در موضع سرکه مالند و پوره از منی با سرکه و
 غلت و سداب و بادیه تلخ بپوشند و با غسل طلا کنند یا و تری حنا با
 فودنه با سرکه و غلت یا شراب انصام بر ان نهند
 سک دیوانه باشد و از کزیدن و کوس و افکار ماسده و حلاط
 عقل و فواق و ششهای و منی زبان حادث شود و از زردمان و حایای
 روشن کزیدن و اعضای او خصوصاً روی سرخ شود و در روی
 قعج پیر است و او از ان کزیدن و از نشک و ناز زرد و چون ابر ایند
 تر شد و از ان دور شود و اگر کسی ملز و یا کسی از فضل طعم و شراب
 از بخود او را این حالات حادث شود و بعضی از منی عوارض

سگ دیرانه

بعد از شش روز روی نماید و بعضی را بعد از شش ماه و بعد از شش سال
 گفته اند و سگ در خوف و رعب دوام شود و علامت سگ
 دوام آنست که گرسنه نشود و طعام و شراب بخورد و از آب نبرد
 و چشمش سرخ رود و گوشها او بکتر باشد و چون سگ بر راه رود
 و از او گرفته باشد و چون سگ بی جنبه حمله بران کند و سگ
 از و گریزند و کسی را که سگ بگزد باید که تحقیق کند که دوام بوده
 یا نه تجربه بران کنند که بازه نالی چون که از آن موضع آید یا لا یباید
 سگ آنرا از او اگر بخورند سگ دوام بوده است یا نه بلوط
 و جوز بگویند و شی بران موضع گذارند و پیش مرغان اندازند
 اگر بخورند و بگویند سگ دوام بوده است و گنج او آنست که
 نگیرد اند که جراحت ملحق شود بخلاف جراحتی که از گزند سگی که
 نه دوام باشد حادث شود و باید که سر جراحت فراخ گردانند
 و بچه مکر بکنند تا خون بسیار بیاید و پیاز و جویهر با سر که بر سر آن
 نهند یا حلیث و آب جعفر یا نیک و زعفران برین سر و در
 و نشا در در و درم قلع قدیس شش درم آب بران کرده شازده
 درم سداب چهار درم نخاس موضعه چهار درم بگویند و بر سر که سر
 طلا کنند و این پیرا در بسته ایاید که تا زهر را ببرد و سگ را
 چون بهفته بگذرد و تنقیه بدن کنند بمطبخ افیمون یا بانی
 صفت آن سنا چدرم بلبله کابی هفت درم افیمون شش
 و نیم نیک هندی عیار یقون نیم درم بسفاج عجمی
 از هر یک مثقالی بگویند و آب مالین کنند و مثقالی از آن شری

نیز

باشد یا بلبله کابی دو مثقال غاریقون دو مثقال و نیم افیمون یک مثقال
 نیک هندی نیم مثقال بسفاج یک مثقال عجمی نیم مثقال حبث زرد
 برنگ دو مثقال باشد و ما الجبان با افیمون نیم مثقال و عصاره
 چوب کبک شش درم و یک مثقال و زجاج و نه خورند و سر و شراب کنند
 پاشا مندوزانی که خورند باید که چند نوبت را این را با نش
 سرخ کرده اند و در آن اندازند و باید که حلیث کنند تا آب بخورد
 و الا بجم هلاکت باشد و گفته اند اگر بر پوست کفتار یا از پوست
 سگ و باغث که آب بخورند نافع باشد یا طافی که از رصص
 ریخته باشد پوست کفتار پیوسته اند و در آن آب خورند و اگر
 جلوس کنند دوام بر موضع گردیده نهند یا بریان کنند و بخورند او دهند
 معین بود و تریاق کبر و دراجم و دوار سرطان تناول نمایند و در
 سرطان کبری را زنده در دی مس کنند و به بیمه زراتش افزودند
 تا بسوزد و دود در آن باده درم جنطیانا و چند گند بگویند
 و در در اول مثقالی و در در دوم دو مثقال و در در سیوم
 سه مثقالی بار و غنی بخورند و دوار الذرا بچ نیم مثقال و عصاره
 ذرا بچ یک مثقال عصاره شکر یک مثقال زعفران و سبیل و کافور
 و قو نقل از هر یک نیم درم بگویند و آب بر سر شد و فرض سازند
 و بیدرم از آن ماب کرم بخورند و از سر ما و کما احترار نماید عصاره
 سکنجبین یا مای سیاه گردین موضع از آب شانی را
 بعسل و بورد ارمنی طلا کنند و سر که بران مالند بعد از آنکه پاک
 شود پس مرغاب و سه کاه کوی نهند و اگر به شش بدست آید
 بهتر باشد و باقی علاج چون علاج عض غیر قلب عصاره
 هر که کسی را که بگزد از گردن آن و حی حادث شود علاج

تساح
سکانه

هر

ن دویم در ادریه داغنه و اشتره مشتمل بر دو مقاله بود
 اول در ذکر بعضی ادریه مفوده مشتمل بر هفت باب اول
 در ذکر طبایع ادریه و تاثیرات آن بدانکه هر چه در کتب کیمیایی از
 کیفیات ادریه درین کتب آمده و درین شرح و از حرارت غریزی
 او متذکر شود اگر در بدن تاثیر زیاده از کیمیایی که بدن را حاصل
 باشد نیکند از حرز معتدل گویند و اگر در کیمیایی زیاده باشد
 کنند اگر آن کیمیایی در درجه اول باشد و اگر خفیه شود اما
 بنیدم مضرت باشد در درجه دوم بود و اگر آن مضرت رسد
 لیکن هلاکت باشد در درجه سیم بود و اگر هلاکت باشد در
 درجه چهارم چون ادریه سیمه و بیاید و التست که
 تاثیر در او باشد که در خارج بدن باشد و در داخل نه چون باز
 که خدادان مفرح است و اکل آن نه و عکس این چون اسفنج
 که اکل آن قاتل باشد و خدادان نه و شاید که تاثیر خارجی
 تاثیر داخلی ادب باشد چون سینه که در داخل تعلیظ و تریه کند
 و در خارج تحلیل و هلاک بعضی ادریه را اقوای مختلف باشد
 شاید که آن قوت اچنان حکم باشد که آتش آن را تحلیل
 ببرد چون طلا و شاید که آتش آن را تحلیل برد اما بواسطه طبع
 تحلیل زید چون بالونه که در وقت قابضه و محکم است و طبع
 آن را به تحلیل نبرد و هضم که باطل نشوند و شاید که طبع آن را
 تحلیل ببرد ولیکن غرض از این شرح چون عکس که بطبع قوت
 محله از ازل نبود ولیکن قوت قابضه باقی ماند و شاید که
 او چنان ضعیف باشد که تحلیل ناپسند شود و کیمیایی که در
 متع و میرداست و به شش قوت تلطیف و تحلیل او

ادریه مفوده

در درجه اول

قوت

بر در و تریه باقی ماند و خواد ادریه مفوده بسیار است و معرفت کیمیایی
 آن را قوانین است و ذکر آن بتطویل ایجاب میکند بعضی ادریه که احتیاج
 استعمال آن بیشتر است التفاتی نماید و بدینکه
 ادریه که در درجه اول از حرارت متذکرند با بویه افستین فنیف
 مغاش است و یوسف ترنج نخود زرد را طب بطور قوی است
 که سینه بزرگ را در شایسته و آنچه در درجه دوم از و متذکرند
 بویه او غریب یا سیمان اطفار الطبع حبه هیزا حش
 حله فرا سون کثیر شلخ نام صبر غرضه قوی است و آنچه
 در درجه سیم متذکرند اسفنج شونیز را از آن فنیف است و آنچه
 البلبان و قند سحر فودنه فلنجک سحر قسط و دما و
 مرزنجوش مشک طبع اچنان اساردن طرا اهل او یا ماحوز
 انیسون حمل زرد را فتمن کف در زردا حشک علما از آن
 یزد و بجز که زردا و نچنگست چند پیر و ج دار غرضه سار حش
 جنطیانا و فنج سقونی و آنچه در درجه سیم متذکرند
 کندس بوزج یا میران فزول حشک سرات بری و آنچه
 که در درجه اول از و متذکرند بلبله و ابله بلوط خیار شیر اند
 اجبب اسفنج بفسخ کل سرخ و آنچه در درجه دوم
 از و متذکرند کلار زرد و زرد الو
 الاخون حاض او در و آنچه در درجه سیم از و متذکرند کاه
 کثیر قوت حاض زرد و کاه و بازو صنبل کاه و
 آنچه در درجه چهارم از و متذکرند جوز بلبله و آنچه
 اح و تر که در درجه اول از و متذکرند الو نخود سناج
 کاه زبان مغش جبار و آنچه در درجه دوم از و متذکرند کاه و فز

در درجه اول

در درجه دوم

در درجه سیم

سوس

بر کاسف با قبل از فرا رسدن اقوان خط زفت صمغ بط لادن
 تمام بوسن رشت قنایا احرار غار مرز کوش قنیه فودن حنجر
 طبیات اودیه که صلابات را از ساردا اصطکک بزد
 را بینه مقل سحر مدعی خود دینه به بط به مرغ غوسا کاد
 و کوسفند زفت صمغ بط صمغ اودیه که در ارم و صلاب
 مانع دهر اکلل الملک رزک بر خوان ایراک رنص
 بط لادن قریبه ایخیر موم خط مرشک مصیبت اوده
 که نه درج بشکند و تجلیل بر راقیمون انیسون بسا شکست
 جادو نیز کج جز رخیل و افولند حایا ریزه زرادنه با کجوا که زراد
 کفن کرد با سداب سحر سحر فلوذ و قنایا حیات اوده
 که عضور ایش کند و بسوز اندر اسقیل زینج زاج و سحر
 حروف البال بتوعات سحر کس که بوز اکت قسط سباده
 فریون صابون سداب فودنه راس قلقطار سحر فایر
 اوده که کس که بوز کند اینون به بط نور کس سباده
 تخم مرغ بروج کثیر ان است صمغ اسفند
 که ان کند و خواب دارد که بوسبت اقوان غوان حایا الفاج
 و دشقانی اصطکک سداب سحر اوده که کرم سحر
 و کوش را بشت بروج کابی افستای جبهه زوفا جشک
 که بوز حروف فودنه شیخ قنیل شونیز و قنیل شونیز
 که منع رفاق کند و زفت دم واسه لادن کند اعد زشت
 ریزه با در درج بطوط است کلدار دم الا حون تخم کل حصص کل
 ازنی که با کافور کند و بارشک مصطیغ نعنائت سبه
 به مازد قنطاریون ریزه زشت دانه جوهر و کثیر ابر البینج

که فودنه را

که فودنه را مندمل زاده کلدار اشد صمغ الواربت
 اسفند ورق بطوط دم الا حون زفت زرادنه ریزه بارشک
 ایراک صمغ طایب محنون که فودنه و کج را با کاسه
 اهل زفت نمک الباه ایراک عسل را بینه حیات
 که کوش زباده از فودنه زایل سازد ابر زشت
 اشنان نمک مر داسنک قنایا سس صوفه سخته رفاق
 که فودنه و کج سازد قنایا صوفه سخته ابر زشت
 استه فو سخته اکت شسته قلیه مقوی
 دل و خوات به با قوت کربالو لولا جود کافور کاد زشت
 به سبب اود کوشین حشک طبایع طایب محنون زرباد غوان
 دار چمن کل سرخ در درج بلیدیت سداب کاد و درج غمره
 انار سیرین صندلین ریزه سس شفاقل قانله قرفه زشت عود
 قنایا فلنجشک تمام بیلوف مودر کسطو کوس اترج ایراک
 آله بهمنین بسفاج جود زرادنه شک نارنج پوست نارنج
 که مقوی معدیات پوست نارنج امله بلید جودوا
 دار چمن بلید کل سرخ زرباد طبایع کندر کاد و مصطیغ
 مشک طایب سحر سس سس قنیل قنیل قنیل قنیل
 از فو سداب سحر که مقوی جودوا
 اظفار الطیب حیات دار چمن حایا کوش مصطیغ ریزه
 قنیل قنیل قنیل قنیل که مقوی سخته فودنه جوهر
 بلین حنه انفر ارفس کج حایا ابر لادن کاد و کوسا حروف
 خوشنجان دار چمن سس جلعوزه فودنه کثیر احلیت قسط

با ۵۵

زربار خضیر الثعلب قابل زخیم و بجان سقنقور بنصه کبوتر
 و گنجشک و کبک و خرگوش و بیره پیر یا به شتر پیش
 انکورا بجز خار حیل مغز بادام مغز جوز یا
 در منافع جنوب کرم در است بر وجه اول و ثان و
 بهترین نازها جو و غذای نامیده و نیکو و بمان تنگ غذا کتر
 دیر و دیر کوار باشد بخلاف کرده و نان قرانی غذای نامیده
 و دیر کوار و طعم فرزند استاده آورد و معده را مضرب شد
 کندن سر و خشک بود بر وجه اول و غذا کتر از کندن
 دیر و لیست جو قابض بود و میرد بود و کثرت کاه مرد و
 مرطب بود جو خشک بر وجه اول و در خوار است
 بر دنت او خلاف بود و غذای لطیف بار دیر و زرد کوار
 و او را باز عفران و روغن تمام پزند یا شتر قنی و شتر خورده
 و در بار دیابند و غذا اندکی دهند و قبض کنند و
 مصلح آن شتر و روغن بار شکل عرس بار دیابست
 است کین و غلیظ خون کند و دیر کوار و سودادی بود و
 خوابهای اشفته آورد و آب آن مطلق و جرم آن قابض
 بود و از آنجا جعفر حوزنه یا قل بار دیابست بود و غذا اندک
 دهد و آب او لطیف باشد و شیر و حلق و از صحنه
 را با نافع بود اما نفاخ بود و مصلح آن نمک و سحر بود و
 حار و رطوبت غذا بسیار دهد و تقویت باده و
 از راه و قیغه نماید و رنگ را صاف و بدن را فریب سازد و آنچه
 سیاه و سبز بود کمر باشد و از راه بیشتر کند و سیاه
 قویست بخورد و از راه بول افرای باشد بار رطوبت

۲ جنوب

فری

ایشان

در کرم

کیموس او محمود بود بهی کرم و سرخ را میزند بود و در آن را میخورد
 و مصلح آن مغز بادام است کیموس حار و رطوبت دفع میزند
 کند و فریبی آورد و قوه باده دهد و مصلح آن شتر قنی بود و
 حار و رطوبت است سعال و حشوت خلق و زرد و
 سهر و ضعف باده را نافع است و آنچه سیاه بود و کثرت باشد
 و سبب آوردند حار و رطوبت است زرد و سعال را نافع
 بود و قوت باده دهد و سحر حار یا بس است در دسم آورد
 مشوت باده ضعیف گرداند و سلس البول را میزند بود و
 مصلح شتر قنی باشد و طعم حار و دانه باشد حار یا بس بود
 و اسهال بالغ نماید و بار باشد کیموس حار یا بس باشد
 تیوج و تقویت قبل کند و دوار و عاف باز دارد و اسهال
 در الحوم و البان بهترین کوشنای کوشنای
 کوشنای است و خشی بهتر از خشی بود و زینه از ماده و بسیار موی
 به از اندک موی و چرا کنند به از معلوف و کوشنای کوشنای
 کرم در است و کوشنای بره را رطوبت شتر است و کوشنای پیش
 را حرارت و رطوبت کمتر باشد و کوشنای بزغال سرد و تر باشد
 و کوشنای بز سر و خشک و بهترین بز ماده یک ساله باشد و
 کبش نهایت بد بود و کوشنای کاه و سر و خشک بود بهترین آن
 کوشنای کوه ساله معتدل بود و زرد تر بهم شود کوشنای شتر
 کرم و خشک بود و بهترین آن جو در است کوشنای کوشنای
 کوهی کرم خشک بود و قوه و نافع را نافع بود کوشنای آب
 کرم و خشک باشد و بهر دو راه بر شتر قنی یا به کوشنای غر کور
 کرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توبه خورد و

لحون البان

و گوشت خوکش سرد خشک است قانض شد گوشت و گوشت
 سرد خشک و غلیظ بود و ادوی آن بود که از او اجتناب نمایند
 گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و
 خوس را رطوبت کم تر باشد گوشت کبوتر گرم و تر باشد
 و مقوی باه بود و گوشت بکیت و خشک و ناحیه در اج
 گرم خشک بود و مقوی باه بود گوشت مرغ غلبه و بط گرم و تر باشد
 و غلیظ بود گوشت های تازه سرد تر بود و دیگر گوشت و مایه شور
 گرم خشک و ثقیل است سرد تر خوبانی مناسب فراج آن
 حیوان باشد بکرم و شیر کاه و چرب تر و غلیظ تر باشد و
 شیر آب و شیرین تر آن و شیر تر معتدل بود و شیرین تر از او
 باشد در عمر حار رطب است تلخی طبع نماید و بدن را نرم
 سازد و سعال و خشونت را میزند بود سرد تر گرم تر از او باشد
 سرد تر بود و ترطیب و تلخی کند و صاف آن شیرینی باشد
 گوشت گرم خشک و قانض بود و مصلح آن جود و لوز باشد
 معده را قوه دهد و قانض باشد و دوعه سرد و
 تر بود و ترطیبی حرارت کند و معده و دماغ را مضر است و
 مصلح آن نملک و فغناغ بود اما آنچه شیرین بود سینه و ریه را میزند
 و ترطیب بدن نماید سرد و قانض باشد و غذا اینکو
 دانه خایه هرگز مناسب فراج آن باشد و بهترین آن خایه
 مرغ خانگی بود خصوصاً زرده نیم برکت که غذای نام دهر و
 تقویت باه کند و سفیده پیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد

در بطن

و پیضه کج خشک و کبوتر مقوی باه بود با سبب تمام
 در فوکه و شیرینی گوشت گرم و تر بود خون نیک از آن حاصل شود
 بدن را قوه کند و قوت باه دهد و بهترین آن انکو سفید بود
 که گوشت آن عوسه ماند و آنچه سرد از حدین آن بلز و نفخ
 آن کمتر باشد و دانه انکو خشک بود و پوست آن سرد خشک
 کشت به پوست مایل باشد معده و جگر را میزند بود و اگر
 از او لطیف تر باشد قنصل سرد و خشک است تلخی صفا کند
 و حبس طبع نماید و گوشت گرم و تر بود غذای بسیار دهر و
 مجاری پاک گرداند و ملطیف بلغم و تقطیع اخلاط و در رول
 و ششش بریدارد و مصلح او جود و لوز باشد و آنچه خشک
 را رطوبت کم تر بود با گرم خشک باشد تقویت معده و
 جگر نماید و قانض بود و تر بود و تقویت معده
 و دماغ نماید و باه را برانگیزاند و بدن را نرم سازد و غذا بسیار
 دهر مصلح آن حشاش باشد اما سرد تر گوشت گرم و تقطیع
 بلغم کند و مقوی باه باشد و منع بر دت کند و مولد سودا
 بود مصلح آن کجانی باشد اما سرد تر گوشت گرم و تر تلخی
 صفا کند و طبع را نرم سازد و دفع خمار و صداع و ششش کند
 سرد تر گوشت گرم و تر باشد مقوی قلب و مفرج بود و دفع سعال
 کند و مجاری را پاک سازد سرد و خشک بود مقوی
 معده و مصلح صفا و دفع عطش باشد و اگر آن را با تخم پیغسانه
 اسهال صفا کند باردیاس است مفرج و قانض
 معده و دفع خمار و قانض بود و قوی از درد آنکه سوزن باشد

فراوان

گرم و دهر

باعث ال اقرب شد سرش معتدل بود و تقوی معده و
 منوج و مانع عفونت بود و بلغموم مقاومت کند و آنچه سرش
 باشد تشنگی کند و سرد خشک و قابض بود و در
 سرد خشک بود و از سبب و به غذا بیشتر دهد و از ارباب و
 دل و معده و تشنگی عطش و غشای کند و شفا بود سرد و تر
 است دفع حرارت و تشنگی کند و در کوار و مولد حمایت غفنه
 و سرد و سرد و تر است دفع حرارت و بخار و تبلی طبع کند
 و سکن صواب بود اما در معده فاسد کف و دخول به از
 سرد و تر است تبلی طبع کند و معده را مضرب و اصا
 تر اصبا = البوالو بود سرد و خشک است آنچه شیرین بود تبلی طبع
 کند و آنچه سرش بر معده را قوت دهد سرد و تر است
 تشنگی عطش کند و حرارت خون باز نشاند و دفع خمار
 نماید و در معده فاسد کف و معده را مضرب بود بر ح منوج
 بود پوست آن خارا باس است تقویت معده نماید و بوی
 و مانع خوش سازد و گوشت آن گرم و تر بود غذای بسیار
 دهد و در کوار و حاض آن سرد و خشک است تقویت معده
 و قلب نماید و منع خفقان و تشنگی و غشای صواب کند و معده
 آن گرم و تر بود مقاومت با جمیع زهرها کند و بوی ترنج دفع
 مضرت و با نماید با سنج لطیف تر است خواص بزرگوار
 باشد و در تر آن را اگر بر شانه مالند دفع صداع کند
 و در طبیعت و خاصیت چون ترنج بود و رمون
 آنچه نارسیده بود سرد و خشک بود و تقوی معده بود و آنچه
 رسیده باشد حرارت مایل بود و اعصاب و از بطاع

منع حرارت

فصل را نمید بود حو ز کرم خشک بود قوه باده دهد و
 مصدع و مولد اخلاط و منسد معده باشد و مار صم کرم
 و خشک است و حرارت او پیش از پیوست بود و آنچه تر
 و نازک بود گرم و تر بود و تقوی باده باشد و دفع بر دشت
 و آنچه کینه بود گرم خشک شد و در کرم و تر است غذا آنکه
 دهد و تقویت باده کند و مضرت زهرها دفع کند و سرد
 گرم و تر است غذا بسیار دهد و منی افزاید و سینه و مجاری
 یال سازد و مصدع او نیز منی بود و آنچه تلخ باشد در پیوست مایل
 بود و مقطع و منفتح و دفع فضول باشد سرد و خشک است
 تقوی باده بود و سعال بلغمی و در کرم و تر است و معده
 دفع غشای بود و کرم خشک بود و تقوی باده و در کرم بود
 و معده و طحال را مضرب باشد و مجرا آورد سرد و تر است
 باشد مانع اسهال و فی باشد عصاب کنار سرد و خشک است
 برید و قبض کند و سعال بقوی معتدل است و در کینیات
 اربع و بقوی باده است و در ریه اول و معتدل و در رطوبت و
 پیوست غلیظ است سینه و ریه و غشای دم را نمید بود و حبس
 تغلیظ دم کند و زر خشک سرد و تر است تبلی طبع و سینه و
 اسهال سودا کند و در سرد و خشک است قوه معده دهد و
 کبد و قلب را نیز مقور بود و تشنگی عطش و منع فی و اسهال
 کند و سده باشد هر زهر سرد و خشک است مقور معده بود
 و مانع فی و سکن صواب بود و آنچه شیرین باشد گرم و
 تر است و از ارباب و تقویت باده کند و زردار مقدره فردا باده و آنچه

پوست آن نور

tarikhema.org

tarikhema.org

و باد را آب کنند کرم در ترست مقوم بود و باه را
 قوه دالالات سینه و مفاصل و نفوس را معین بود و غذا
 بنکودید کرم در ترست غذا ای بسیار دهد و مقوی باه
 و مقطع بلغم باشد و در ربول کند و سینه و خلق را نافع
 بود اما در کوارد و ردی الکیموس باشد کرم
 و ترست آب الی مقطع و ملطف بلغم بود و منج و مقوی
 اشتها و جرم ان دیر کند و زود در متعفن شود و مقوی بود
 و رطوبه او خلاف است کبد و طحال را معین بود
 و محلل و ملین و منج باشد و بواسطه بوقی که در روست اما ردی
 الکیموس بود کرم و ترست مقطع بلغم باشد و
 الالات سینه پاک سازد و مقوی باه باشد و در دفع
 اختلاف آب و هوای نظیر است کرم و خشکست
 باد را آب کنند و در ربول و تلین طبیعت کند و مقطع بلغم
 و محسن لونی بود و قاعدت با ضرر سموم نماید
 کرم در ترست تقویت باه و تنبیه بدن و محلی رالات صدر
 رالات بول و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش کند
 سرد و خشک است و تکیه حرارت و صفرا و شکلی نماید و منج
 صندان و بخارات و اسهال کند و مقوم معده و قلب باشد
 سرد تر است ترطیب بدن و دماغ نماید و طبیعت نرم گرداند
 و معده را زیان دارد مختلف الاجز است آب ان
 حار و اسطیق است و جرم ان بارد و یابس و قابض است
 تقویت معده کند و نفرت ان افتاد لونی و احداث کرم
 امراض سودادی بود و جگر و طحال را زیان دارد کرم

و غشای

و خشکست محلل بود و عرق النساء و طحال را معین بود و در رطوبت کند و کرم
 یکش در ترانق سموم بود و آنچه به سر که نهاده باشد شده طحال
 کشاید و بلغم از معده را بل کند و اشتها آورد
 در روابل کرم و خشکست کلیل و بحقیف طویات و
 منع غفوت کند و تقویت بنهم نماید و کثیر است و حال الی ضعف
 باه و مضر باشد سرد تر است قهوه صفرا و منع غفوت
 و اطفال حرارت و تکیه دم و دفع شکلی کند و فراج سرد و
 مضر بود کرم و خشکست است معده و جگر و قوه دایه
 و باد را آب کنند و بلغم و رطوبات را زایل سازد
 و معده را معین بود و دفع ضرر سموم نماید کرم و
 خشکست تلطیف و بحقیف خلط و تقویت معده و تنبیه سموم
 کند کرم و خشکست ان باه را آب کنند و بلغم
 را زایل سازد و تقویت معده نماید و تنبیه سموم کند
 کرم و خشکست طویات معده کم کند و جگر کرده و جگر بول نماید
 بود و در ربول کند کرم و خشکست تقویت دل و جگر
 و تنبیه قلب و اشتراق لونی نماید و معده و دماغ مضر باشد
 کرم و خشکست قطع بلغم و کثیر راج کند و حصاة
 را زایل سازد سرد و خشکست قهوه صفرا و دفع
 بخار و صداع باشد و قی و جشاء حاضرا را معین
 کرم و خشکست باد را آب کنند و شدت باه و قوه بصر دایه
 در روابل و طویات
 سرد و خشکست تقویت اعضا باطل کند و بوی بدن و مقوی قلب
 و دماغ باشد کرم و خشکست صرع و قوه
 دماغ را معین باشد کرم و خشکست و کثیر

باب ۶
توابل

خوابش آید و سده دماغ را باغ و نور چشمش کند
 برزند و ترند و صداع کم را باغ بود
 سرد و خشک است رغن اوموی را سیاه سازد
 سرد و خشک صداع را میزند و ضو افتش
 نبش اند و کیدین غلبت را باغ بود
 و خلط مقوی دماغ بارد بود و مفرج و مقول قلب بود و تریاق
 زهر بود و فیهن نیز گرداند و خفقان باز دارد
 کم است و در طوبیت و بیعت معتدل مقول قلب بود
 و دماغ و مفرج بود و خاییدن آن بوی دمان خوش سازد و درین
 آن طریقات معده کم کند و قاضی بود
 آن مضرع را اوسکت را و صداع بارد را میزند و ضاد
 آن او را مصلحت بود کم کند و احتقان بدان او جاع رحم را
 میزند بود سرد و خشک خفقان و حیرت حاد و
 جلگه را و صداع بکر را باغ بود
 معده و دماغ و مفرج سده و او جاع عطش و یرقان را میزند
 کم و خشک موی را بر روانه و خون بخور را در بوی
 کند و چنان سرد را آورد و بلغم را از بدن سازد
 در سرد سیوم و در طوبیت و بیعت معتدل بود

جنینیت
 در ادم

در ادم و در کتب و بیعت ترکیب انشمل بریت باب
 در کتب ترکیب ادم و بیان قوت و امتحان تریاق
 به اندک کسی که ترکیب ادم می کنند باید که ادرین بنیکس و تارده
 به سست ادرین و لایزال از غبار و فضا شاک پاک کند و
 ادرین که بیاید بوقت جدا جدا السد تا وقت ان ضعیف

بگویند

نشو

پیش

نشود و چون هم را بگویند و بر نهند و وزن وزن آن در سبک رند
 بهر ایا هم در دادن محقق کنند یا بپندیرانند و شوی پس از آن را
 به عمل بخور کنند عمل خوش طعم خوشا بود را کف بپزند و
 ادرین را در آن برزند و نیلک بهم زنند و در ظرف برزند و
 باید که ظرف محو باشد و در ظرف را بنوشند تا لکه سرد
 شود یا نهفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف بر میدارند تا بخار از آن برود
 آید و از فاد و غلیان این باشد و از قوی سازند و در آن
 موضع صغ با شکر بچوبش اند و ادرین را در آن بریزند و الا
 بالی اندک چنانکه ادرین بهم ملصق شود و بر شکر و در صحنه
 و در سبک کنند و هر روز آن را باز آید تا لکه لیم و سیاه
 و اگر مطبوع بر نهند اجزا از مثل عناب و الورا بشویند و کباب
 و تخمها پاک کنند و اول جویند و تخمها نیم کوفته در دیکت برزند بعد از آن
 تخمها بعد از آن فوالک و در عتبات کبابها بریزند و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 افهمه باید ریخت و اگر لقیتمیور در مطبوع کنند آن را در
 خرقه گنای بنهند و در وقت فرو رفتن در دیکت اندازند تا در
 جوش برزند پس شایند و در ریختن و شکر خشت و خیار نیز ریختند
 باب کم حل کنند و بعد از آنکه مطبوع را فرو گیرند و صافی کنند بر
 سر آن برزند و اگر با مطبوع سرد در دوج بود مثل ایاره و صبر و
 رتبه و سوربخان و سفوفنا آن را بگویند و بر شکر و صابون
 در برزند و در عتبات آن مطبوع پاشانند یا کف از مطبوع بر دارند
 و سرد در دوج کوفته در آن برزند و پاشانند تا کف از مطبوع

بردارند و سر دارند کوفته در آن ریزند و بیاض مانند و در عقاب آن
 مبطین خورند و اگر کسی از اینان کنند مانند که در خوف نوباشد
 یا تا به اینیک کند و از آنش زد که نه و نه گهای در آن ریزند
 هم میزند جدا که بوی آن براید پس زد که نه و ادویه حری مثل
 توتیا و کل و لا جود و زوت در و امثال آن در مایه بپزند
 و آب سخی کنند پس بگذارند تا به نشیند از گاه ابرار بریزند
 و خشک کنند بعد از آن آب نیند و غسل ادویه حری را مثل
 مذکور است و اطمینان و خست که در هر طریقی بشویند و ادویه بپزند
 سوخت چون بر طالع و بس و در هر بار که کوزه آب نرسیده
 کنند و در کل که نه و در تنور نهند و سر طالع را در آن
 جدا کنند و خشک کنند و با آب و نمک و خاکستر بشویند
 و بعد از آن با آب خالص بشویند از گاه استعمال کنند و از آنرا در
 شیره جویند و بپزند و در دیگر اندازند و اگر حواهند که ابلینه بسوزند
 و در کوزه نهند تا گرم شود و خبا که نزدیک است رسد و در
 اقلیم اندازند و بعد از آن آب نیند و صدف و شیخ را حوی می کنند
 در کل که نه و در تنور نهند و اگر کسی سوزاند آن را خشک کنند
 و بلیله و امل که جوشانند و صاف کنند و آب آن که در دیگر کسی
 بپوشانند و آنجا نفس را گرم می کنند و در آب می اندازند
 تا به است و بکار چنین کنند بعد از آن زد که نه و دیگر شسته شود
 بردارند و باز بر آتش نهند و قدر لول کا و بر آن ریزند و پختنی بپزند

ان می پزند

ال محافز را گرم کنند و در دیگر اندازند و در سوب این را با آن رسوب ضم
 کردم بپزند و فولاد را نیز اینچنین سوزانند و عقوبت آن حوی بسوزانند
 زنده بپزند و در ظرف مس نهند و در آنرا انجیر حلی کند و در تنور نهند
 اما سوختن توهم جهان بود که آن را بسوزان بپزند بعد از آن در آب
 نمک بجوشانند و بپختن این تا محرق شود و اگر نشود از آنجا که گشت
 نزد در آن اندازند که موشه شود و سر بر آن خنجر سوزانند و در
 طلا را بسوزانند و آن را بسوزان بپزند و باره مرع با آن بپزند
 و با آب و نمک در کف این که موشه شود تا آب نماند پس در آن
 کنند و بپزند اما مقدار زمان و بقا و قوت ادویه هر یک و وقت استعمال
 آن به آنکه بر تاق که بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال کنند زیرا که قوت
 اول حضرت بعد از مدت نظهور می آید و تا سی سال قوت او درازتر
 باشد بعد از آن قوی باشد اما نقصان بدزد و تا به شصت سال رسد
 از گاه حوی معاجیل که با ریش و ترنایق تو به غایت قوی باشد و در
 آن در محوم و ادویه قتاله و نشس موم و اماغی کنند و ترنایق غریزه و در
 بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال ماند و قوت آن تا ده سال
 بعد از دو ماه استعمال نمایند و تا به سی سال باشد
 و در امل خشک و تخم خوش و ماده الحیمه و اطراف غلات از دو ماه تا
 سه سال نهند و بپزند و جنوب معاجیل و حواش شحات مسالم حوی
 معجون خیار جنبر و سرخا و شتر نار آن تا کمال که ترکیب کنند استعمال
 توان کرد و دو ماه نیند و قوت سفوف تا دو ماه نیند

و قوه و حشاش ماه و در نیم نوزدها با دروغها متغیر شود
 لوی ابدن شده باشد شمال توان اگر کسی چون بوی او ببرد به کار
 نیاید بکسختن الارض بلبلان و مویایی که هر چند کند ز شود
 باشد اما اثر به همان روز که ب از استعمال توان که قوت آن تا
 چهار سال ماند و مطبوعه کمال محبت باشد استعمال کند و ده
 بر آن بکشد و ضعیف شود اما امتحان ترنای بد اندک بکشد
 بر آن کشته که کسی دانی مثل سقونیل و تخم الحظان بخورد و بعد از آن
 خردار نیم گرم ترنای بخورد اگر اسهال بعد از آن پیدا شده باشد قطع
 شود ترنای خوب است و بکشد بود یا نیم گرم بخورد و خردوسی دهند
 و مارافعی یا یکی از هر دو تا نیم گرم بر آن کارند تا او را کزدا خردوس بر دانی
 ترنای خوب بود و قوت بود و الا ضعیف یا مغشوش باشد و ترنای
 تا امتحان کنند و قوت و ضعیف آن معلوم شود و استعمال نماید
 گو اما مقدار بنادل آن در زردین مارافعی و طریط بکشد و در
 کزین عقرب نیم گرم و در زردین زنبور دانی و نیم گرم کس که دانی می
 خورده باشد و شمال یا کینقال بخورد و کسی را که در دینه و شمال زردی
 بود باشد یا در قندهار و حاشا و شوت طلی و نافضی باشد
 و در آنک بخورد و کسی را که در و نایج و لقوه بود نیم گرم یا یک گرم بخورد
 یا سداب و کسی که قیج باشد نیم گرم
 و در ترنای کز و آن را ترنای ماروفی گویند ترنای حلیل القدر عظیم
 المنفعه باشد و مقاومت باز مراد و دانی قتال کند و قوی دلی
 و دماغ و جلر بود و ایراد اسهال و زشت دم و نخس و مویج و در ده

دلیق

منظایلی

و استقا و کرم شکم و صداع و هم را میزند و او را رول و طشت کند
 و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و ارباعه منقصل و جیمه من
 سوداوی و بلغمی را نفع دهد صفت آن را قرص منصل غلظت
 شقال قرص افامی و قرص اندر خون از هر یک است و چهار
 شقال ایقون دار ملن از هر یک است و چهار شقال تخم
 شلغم بزی و سیرری و ورق کل از هر یک است و ایقون رب السوس
 و زنجبیل از هر یک است و دوازده شقال رغنوان زنجبیل و نویسی
 و طراب لیون فلفل فیلون و دانه جلی و اسون و قسطر کطون و
 فلفل سفید فلفل سیاه کنگر و زرد شکم اشبع نقاح از هر یک یک
 سیخه سبیل الطیب حبه از هر یک شش شقال میوه سیاه کنگر
 سیالیوس حش بانی کادریوس تا کوزه کافیطوس عصاره حش
 الیشس نارنجی شش جلی ساروج بندی فومو جنبطیا ناکم زازانه
 طیف مختوم زاج محرق حاملوج حبلسان هر ما یعقون ضم عجم
 و دما مالینسون آقا از هر یک چهار شقال و دو قوسه شعل الیود
 جاویشر سکنج جنید پیر و زرد قسطریون باریک زرد ابرو
 از هر یک دو شقال غسل کافیه ده رطل شراب کانی و رطل
 و نیم آب کوهی باشد بگویند و صحنه و عصارهات بکشد و او را در
 کوفه برخی بلبلان ملتوث ادا کند و در غسل و شراب برشند و در
 ظانی نوره با صلی کنند و ظانی را ملون زرد و هر روز سر آن بر دارند
 و بعد از یک سال استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی
 ده سال و دوازده سال نیز گفته اند صفت آن قرص منصل و ایل

عازف

عاقده را زانه محک کرب که کرد خام محک شست اسارون و دهنه فرقیون
 افعول ناردی شکوه یا قلی محک کرضی دو قوسنل الطیب از میرک
 مشال کثر احماس قد ملو از میرک سی مشال بر الیج پست مشال
 بر لطل قرحی ادر و خون از میرک مشال محک سد اب مشال دانم ترنج و
 بهای شامی از میرک پست دوده مشال روغن لسان پست معاد مشال
 فجاج الاذخر از میرک محک مشال و سم عصاره قیصوم پست مشال
 برکت ترنج نیرده مشال محک کوفتی سید بلویند و صموهار از میرک
 سازد و بایه وزن عسل کوفتی از میرک شد و بعد از شش ماه
 نیم مشال مالیک مشال بخورد بر نای از میرک هر با و بادای میط طرح
 و لوقه و برقان خفقان را نافع و مغید و صعب ان جنطانا
 حب الغار زر آرد و مروج تر لقا برابر کوفتی و صموهار از میرک
 شریکی لیک مشال بر نای از میرک مغل سفید فلج شک فاشتر از میرک
 ده درم تر اقیون حب الغار از میرک دوام پست درم حطما باز آرد
 طویل رخوان جودله غنصل از میرک پست معاد درم ناردی عاقه زما و
 فرقیون از میرک در درم چند پیوستر یک درم بلویند و بایه مقدار عسل
 بر شند و بعد از شش ماه استعمال کنند هر روز هر نفس از بر نای
 بزرگ است و نافع بیمار دارد و صعب ان سینه و قنصل مغل سبیه و
 سفید جعبه و بر بخان میرتری دو قوا طویل المکن جنطانا روغن
 لسان مغل از میرک چهار درم اسارون سقنقور از میرک پست معاد
 نیم سبل کنند و درل سفید عود بلیان اسطوخودس از فرست طقنه
 سیالیوس کما فی طوس در اقل عصاره الحیه البتس جالیز چند پیوستر
 ساج معمر از میرک پست درم رخوان غاریقون محک سد اب و
 زنجبل و پرسی عسل الطم کثر از میرک در درم قستی ناردی مفضل

۲

در این روز و بخت ساعی علی اکرم محمد ساند فلونیای روحی قیج
 و خفقات و ادجاع کبد و شغال را میزند بوی صفت زعفران
 پچیزم فلفل سیاه زربالغ از هر یک پست درم افیون ده درم سبیل
 فطاب لیون از هر یک یک درم یکم کفس درم ساج یکم عاوقا
 بلان فرفیون از هر یک یک درم بکونید و بر خشت بلان ملاترت کدانه
 و به وزن عمل میسر شد و بعد از شش ماه بیدار شود
 فلونیای فارسی خفقات و قیج و ادجاع رحم و کبد است
 رانایع بوی صفت ان سفید فلفل زربالغ از هر یک پست درم افیون
 درم زعفران پچیزم سبیل مر عاوقا فرفیون از هر یک یک درم خبثه
 زربالغ درم از هر یک یک درم مر و درم کفتر مشک از هر یک یک درم
 مشقال کافور زربالغ بکونید و به عمل سه وزن ادویه میسر شد و بعد از شش
 ماه درم تافل کند
 و اطریفات معجون نجیح سبیل بود و ادخال ط
 غلیظ باشد درم بلیله سیاه بلیله آبله از هر یک ده درم
 رتبه اسطوخودس از هر یک یک درم بکونید و به عمل میسر شد و به عمل
 معجون تریاک و لک را که سایه و در دیش و بادار اناق بود
 صفت سقونیان لیقال رتبه ده مشقال خیر و اقاقله زنجید و آری
 قوفه نازک و فلفل از هر یک یک درم مشقال مجموع را بکونید و به عمل
 مر شش برتری پچیزم معجون خشان شش ماه توبه چهار درم به
 ده درم نمک هند فنت درم رب السکن همت درم رازانه امیون

معجون تریاک

در این روز

۲

در این روز و بخت ساعی علی اکرم محمد ساند فلونیای روحی قیج
 و خفقات و ادجاع کبد و شغال را میزند بوی صفت زعفران
 پچیزم فلفل سیاه زربالغ از هر یک پست درم افیون ده درم سبیل
 فطاب لیون از هر یک یک درم یکم کفس درم ساج یکم عاوقا
 بلان فرفیون از هر یک یک درم بکونید و بر خشت بلان ملاترت کدانه
 و به وزن عمل میسر شد و بعد از شش ماه بیدار شود
 فلونیای فارسی خفقات و قیج و ادجاع رحم و کبد است
 رانایع بوی صفت ان سفید فلفل زربالغ از هر یک پست درم افیون
 درم زعفران پچیزم سبیل مر عاوقا فرفیون از هر یک یک درم خبثه
 زربالغ درم از هر یک یک درم مر و درم کفتر مشک از هر یک یک درم
 مشقال کافور زربالغ بکونید و به عمل سه وزن ادویه میسر شد و بعد از شش
 ماه درم تافل کند
 و اطریفات معجون نجیح سبیل بود و ادخال ط
 غلیظ باشد درم بلیله سیاه بلیله آبله از هر یک ده درم
 رتبه اسطوخودس از هر یک یک درم بکونید و به عمل میسر شد و به عمل
 معجون تریاک و لک را که سایه و در دیش و بادار اناق بود
 صفت سقونیان لیقال رتبه ده مشقال خیر و اقاقله زنجید و آری
 قوفه نازک و فلفل از هر یک یک درم مشقال مجموع را بکونید و به عمل
 مر شش برتری پچیزم معجون خشان شش ماه توبه چهار درم به
 ده درم نمک هند فنت درم رب السکن همت درم رازانه امیون

برس

[illegible]

۲۰

کدو دانه

شمال

اسکره و الحوت

زنجبیل از هر یک نیم درم سحاح اسطوخودوس از هر یک نیم درم قسط درم
 عاریقون شش درم اسنون صطیخ و تعلجوز و خیر و از هر یک نیم درم
 فلفل و از فلفل نازک از هر یک چهار درم بکوبند و به سیل مرشبه چهار درم
 نمایند اسکره کرم در انداخته شود که دانه را اسکره برنج کالی
 متشده درم ترب قسط حب النیل از هر یک نیم درم قند شش درم
 لفتیون با نفع خردل سفید نیم اخطل سحر از هر یک درم بکوبند و به
 لیسر شنبه شری درم که عرق مدنی را با نفع و مغیره و به
 بلبله کالی بلبله امله ترب زنجبیل قند سیاه و کوبند و به شری
 بوم نام
در لیسر و لعل و لعل
و عربیات و مریوب و مسکنجات شراب بنفشه
 بت صواد و سال غذا الحنفی فلفل الصبر را مقید بود و لیلی طبع و از دار
 بول کند صفت شراب تازه بکوبی در چهارم اسبکوت شد و صاف کنند
 و هر یک آب را دو قند بجاشی نهند و به قوام از هر یک شراب بنفشه
 مرد و تر بود و صواع و سال که و حیات صواد را با نفع بود صفت حون
 شراب بنفشه است شراب عناب غلبه خون و ماثر اوجیه و جری
 را با نفع بود صفت عناب که کاغذ کبر کل در چهار طار حیات شد و صاف کنند
 و با قند بقوام آورند شراب بنفشه مقوی قلب و معده و قابض بود
 تشنگی نشانید به ترش رسیده پاره کنند و دانه از آن بر دارند
 در با نفع سکنی کوبند و بجوشانند و صاف نمایند و با قند بقوام
 آورند شراب بنفشه مقوی قلب و معده و ترش و قوی و اسهال را نهد
 و آن را چون شراب به تربیت و به شراب از آن صواع و شکی

در فلفل

۲۱

وقی صواد را با نفع بود و مقوی قلب و معده باشد صفت آب انار
 میخوش بکوبند و با قند جند امله نازق را خوش آید بقوام آورند
 شراب کل تهای صواد را مقید بود و کبکی عطش و لیلی طبع
 کند صفت عروق کل تازه چهارم درم خمره کنند و ده منم آب کرم ترش
 آن برزند پس بکوبند با نند و در یک ریزند و می خوش است تا آب
 طعم دوی کل کبر تبصاف کنند و به کرباس در خمر قند جاشی کنند و بقوام
 آورند و اگر بعد از آن که صاف کنند چهارم درم و کوبند و در آن آب برزند
 و بکوبند و صاف کنند و بس با قند بقوام آورند و آن را شراب در
 مکرر کوبند و اسهال و نایده اویش بود شراب بنفشه
 مقوی قلب و معده و احش بود و می صواد را از فلفل کند صفت
 سب و به ترش و ساق و اورد و انار ترش و زرشک و زعفران و
 ساقی بکوبند و آب آن بکوبند و با قند بقوام آورند شراب بنفشه
 ادعای صلق را با نفع بود صفت ترش ساه را با فلفل و آب از آن
 و با قند بقوام آورند شراب بنفشه رخی لیس اسهال صواد و حیات
 حاده و تشنگی را مقید بود صفت آن رکیس را بکوبند و در آن را مکرر
 و با قند بقوام آورند شراب بنفشه اش رسال و زله و زودج سینه
 و ریه و سحر را با نفع بود صفت آن حشاک را بکوبند و در خمره کتان
 بندند و در یک سکنی بکوبند و به دوم برود آورند و به ترش می اند
 تا شیره آن برود آن پس با قند بقوام آورند شراب بنفشه مقوی
 معده و قلب بود و ترش و تشنگی نشانید صفت آن قند را حیات
 سازه و بقوام آورند و زمانه فرو کوفی است که بقدر حاجت
 در آن برزند و به ترش بس فرو کوبند و شراب تا به ترش و خاص را نیز

۲

بویا و تقویت بویا کند و زمین تنگ کند و اگر فاسد بود را بپزند و بویا
 بپزند کبابی صد عدد و در ظرف کشته و با کتر از بر سر آن بریزند و هر روز
 آب خاکی تازه میکشد و بعد از ده روز آب بنشیند و در یک سینی
 بآبی جویم کوفته کوشا شد با کتبه شود پس بپزند و از آن بریزند و به
 سلمه سوراخها کنند و در ظرف چرب یا کاشی انداخته و عمل کنند
 یا بشیره قند بر آن بریزند و بپزند و کوشا شد و بنشیند و در ظرف
 ریخته و از آن بریزند و کوشا شد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 تا آب نماند پس در ظرف کشته و عمل بر سر آن بریزند و در ظرف
 هوشی باه افزاید و کلیه و مثانه را معین بود و صفات آن شفاوراده
 روز در آن کوشا شد پس برودن آورند و با عمل کوشا شد و در ظرف کشته
 ترنج حریفی معقوله و فوج باشد و صفات آن ترنج را پاره پاره
 کشته و ترشی از آن برودن آورند و با عمل کوشا شد تا آب نماند
 جویم مزه معقوله باه بود و صفات آن جویم مزه که منور شد باشد
 بنشیند و پوسته از آن باز کنند و در ظرف کوشا شد و در ظرف کوشا
 کنند **در جوارشها جی**
 غنچه خفقان و سوزش و اوجاع رحم را باقی بود و صفات آن فاسله
 صغار و کباب بر باز و از جنس آن بریزند و بپزند و در ظرف قوی و قوی
 و غفران از بریزند و در ظرف کشته و بنشیند و بپزند و بپزند و بپزند
 بویا بخند و مشک بپزند و کوفته و بنشیند و ترشی بنشیند و باقی
 کوشش سفر حلی مسهل معقوله بود و فوج کوشا شد و باقی
 صفات آن به رسیده بکطل پاره پاره کشته و در ظرف کوشا شد و ترشی بنشیند

بویا و تقویت

ترنج حریفی

باب ۲

و بعد از آن

۲

و بعد از آن بپزند و بنفشه و صابون بریزند و در ظرف کوشا شد و بپزند
 الکاه زنجیر و از آن بریزند و از جنس آن بریزند و بپزند و بپزند و بپزند
 سه درم مصطک بخند و بنشیند و در ظرف کوشا شد و بپزند و بپزند و بپزند
 میان بریزند تا با هم انجمه شود الکاه فرد کترند و بر روی سینی یا کتبه
 که از برای این کار باشد پس بپزند و بعد از آن را با عسل کوشا شد
 بپزند تا خشک شود پس بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 نه را در جیمیز که بریزند و در میان آنش نهند تا برآید شود الکاه چهار درم
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 شری از آن بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 را معین بود و صفات آن به رسیده راده و کوفته و در ظرف کوشا شد
 تا مهر اشوب پس صاف کنند و با کتبه بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 در ظرف از بریزند و چهار درم کفش با نخل از بریزند و غفران و درم بپزند
 و مالان پیامند و جاکه کشته و ترشی بنشیند و باقی کوشا شد
 قوی و اوجاع معده را معین بود و صفات آن بوزه از بریزند و کوشا
 و طرا اسالیون زنجیر و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 مغز بادام بر کباب از بریزند و درم بپزند و درم بپزند و درم بپزند
 کرده پست درم در ظرف کوشا شد و باصل شو پس با لایند و باصل
 از بریزند و درم را بر آن بریزند و ترشی بنشیند و باقی کوشا شد
 بویا و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 از بریزند و درم را در ظرف کوشا شد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 بنجاه و درم بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 صنف معده و سوزش و اوجاع غلیظ را معین بود و صفات آن غلیظ

tarikhema.org

tarikhema.org

جو زوز از بخید در هر حوز و بار قوفه و نقل نار شکست و نمخل که فور غوث
اوامادی کو در سطح لعل بر شند نرمی ثلثا بود حیوان
شکل یاران بردت معده و بکند را معید نو و حیوان
نرم دارد نصف آن شطوح را نمخل در اعلی و در قوفه قافله
صغار و کبار بر بار و ج مصطی در هر حوز نمخل که کف و کف و کف و کف
از هر یک شش درم افیتون بر بار از هر یک یک درم درم
بشت درم کوبیده شش بر شند نرمی ثلثا بود حیوان
و ج و بر قوفه و ضعف معده را معید نو و نصف آن ملول در اعلی و در
جو زوز از هر یک درم کوبیده درم درم نمخل که کف و کف و کف و کف
شکر نمخل که کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف
درم ملول در اعلی از هر یک درم درم نمخل که کف و کف و کف و کف
بوا و نقل از هر یک نیم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
بر دات و ج معده و سوراخ را در ج و ج و ج و ج و ج و ج و ج و ج
در باج غلیظ را معید و نافع نو و نصف آن ملول در اعلی و در
هر یک شش درم غودیلان درم درم درم درم درم درم درم درم درم
ز نمخل که کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف
نرمی در درم

[illegible]

3

معدن حیات داده و لایق را باغ نمودن باشد صفت طایفه
دروغ طایفه از این جهت در اینم که حاضری دگر و دگر با هو و گشتی و نوریت
صندل از این جهت بخیر و حاضری کا و در اینم که صندل و لیاس
بیشتر در صفت طایفه است و در قتل بخیر و در قتل حاضری
درم طایفه چهار درم است و در صفت طایفه درم است و در قتل
بطلاب بیشتر در صفت طایفه است و در قتل حاضری
نشان بر از این جهت درم است و در قتل حاضری
ارشی از این جهت درم است و در قتل حاضری
کند و صندل را بخیر و در صفت طایفه درم است و در قتل
درم و در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
طایفه که گشتی بخیر و در صفت طایفه درم است و در قتل
دو درم و در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
برایان کرده یا درم و در قتل حاضری درم است و در قتل
بخیر و در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
که با گشت و درم را باغ نمودن باشد صفت طایفه
مختوم صفت طایفه که با گشت و درم را باغ نمودن باشد
بخیر و در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
کاشی که در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
افنیان سه که در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
افنیان که در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
خاله بیشتر در صفت طایفه است و در قتل حاضری
صواد را بخیر و در قتل حاضری درم است و در قتل حاضری
طایفه بیشتر در صفت طایفه است و در قتل حاضری

مسهل صفر او سودا باشد و خلاط سوداوی و سوزش را باده بود
 سنبل بلبله زرد و بلبله کالی و ورق کل سرخ
 افیتون اسهال کداح هفت درم بنفشه و نیلوفر کج کاشنی از هر یک
 چهار درم بالنگو کا و زبان بلبله و ابله و اسطوخودوس سفید کج
 هفت کج کشت شامه از هر یک درم تربت درم موز
 طایفی ده درم مجموع را بغیر از افیتون در پنج رطل آب بکوشند
 تا با دو رطل اند و در وقت فرو رفتن در غرقه کتان بنهند و در آن
 اندازند تا دو سه جوش ببرد پس بپزیده درم ترکیان ویت درم
 خیار شیر در آن حل کرده پاشا منده مطبوخ غار بقوت
 مسهل سودا و بلغم غلیظ بود
 بلبله زرد درم
 بلبله کالی و بلبله زرد که از هر یک چهار درم موز پادانه درم
 الوی سیاه ده عدد کا و زبان مالب کو غارت اسطوخودوس
 هر یک درم بسنج کج کوفته درم غار بقوت یک درم (افیتون ده درم)
 علی الرسم مطبوخ ساخته پاشا منده
 بلبله کالی و سیاه قرمز از هر یک هفت درم بلبله آمله غارت
 افیتون کا و زبان بالنگو از هر یک چهار درم الوی سیاه پت عدد
 موز طایفی پت درم سنبل بلبله کج کاشنی از هر یک کج کج
 بسنج از هر یک درم رازیانه ایمنی سراج از هر یک کج کج
 در درم افیتون هفت درم کوشند و صاف کنند پس عرقون و صبر
 سقوط از هر یک درم نقطه و حلا زرد از هر یک درم اندک شیخ اخلاط
 دانک نیم شکر ده درم بر سر آن بپزند و پاشا منده مطبوخ
 و دفعه دیگرند
 حیات شنبلیله اخلاط رقی را دفعه کند

در هر یک

پوست بلبله زرد هفت درم قرمز کج موز طایفی از هر یک کج زرد درم
 غاب الوی سیاه از هر یک ده عدد و رطل پنج درم خیار شیر پزیده درم
 علی الرسم مطبوخ سازند و پاشا منده مطبوخ زود
 زانکجند و اوجاع سینه و حال را بخندند و صفت آن
 پنج درم غاب ده عدد سستان پت عدد انجیر سفید ده عدد موز
 پادانه پزوده درم پنج درم کج کاشنی بر سیاه شان کج حطر زود خیار شیر
 از هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ
 سوسن بجان اخلاط سوزش و بلغم لزج را دفعه کند و اوجاع معال
 را نافع بود صفت آن سنا هفت درم پنج درم کج سورنگان رو باه ترکیان
 از هر یک کج پنج درم تربت رازیانه کج کاشنی بنفشه از هر یک کج درم انجیر
 غاب از هر یک ده عدد سستان پت عدد کوفته و خیار شیر ترکیان از
 هر یک درم مجموع علی الرسم مطبوخ سازند مطبوخ کج کج
 حرقه و ذات الجنب را بخندند و صفت آن کاشنی بنفشه از هر یک
 پنج درم نیلوفر چهار درم غاب ده عدد سستان پت عدد کاشنی
 خیار از هر یک درم شیر خشک ترکیان از هر یک پزوده درم علی الر
 مطبوخ سازند مطبوخ صبر صواع و بولدر را بخندند و صفت آن
 افیتون ده درم صبر سقوط شش درم بلبله و باب رطل آب
 بکوشند که در ظرف کنند و در آن قاب فی نهند و صفت
 در جای که بعد از سه روز صاف نموده ویت درم از آن باده درم روغن
 بادام پاشا منده نقوع غارت
 مسهل سودا و صفر او و صواع کرم را نافع و بخندند و صفت آن
 بلبله زرد ده درم الوی سیاه غاب از هر یک ده عدد سستان
 سی عدد قرمز هفت درم بنفشه کج کاشنی کج کج

دوم الا خون از بزرگیت بخورم عصاره الحبه السیه نم درم بگویند باال
 نم کشد و ششمالی مانده **حقنه** که قوی ریخی را معیند و در صفت
 شکر لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در شاداب فودم ازین
 شکر قوی و سقر بخورم و بخورم و صاف کشند و عسل دهان
 چندین سکنج و با ویشتر ازین بخورم بخورم با آن عسل دهان
آخر با نوبه شش ازین بخورم در صفت شکر لوطی و
 سبزی زیره بود بخورم ازین بخورم در صفت شکر لوطی و
 چهار درم عسل و لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در
 با نوبه درم عسل و لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در
 بکا بر بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 بقیه چهار درم عسل و لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در
 آب خنجر سی درم روغن و قوی بخورم و در صفت شکر لوطی و
 داخل نموده حتم نمایند **در صفت شکر لوطی**
و فرجهها شیانفی که قوی بلایه چندین
 زهره کا و نوره قشاکار اغراب دی بگویند و شیانفی
 نایب **آخر** بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 بگویند **آخر** بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 قشاکار دود را بگویند و شکر لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در
 مزاج را معیند و در صفت شکر لوطی و
 ترخیل درم بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 شکر معقود بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 نقل بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
آخر در حیات درم لوطی حاده بکار دارند و در صفت
 نمک هندی بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و

انفقا

۱۹۹

شکر لوطی

آخر مرا قاتی بزرگیت بخورم عصاره الحبه السیه نم درم بگویند
 داب مورد و بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 رخ را که از بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 هر یک درم و با ویشتر ازین بخورم بخورم با آن عسل دهان
 روغن بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 سه درم صفت شکر لوطی و در صفت شکر لوطی و
 باهم بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 معیند و در صفت شکر لوطی و
 هر یک درم روغن بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 قشاکار دود را بگویند و شکر لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در
 صرف و حقه این شکر قوی و شکر لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در
 نیم درم بگویند و با ویشتر ازین بخورم بخورم با آن عسل دهان
 بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 احمید بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 انار و عسل و بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 استعمال در صفت شکر لوطی و
 حبیبان روغن و بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 نان سوخته ازین بخورم و در صفت شکر لوطی و
 درج را معیند و در صفت شکر لوطی و
 مصطکا بزرگیت بخورم و در صفت شکر لوطی و
 اشق چندین ازین بخورم و در صفت شکر لوطی و
در صفت شکر لوطی که در قند و روغن و قوی بخورم و در

شب یانم درم ایمن برزالبخ از هر یک دایک آخر
 در آستین زاج کلزار طین مختص سر نه بگویند و شرفه
 و بر دانه **فردجبر** که فرج را گرم سازد و گرم کرد آن
 را بر طرف سازد صفای آن کم مانده بگویند و بر غش ریخته اند
 و بر دانه **فردجبر** که فرج را گرم سازد و خوشی کند
 شکر در عرواق در شراب خوششانه و فوقهای کتان در آن
 اندازند تا آن آب را بخورد و چند خشک شود پس آن را از
 باره پاره کنند و پیش از خجای باره از این در دانه **آخر**
فجاج ادویه یکدم بار زرد در درم بگویند و فوقه بشتر از کتیر و
 پالایند و خشک سازند و باره از این بجا از این **فردجبر** که
 طوبیت فرج را باز داند صفای آن مازد تخم حاض از هر یک در درم بر خشک
 اکیه از هر یک یکدم بگویند و جفت کلزار کجاست سد و عرق
 بد آن تر کنند و در آن ادرم پالایند و استعمال نمایند
در دانه **حمر و غنها** روغن نارنج بنفشه
 و لاد جمع اراضی و ادویه بار در اعیان بود و شرب و نهادن
 ادویه از روزنه را نفع دهد و اختناق را و ادویه رحم معین بود
 و در احلیل کفایت دارد و طبع گرم و شامه را نفع دهد
 قصبه الذریره و ورق غار سعد **مسک** به ادویه اصل
 مسود و دانه فزنجبرش از هر یک یکدم بگویند و در دانه
 با شراب و آب بر سر آن کنند حد از هر یک از این در درم و در غش
 کجند و در آن نهند و با شرب کجاست پس صاف کنند و شرب

عرا

در دانه

درم روغن مسک با آن خم کنند و بچوشند تا آب برود و روغن
 روغن فستق مقوی عصب بود و ادویه باره را معین بود
 فستق و فستق اشانه ایستاده سادج از هر یک
 ده درم و در غش مجموع را گویند و شرب در سر که خوش نشود و در غش
 آب کجاست تا با باقیمانده پس در غش بر سر آن کنند و شرب
 مازد غش مازد **آخر** فستق ده درم و در غش شرب
 در غش مازد جوز شفت درم نیم گویند و شرب در شراب کجاست و در غش
 مازد پس صاف کنند و بجا بزنند و روغن صوری و در غش
 بر دانه و در غش آب کجاست تا در دانه و در غش کجاست
 بگویند و در دانه آب کجاست تا در دانه و در غش کجاست
 آن بریند و بچوشند تا مازد غش مازد روغن باقی بماند
 با بونه تازه بشویند و در آب نه خشک کنند و در غش از آن
 در دانه غش روغن کجاست تا در دانه و در غش کجاست
افسانه نیز چنین کنند **آخر** با لونه تر یا خشک
 یک درم و در غش آب کجاست تا با باقیمانده و صاف کنند و با
 بکنی روغن کجاست تا در غش کجاست و در غش کجاست
 یک درم با دانه نقاش یا کجاست نقاش چهارم در کجاست کنند و در غش
 فزانش نهند تا در غش کجاست شود انقاه با دانه را در غش
 بکنند و این را در غش کل با دانه گویند و بعضی رطل و در غش کل بکنند
 با لند و با لند غش روغن کجاست تا در غش کجاست و در غش کجاست
 روغن تبغش تبغش تازه یک درم با دانه مازد

خاک کشت آب اندودن غنیمت و در کشتن شقایق را بر خنجر
 کبرند و غنیمت کدو کدو آب پخت بخار کنند و غنیمت
 از آن بر کنند پس بگویند آب آن بپزند و چهارم از آن
 آب با یکم از غنیمت بجوشانند و غنیمت مصطکی
 ضعیف و در امراض معده را نافع بود و صلا مات را نرم سازد
 صف اول رطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب
 بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آن است که مصطکی
 بگویند و بار دیگر بجوشانند تا آلوده نشود و غنیمت
 املک نفیبت و تسوید شکر کنند و صف اول را در دست
 صندل بر سبوی نیم کوفته در آن بجوشانند و صاف کنند
 آلهه مار و غنیمت بجوشانند و غنیمت غار دار التله
 و ادجاء بازده را نافع بود و صف اول و برق و حب الغار در روغن
 شیر بجوشانند تا بماند و در ظروف کدو و نهفته در آفتاب
 هفت روز و غنیمت حبسک عبری و در دانه را بپزند و در
 صف اول و غنیمت چهارم خلک ده درم در رطل آب بجوشانند
 تا بماند و در رطل روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند تا بماند
 و غنیمت بر بنی امراض بازده را نافع بود و صف اول
 کل زنبق و روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب بپزند و روغن بماند
 و غیره و از غیره خشن کنند و غنیمت نسوی شش او را در
 کلید بر و صلا مات را نافع سازد و صف اول و غنیمت
 حب الیاب مصطکی از هر یک درم و قند و زعفران از هر یک نیم درم

از کدو

زعفران سه درم نیم کوفته با کمی عدد کل سوسن اسما بچون و ورق
 کده در ظرف کشند و در سایه بپزند و بعد از آن روغن بپزند
 و غنیمت سداب برودت نشانه و روغن و اسما بچون و غنیمت
 را نافع بود و غنیمت سداب در روغن بپزند و در چهارم روغن کنجد
 و چهارم از غنیمت تا در روغن بماند و در روغن کنجد و در
 نیز خنجر کبرند و روغن که موی سر را دراز کند و در روغن
 ماز و قسط از هر یک درم لادن زعفران از هر یک درم کوفته در
 در رطل روغن کنجد در آفتاب و در روغن و در روغن
 و کتسم کف و روغن خنجر و شقایق پوست جوهر لادن بر
 سیاه شان آفران بر آفران کدو کدو سیاه مانده و غنیمت
 که بوی و امراض بازده را نافع بود و صف اول و غنیمت
 لشتی قسماک حب الیاب مغنا و در روغن بپزند و در روغن نیم
 کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بماند و در رطل آب
 روغن کنجد بجوشانند تا آب بماند و در روغن کنجد
 چهارم سعطات و عطوسات نسوی و صف اول و غنیمت
 و دماغ کرم را بپزند و در آب کدو و در روغن بپزند و در روغن
 و خنجر را در آب کدو بپزند و در روغن بپزند و در روغن
 صف اول و غنیمت کرم را نافع بود و در روغن بپزند و در روغن
 نیم درم بپزند و در روغن بپزند و در روغن بپزند و در روغن
 بارد و لقمه را بپزند و در روغن بپزند و در روغن بپزند و در روغن
 کزک مسوی آب بپزند و در روغن بپزند و در روغن بپزند و در روغن

فایه و لقوه را مانع بود خند پسر جبر شومر بود مساوی
احمد خندم را مانع بود و از فلقش ما مران شطاح
 از هر یک در هر مشکط اشبع پنجگشت از هر یک در هر
 بگویند و بار و غم بر کشند عطوفی که لقوه و فایه را مانع
 بود تخم الحظ فلق اسطوخودوس خند پسر کندش مساوی
 بگویند و در فرق شک بندند و بگویند **احمد** که لقوه
 و فایه را مانع بود شومر بود خند پسر تخم الحظ فلق
 هر یک در هر کندش جبر هر یک در هر مرز کجوش در هر مانع بود
احمد کندش فلق از هر یک در هر رنجید عاق و قاضی
 بود جبر در هر رنجوش خونی تخم خند پسر مساوی بگویند
احمد سباه و صداع را معیند و خونی سیاه خند
 مرز کجوش از هر یک در هر شال حزل کندش شومر تخم کل
 از هر یک در هر شک و انق فلق از هر یک در هر
 غرغره که فصلات را از مانع زد و در عاق و قاضی
 در فلق از هر یک در هر حزل فلق از هر یک در هر انار
 دانه بخند بگویند و با سکنجبین علی بمانند و در غرغره
 غرغره که خنق و ذک را مانع بود عدس کف غش
 ده عدد در باده تربک تلخ بود و با ده در هر آب
 کشیده بمانند و در ب توشت ده در هر دران حل کرده
 غرغره کته

غرغره که ذک و خنق را مانع بود و در شومر کردانه شیرین در هر
 خمر ترش در هر در هر شک بخند غرغره که
 سقوط لبات و اوجاع خلق را مانع بود و صفت این
 شت و در فلق عصا زه لجه الشی در بار العسل کون
 و در غرغره کند مضمضه که عفونت کشد و در
 معیند بود **احمد** شاک مازو هر یک در هر تخم کل عمار در هر
 هر یک در هر بگویند و با العسل بمانند انضیا که طلاع را
 مانع بود **احمد** کشید خشک عدس هر یک در هر طبع
 بگویند و با آب کشیده بمانند و در ان مضمضه کنند
 انضیا که فلق را مانع بود و صفت این رنجید فلق حزل
 عاق و قاضی اجرام آبی بگویند و آب گرم و سرکه بمانند و در
 مضمضه کنند انضیا که در دندان را معیند **احمد** و در
 غار یا جب غار و ترکه که جوشانده در ان مضمضه کنند
احمد ششقی نات سنی
 که دندان را از هر یک کات سازد **احمد** شاخ کوی
 سوخته زرد انوار هر یک که بخندم نوشت و در ان مضمضه
 هر یک در هر و نیم شاد بگویند عاق و قاضی در هر بگویند
 به سواکت و در دندان بالند سنی که دندان سیاه
 شده را بال سازد قنیل ده در هر فلق جار در هر
 حمار در هر ساج در هر مازنی سوخته شست در هر **احمد**
 صدف شاخ کوی بر طان مجموع سوخته زرد در هر
 از هر یک چهار در هر غل انزال سوخته در هر کوفه سونی

سنت

کاد

کرمارک

سستی که ابروی دانه را خوش سازد و کشت دندان را
 سازد و دندان را با آب صندل و شکر و جوی حبه و جوی
 طبع دندان را به آب حبه و جوی حبه و جوی حبه و جوی حبه
 از هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است و در هر یک
 درم سستی که لثه را سخت کند و در هر یک یک درهم است
 سازد و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 نوش و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 قروح لثه را با فلفل و سیلان خون را از آن باز دارد
 غره کرمارک که در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 درم و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 احمر که دندان را سخت کند و در هر یک یک درهم است
 کوی سخته ده و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 مصطک سداب از هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 سستی که من دندان را سخت کند و در هر یک یک درهم است
 کرمارک بوتره از منی دندان را سخت کند و در هر یک یک درهم است
 بود و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 عاقر قرحا و جوی حبه و جوی حبه و جوی حبه و جوی حبه
 میر و شونیز از هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 و آبی که قلع دندان را سخت کند و در هر یک یک درهم است
 بلویند و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 صبر کند که برای احمر که قلع دندان را سخت کند و در هر یک یک درهم است

الان

اطراف دندان فرو برند زاج و مازو و موزج و شکر و
 دار فلفل با بند و شمع و قطران بپزند و بر دندان
 احمر عاقر قرحا را در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 با ایندیس بیشتر و حوال دندان فرو برند و این دوا بر دندان
 و نطولات طلائی که طرف دندان را بر دندان
 پوست تخم مرغ اشنان تاب جزیره رورده از دوجوی
 پوست عدس از دباقلی فلفل زبدالجی ما میران بخود تا دام
 پنج ابرامادی بلویند و آب ترب و بیشتر خمران بپزند
 و طلا کثیر احمر که در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 خوزه از هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 البلبان زبدالجی زرد اندر دوجوی از هر یک یک درهم است
 تخم ترب کندش از هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 از هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 بقی سیندرامیند و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 جزئی تخم پسته پوست کبر تخم ترب و فاس جزئی ابرابر
 با منبر که در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 زانافع بود و در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 شقایق پسته در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 ترب تخم احمر که در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است
 انیس که در هر یک یک درهم است و در هر یک یک درهم است

در آنکس چو کوه ز راندن خنجر و اجزای بکوبند و برقی را
 در روغن زیت بکشند و بمی با هم اینده و طلا کنند و در آفتاب
 شش ساعت بگذارند و مابین ایشان بشویند طلائی که جو
 و قو بار را مایه بود صفت ازین اقلیم از صبر اما قیاضه صفت
 شفاف مایه غفران کل ازین بکوبند و مابین شش تراشند
 ضماری که اورام حاره کبد را میزد بوی صفت ازین صندلیان بوی
 اکلید الی این هر یک سی درهم ورق کل فوایدش در جوار
 هر یک چهارم بکوبند و بر روغن کل بکشند و بر آن مایه غفران
 که ضعف کبد است شش را میزد بوی صفت ازین سبز معطر است
 صبر حوض فیله نمره لادن از هر یک درم عود چهارم عود
 بکوبند و موم ده درم بکوبند و لایه را بر آن را بکشند صفت ازین
 که حرارت قلب و کبد را برساند که در آنده صفت ازین موم سفید
 سی درهم روغن کل و بنفشه از هر یک یک مثقال شش درهم بکوبند
 ترس از در کوبند و طلا کنند املات حلیه بزرگ بوی
 سبیل از هر یک یک مثقال بکوبند و طلا کنند و طلا کنند و طلا کنند
 ماحل شود و او را بر آن بکشند و اندک روغن شست
 روغن با بون با آن داخل ده طلا نمایند و اگر اشتیاق در خلط
 بگذارند و طلا کنند بوی صفت ازین انجیر سیاه بکوبند
 در هر که کوبند ماحل شود و قسط چهارم بادام تلخ ده درم
 پنج کوبند و بر خنجر کلا آن سر که انجیر بکشند و در خلط طلا کنند

در وقت باری

در ساعت که اندازد صفت ازین که نفوس فادج ماضی را مایه بود
 ضدل سعد مغاثر خطی بکوبند و جو سور بخان مساوی کوفته بار و غفران
 و سفیده تخم مرغ و سرکه بکشند و موضع خاگاهانه صفت ازین مسکین
 بر رخم معده دهند و اگر بر ناف بگذارند اسهال آورد و اگر زرد بار
 اند از در آورد و بوی بر آن صفت ازین مسکین کالی فاکهار از هر یک
 درم خرفه سیاه و لاسنت از هر یک چهارم پسر بنفشه و صفت ازین
 زیت و درم شمع بکوبند و با هم لایه و استعمل بکنند صفت ازین که
 و خلط بکوبند و درم مغاثر کل ازین از هر یک یک مثقال درم
 خطی از هر یک درم اما قیاضه بکوبند و با سفیده تخم مرغ شش غار بار
 انجیر ماضی مغاثر خطی کل ازین صبر از هر یک ده درم شش
 را برین کوبند و غفران از هر یک یک مثقال کوفته با بوی موم بکوبند
 غار کشته انجیر ماضی شش درم لادن کل ازین از هر یک یک
 درم غفران سر درم بکوبند و مابین رد و طلا کنند صفت ازین
 که پستان زنان را بحال خود بگذارد و بزرگ شود ان اردو جو
 صدف بر خنجر مساوی کوفته بکوبند و بر مایه سفید زرد مایه
 طلا کنند صفت ازین که پستان را بکشد و دردی سر که اکلید الماک از
 با قلا و قو نه بکشند صفت ازین که درم پستان را مایه بود
 صفت ازین با قلا اردو جو حلیه خطی کولت از هر یک ده درم غفران
 نیم درم کوفته سفید تخم مرغ بکشند صفت ازین که معده را میزد
 صفت ازین که از اشتیاق زرد اند مقل خردل زنج ابرار بکوبند و با
 روغن دهم که و غفران صفت ازین که معده زرد را مایه بود
 صفت ازین که معده زرد را مایه بود صفت ازین که معده زرد را مایه بود
 زرد اند فطولی که هر روز کام حار را مایه بود

نخ کا ہوا از مریک چندم نیلو نوخت خاشی و روکل ازخ باونہ از
 ہر یک کف بجوش اندوسرنا بنہ کاران فودا رند و ایل را ابر سر رند
 صفت **بطل** کہ در دسر بار در امانع بود باونہ اکیلل الملک
 وز بجوشی شست از ہر یک ہفت در نام ورق غار شیخ از ہر یک
 چهار درم **احسن** کہ بالی کبار امانع و بخند بود
 نیلو فخطی ورق پید ورق کل تو خیار رو باہ و بخت خاشی کل بخند
 باونہ از ہر یک بخند پستان بت عد بجوش اندوسرنا کاران از
 و آب صافی آن را بادہ درم و بخند ہر ہر ہر **احسن**
 رجا را بخند بود صفت باونہ اکیلل الملک کہ فنی را زانہ ریزہ سحر و
 مرزنجوشی شست با آب دی جوش آید از ہر خاد نامہ صفت
 کہ فنی و سر الہول و راج بارہ را مانع بود صفت **حک** باونہ
 اکیلل الملک شست خلدہ رو باہ و بخت خطی را زانہ سبوشی شست
 خاشی از ہر یک کف بجوش اندوسرنا شند
حک و بصر عین
 انشا و ضعف بصر و سلاق و غشاوہ را بخند بود و مقوی بصر
 و رطوبات عین را زایل سازد صفت **ان** تو بیای ہر تو بال مس
 مس کوفتہ مروارید ناستہ بد ساج اقلیمای زر سرطان بختی صبر
 استواری زعفران سبیل از ہر یک درم ساج مغبول شست درم
 فلفل دار فلفل نوشت از ہر یک درم و نیم مسک دانی کافور نیم دانی
 کسنجر آخری اقلیمای زر تو تیار صبر مس کوفتہ زبال مس
 شاد رخ مغبول از ہر یک درم و نیم مسک **ان** با سبلیقون
 کبیر و سبیل و طوفہ و دوحہ و حکم عین را مانع بود

کاہر

اقلیمای

صفت **ان** اقلیمای نقرہ زرد الہر از ہر یک درم مس کوفتہ شست
 باونہ درم و نیم از ہر یک ساج مسک و صافی فلفل دار فلفل
 سبیل از ہر یک درم از ہر یک درم و نیم فلفل بکر صبر سوطی عذرم
 اشنہ ہر یک ہندی از ہر یک درم با میر لیلی نوشت از ہر یک درم
 یک درم پوست ہلیلم زرد خاخر درم فلفل طوام ہمت دو مثال
 عصا زہ با شیا بخند نمک زاسخی کسند تا چون بخار شود عطار کس
 در درم زہ با سبلیقون صغیر اقلیمای زر زرد الہر از ہر یک
 درم مس کوفتہ بخند ساج نمک اشنہ نوشت در جعد فلفل
 دار فلفل از ہر یک درم و نیم فلفل بخند فلفل اشنہ از ہر یک درم
 روشنائی سبیل و طوفہ و دوحہ و بیاض و طمکت و دوحہ
 و غشاوہ را بخند بود صفت **ان** شاد رخ مغبول مس کوفتہ
 اقلیمای فضہ نمک ہندی بورہ از ہر یک زنجار دار فلفل از ہر یک
 چهار درم فلفل بخند ملوک ساج زہ الہر از ہر یک ہمت درم صبر سوطی
 استواری سبیل زعفران سبیل از ہر یک درم و نیم فلفل از ہر یک درم
 زعفران نوشت از ہر یک درم **ان** سنجہ آخری مس کوفتہ
 ساج از ہر یک بخند فلفل دار فلفل زعفران فلفل از ہر یک درم
 زنجار صبر و ہر آرمی از ہر یک درم اقلیمای طلا دو درم غشاوہ
 سامان دند کل زعفران مار بختی شمش و خادیدن و آب بختی
 را مانع بود صفت **ان** زعفران سبیل از ہر یک درم فلفل دانی
 دار فلفل بکر نوشت درم و نیم درم مازوسہ درم کافور نیم دانی
 کل **ان** صبر مقوی بصر بود صفت **ان** بخند ہمت درم
 مار شیا بخند اقلیمای زہی مغبول بد مروارید ناستہ از
 ہر یک درم زعفران نیم درم شاد رخ دو درم کل سبیل
 تقویت چشم کند و مژغہ را در دیند صفت **ان** سر سر شست درم و نیم
 شمش درم اقلیمای زر درم زعفران

از هر یک نیم درم ساج یکدم فرنجشک قراط و در او دانه نم
 کلک بنفشه طلک و صندل و دمنه را مافیه و خندود و صندل
 شادانه دو درم خردل سیاه شان قاقله مشک از هر یک دانه
 مسک و صندل ماز و از هر یک درم ساج دو دانه سیل و از هر یک
 از هر یک نیم درم کافور نیم دانه کلک قویا یا صندل رازا دل کند
 صفت از هر یک اقلیمای از هر یک سو یا در و شیشا سر طایر که در
 هر یک چهار دانه است اندخیزم شادانه و در او دانه از هر یک
 نیم درم تو شاکه هندی سه درم زنجار و شاد و فلفل و از هر یک سیل
 و فلفل از هر یک دانه نیم مایران قرمندی از هر یک دو دانه
 کلک انیس حب و و دج را مافیه بود و صندل قویا نیم درم
 اند سه درم تو مال مس یکدم نیم شیشا سوخته لو و اقلیمای
 نوره از هر یک درم کلک مادی مقفی و شیشا
 رطوبت بود و جوب و سیل را مافیه بود و صندل و قویا هندی
 تو مال مس شیشا سوخته از هر یک چهار درم مایران یکدم علی الرام
 ترتیب دهند و صفت کلک سیل را مافیه بود و پوست طایر زرد
 زنجیر از هر یک نیم درم فلفل خندود و در نوشت در یکدم شادانه
 مغسول ده درم حاکم مقور است بقدر ادویه بروی حصار
 جوب سیل و سلاق و دمنه را مافیه بود و صندل قویا کرمانه
 پوست بلبله زرد از هر یک نیم درم زنجار و فلفل از هر یک
 درم نیم علی مایران از هر یک دو درم بلوند و باغوره و صندل از هر
 یک درم و بعد از آن خشت گشته کرده باند و بکار بند آخر
 تو تیار زده جوب از هر یک درم بلبله زرد زنجیر از هر یک دو درم
 و نیم فلفل نیم یکدم علی الرام سامان دهند بروی که در کار

چشم در او سیل

چشم در او سیل ساج صفت اقلیمای از هر چهار درم تو تیار هندی سه درم
 هر یک نیم درم زنجار سیل و بقلای و سم که بر آب شستند و در
 خورم کنند و می شویند و می مالند بعد از آن حدس ختم باد و
 دانه کافور سیل کنند و بکار بند بروی که در او سیل بود
 صفت از هر یک مس سوخته انیس و زنجار از هر یک
 هفت درم صغ عسای درم اقلیمای جمل درم اسفنداج شصت درم
 بروی اسفنداج اوجاع چشم را مافیه بود
 کافور دو درم شکر یکدم زعفران دو دانه قرمندی
 اقلیمای از هر یک درم صغ عسای درم تو تیار هندی قاقله
 و شیشا از هر یک درم مس سوخته درم نبات دو دانه
 حضض حب کلار و ساج از هر یک دانه علی الرام سامان
 دهند بروی کافور قویا کرمانه مغسول خندود کافور
 دو جبه بروی که سیل را و در او سیل بود
 اقلیمای شادانه درم اسفنداج دو درم زرد از هر یک
 صغ عسای از هر یک دو درم اسفنداج شصت درم نبات
 مقور بعل او زنده کنند و در او صغ عسای اوجاع چشم
 که از رطوبت شد مغسول بود
 پرورده نیم درم مایران دو درم صغ عسای کل زعفران از هر یک نیم درم
 زعفران عسای علی الرام سامان دهند و در او سیل بود
 و در تازده را مافیه بود و صغ عسای از هر یک شصت درم
 نبات صغ عسای از هر یک یکدم بطری مقور سامان دهند
 خندود و صغ عسای در صیان را و در او سیل بود

چشم در او سیل

مرد اسنگ ده درم بازیت و سرکه هر یک چهار درم بایند و در دوام
 زرده کیم مرغ ما آن دانه ها را نه و سرکه رسد و بکار بریزد
 در هر یک چهار کوش رناده بر دو قرض را خشت
 سازه صف اولی عسل را تین از مین بخورم بکار دوام
 بار و عن زینت بایند و هر یک از این اکل و غرق و انش را
 مایع بود صف اولی بکلی بشوند و ما در هر یک از این بایند
 آخر این شسته عسل را چند و یک و سرکه را
 سی درم زنجبیل نیم طل من هر یک درم او را صلیبه
 و خازر و سرطان و طاعون را نافع بود صف اولی شمع را
 مقل از برق مرد اسنگ از هر یک چهار درم حاشی زنگار و
 قند از هر یک درم اشتوت درم زرد و طل منیخ از هر یک
 سه درم آبی بایند کوفت بگویند و مایه را در زیت بکشد و درم
 سازه هر یک اسفیداج کوشت برویاده صف اولی شمع
 ده درم روغن کنجد درم بکند و ده درم اسفیداج با آن بیاورد
 هر یک ققطار قروح درم و سرطان و او را در طایفه را نافع
 بود صف اولی خوک و زیت از هر یک طل من هر یک طل
 ققطار عسل درم مایه بایند و بکار بریزد هر یک شش درم
 ترخ و شقاق متعدد و خروج صف اولی نافع بود صف اولی
 و نفش از هر یک درم سم شش درم اسفیداج عصاره کیم
 ش و ج شسته کل از هر یک از هر یک دو درم انیسون هر یک
 عل الهم درم سازه هر یک که کوشت برویاده و درم
 درم

توجه

رطبه را خشت کلدانه صف اولی مرد اسنگ شش درم کلنا روغ
 سرکه زرد جو به خوشا و شال شنج سخته ش با آن اقلیمها از هر
 یک درم با موم و زیت درم سازه (آخر) مرد اسنگ
 ده درم بایند و باسی درم زیت بکوش شد پس گذر و قند و
 از زودت و خوشا و شال و زیت از هر یک دو درم بایند
 بایند هر یک که آخر آن در قروح معده و کبد و دوا بایند
 مرد اسنگ درم اسفیداج بخورم بایند و با شمع و روغن کل
 بایند و چون از انش فرو گذرند سفید کیم مرغ با آن بریزد هر یک
 که بویایر را نافع بود صف اولی موم سفید و کوبان شکر که اخته از هر
 یک بخورم زیت رومی دو درم قطار اسالیون درم اسفیداج
 ده درم هر یک که غرق و اجت را میفکند و صف اولی خشت
 اسفیداج ققطار لوزه مغسول روغن کل سفید پیخته با هم بریزد و درم
 سازه هر یک که کوشت زاده ابر و او را درم حشر کلدانه
 در این کوشت بایند و با موم صابون درم با آن بایند و با ریح آن زرده
 جو به بایند و خدای که غنوت و کوشت زاده را را بیل سازه
 درم زرد و درم از هر یک شش درم درم این است سرکه پائوده
 درم زنگار طل من بایند باطل من شش درم و قرض از هر یک طل من
 کیم و درم کوشت کونم صف اولی این است رسیده ده درم
 از این سرخ و زرد ققطار از هر یک دو درم کلدانه اقلیمها و روغن کل
 از هر یک درم بایند (آخر) این بخورم مزاج دو درم ققطار
 تو بال شش مرد اسنگ خشت رصاص از هر یک مغال باطل

خبروری که نو صبر و قوت را میبرد و از رذلت و دود و غبار
 بادی بکار بندد ایضا که گوشت بر دانه و قوت و خشک
 گرداند صبر و قوت کند و کله را در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 و قوت خشک از صفات آن است و از رذلت دم الاخوان کله را کند و بار
 خبروری که زخم میبرد و کله را در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 صبر و از رذلت دم الاخوان کله را کند و بار
 که قوت را میبرد و کله را در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 لغو اسادی اخبر کله را در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 حلاوی که تقویت دماغ کین و بدن را در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 صفت آن قوت بخور اعدا و در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 بخت اند تا منعقد شود و پس در آن روز و با دانه متفرق گوشت در آن
 و زرد و بر تخته ای کسند تا خشک شود حلاوی که کرده و با دانه
 قوت و در صفت آن طلی اندر شسته بخت با یک روزی که در آن
 کنند و در طلی غسل و پخت در طلاب و یک روز و عموان و در طلاب
 با هم پیا میزند و بر آن زردند و بر آن کسند پس خشک و قوت
 بر آن زردند و در دیگرند اخبر کله را در بر منم ارم ایضا که خون را دارد
 سه طلاب و ده در طلاب و یک روز و در طلاب و یک روز و در طلاب
 پس دمن قند بر آن کسند و زردند و عصیان بخت و قوت
 با دانه و در طلاب و یک روز و در طلاب و یک روز و در طلاب
 این بخت اند تا حاصل شود پس فردا بخت و برت با لند و

پایان

در پالاند و باطل قند و در طلی از غسل و یک روز و عموان بخت و قوت
 حوزد که بخت آن قدر که باید در آن زردند و با یک روز و در طلاب
 حوزد با دانه و قند و حلقه و در آن کسند و قوت و عموان
 حلقه و در شانه بگویند و غسل و شسته هر روز و عموان
 تا سی روز بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 مادام قند و عموان بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 تا بخت و قوت بگویند و عموان بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 فرا جان را نافع بود حوزد که در آن زردند و با دانه
 بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 و حوزد مقشر و بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 بگویند و هر روز سی روز تا چهار روز در آن زردند و با دانه
 و بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 از هر یک روز سی روز تا چهار روز در آن زردند و با دانه
 با مثل آن در بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 هشت منی که هر آن که از حوزد کل حادث شده باشد با دانه
 صفت آن حشاش کین ارمی زردند و بگویند و با دانه
 بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 صفت آن کله بیش زردند و بگویند و در طلاب و دانه
 دو طلاب و یک روز و در طلاب و یک روز و در طلاب
 بخت و قوت که در آن زردند و با دانه
 عموان بخت و قوت که در آن زردند و با دانه

بعد از آن که دفع بر از کرده باشند پس خواب روند و در ماهی
 پنج نوبت جنب کنند که در آن را بغایت فرم کرده اند و در علم
 بهم در متفرقات حایسات
 رعاف کا عد سوخته شانه کا د کوی سوخته از روت
 کلنا ر خون سیاوشان کند بر زاج قلف طاهر صبر اوقیا
 مازوی سوخته شب با نازم کلام بکدرم کا فوز دایم کوفته
 درینی دمنند **اخر** برت پیضم سوخته اوقیا
 پوست انار کا عد سوخته از هر یک درم بگویند و آب بود بپزند
 و فیکل ساخته در آن بپزند **اخر** کا عد سوخته اوقیا
 شبانی کا فوز از هر یک بچندم **اخر** زاج را در
 انجل مازد سوخته بر که باز شده از هر یک درم عصاره
 لحیه التیس سلج رسته از هر یک بچندم و در آن بپزند
 سوخته هشت درم بگویند و آب بارتنگ بکشند و بپزند
اخر که فی صواد نازد
 انار دانه ساق کلنا ر طباشیر و زوقل با بونم و دانه کل و عود
 و غوره از هر یک درم بپزند و در آن بگویند و شغال از آن با
 سبب یا به بخورند **اخر** که فی بلغمی و سودا را
 باز دار **اخر** زوقل عصاره زنجبیل در آن بپزند
 شسته مصطکی عود و زاج بچندم و در آن بپزند و
 زیر د کمانی در که نهاده از هر یک درم بگویند و ده درم از آن

بایم

بایم خورند **اخر** که فی پیضم را نافع بود
 انار دانه ترش ده درم مصطکی نفع از هر یک درم در طلای
 این بکوشند تا باقی نماند از هر یک صاف بگویند و در
 را از هر یک درم بپزند و در آن بپزند و بگویند **اخر**
 کلنا ر عصاره از هر یک درم بگویند و در آن بپزند و
 کند از هر یک بچندم اوقیا دانی بگویند و برت بپزند
 بشرقی بکدرم **اخر** که کاشته های کل حودن قطع
 کنند **اخر** از هر یک درم بگویند و در آن بپزند و
 غلغل درم نیم و قند بچندم بگویند و شغال از آن بپزند
 ماقله صغار و کبار و قند از هر یک درم بپزند و در آن
 سه درم قند بچندم بگویند و عصاره از هر یک بچندم
 که دفع عرق کنند اگر بوره ایشی بر رخ مانده حل کنند و در
 بالند عرق را بنشانند و آب شیر خنک باشد **اخر**
 عا و زکار الویه دروغ بچندم بپزند و در بدن بالند
اخر زنجبیل و آب سرد و پیاز **اخر**
 مازوی سوخته مازو عن کل **اخر** کل ارغی و
 مرد اسنک بر رخ کل پرورده بپزند و آب بود
 در بدن بالند **اخر** کلنا ر موز و مازو و مای
 بگویند و باز عصاره مازو بالند **اخر** کل ارغی بر که بگویند و
 مازو عن موز بالند **اخر** کلنا ر موز و مازو و مای
 بهمن سرخ کثیر استغفور زهره کا و نذنا و دروغ از هر یک شغال

کل حودن

و اگر چهار روز زبان در شراب جنب باشند و از آن شراب بخورند
 و شربت آب کعبه و اگر کسی که در آب پاشند و در میان
 شربت از آن بماند عمل کند و اگر سکنج و شغل از او آید
 میان و شیخ و لعب خضر و در از آن آب از هر یک سال و خضر
 پاشند و آب از آن آب نبرند و در قصب پاشند و در آن
 و اگر در بامبر که جماع نماید باعث دوستی آید و عسل
 اگر بالند عمل کند اگر استغفار و مایه آن و در آن حوت
 سوخته و سرکه که کوبند و در آن خورش و استغفار
 کدام که باشد و از آن آب پاشند و در آن کوبند و در آن جماع
 دینی موجب دوستی شود و اگر با آب کوبند و کاه و زبان و مایه آن و
 در آن در ماحوز و در زنجوش و خمر فارسی و عود و جام و
 از هر یک شالی نباتی که سی دهند که او عاشق باشد عشق از
 دماغش برود و اگر کسی در طالع و سیاه و سیاه از
 و تخم کاه و کشت و بخت و فرا سبزی و فادانیا و
 قیصوم و کندنش از هر یک شالی نباتی که سی دهند که او عاشق باشد عشق از
 و در صحرایند و در سیاه خشک پاشند و در آن آب پاشند
 و کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق شود و اگر علی و علی
 بپوشند و بار و سی که بزرگ طلا کنند بعد از آن که
 برکت شود و اگر قصبه را بخرم و در شفت پاشند بعد از آن بخت



این کتاب از کتابخانه
 ملی و اسنادی ایران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۰۴۵۶
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۱

Handwritten text in Persian script on a marbled paper background. The text is written in a cursive style and includes several lines of prose. A large, bold, stylized signature or initial is visible on the left side of the page.

Handwritten text in Persian script on a plain, aged paper background. The text is written in a cursive style and includes several lines of prose. A large, bold, stylized signature or initial is visible on the right side of the page.



Loose material follows



UCLA Reprographic Service



من ۱ نظر و عمل

قسم ۱ طب نظر مقدمه و مقدمه ۱۲

مقاله ۱ اسباب و حرکت

باب ۱ ارکان آب خاک و همدار آن ص ۱۴

۲ ارواح حركت و نفث و بلغم ص ۱۵

۳ اعضاء

۱۶

۴ اعضاء و تشريح

مقاله ۲ اسباب و صورت ص ۱۶

باب ۱ مزاج

۲ قوت

مقاله ۳ اسباب و مزاج ص ۲۶

باب ۱ اسباب ضرر و فصل

فصل ۱ اهدا

۲ وکالت و نفث

۳ وکالت و نفث

۴ وکالت و نفث

۵ وکالت و نفث

۶ وکالت و نفث

۳۶

باب ۲ - اسباب غیر ضروری ۱۰۲

فصل ۱ اسباب تجمع بسته ضروری
 ۲ " عوارض نه ۵ / ارجاع نکرد ۵

مناکبه عم احوال و احواف ۲

- باب ۱ احوال و احواف
- ۲ " عوارض نه ۵ / ارجاع نکرد ۵
 - فصل ۱ عوارض نه ۵
 - ۲ " عوارض نه ۵
 - ۳ " عوارض نه ۵
 - ۴ " عوارض نه ۵
 - ۵ " عوارض نه ۵
 - ۶ " عوارض نه ۵
 - ۷ " عوارض نه ۵
 - ۸ " عوارض نه ۵
 - ۹ " عوارض نه ۵

۷۳ بجان

عوارض نه ۵

انذار با کوارت

مناکبه ۲ اسباب علی ۵۵

مناکبه ۱ فصل ۱۰

۱۳ فصل ۱ تدبیر جمع ضروری
 فصل ۲ " فصل

۸۵ فصل ۳ " ماکول سرور - فصل

کتاب ۱ ماکول
 ۲ " شروب

فصل ۴ " تدبیر ضارب و جبار

۵ " استزاع و اقباس

۶ " جاع

۷ " حلام

۹ " حوک سکون

۱۰ " حوک

۱۱ " مسنون

مناکبه ۲ " مناکبه ۲

۱۰

مستوفی منه فی عصر نظام

فصل ۱ مباحث سرد و گرمی

۲ در مستوفی فقه ۱۰۸

۳ در حدیث و معنی ۱۰۹

کتاب اجتهاد ابراهیم بن محمد

مقاله ۲ ابراهیم بن محمد (۲۰ باب)

باب ۱ - سرد و گرمی

۲ جسم

۳ گوشت

۴ پنبه

۵ زبان و زبان لب

۶ لثه و دندان

۷ حلق

۸ صدرا و تنفس

۹ قبه و شریک

باب ۱۰ - مستوفی

۱۱ مگر

۱۲ طحال

۱۳ اسهال - ۲۵۲

باب ۱۴ - اسهال ۲۴۶

باب ۱۵ - کله و کله ۲۴۷

باب ۱۶ - تناسل ۲۵۴

باب ۱۷ - رحم ۲۵۵

۱۸ مقعد ۲۶۹

۱۹ پست ۲۷۲

۲۰ نور و نور ۲۷۵

مقدمه در ابراهیم بن محمد (۲۱ باب)

مقاله ۳ حکایت ۲ باب ۱۸۰

باب ۱ - خمر و سر

۲ دق

۳ عفت

مقاله ۴ ابراهیم بن محمد (۲۲ باب ۲۹۰)

باب ۱ - اعدام ۲۹۰

۲ برادر ۲۹۶

۳ مراعات و خروج ۳۰۲

۴ کرد و خلق هر یک ۳۰۵

۵ جذام و ابراهیم بن محمد ۳۰۹

۶ مو ۳۱۵

۷ زینت ۳۱۸

مقاله ۵ زهر حیوانات ۳۴۴

باب ۱ شرح شارب زهر

۲ کزین و شربت

۳ " آدر و حیدرات

۴ " دفع نیرام طرد و شربت

کشت فند ۱

فصل ۲ ادر و ادرم اشرب ۲ مقدم

مقاله ۱ ادر و سوز دانه ۸ باب

۴۴۱ باب ۱ طبع ادر

۴۴۱ ۲ جرب

۴۴۹ ۳ لحوم البان

۴۵۱ — ۴ حرکه شیرین

۴۵۴ ۵ بقول — ۴۵۴

۴۵۷ — ۶ ترامل

۴۵۸ ۷ ادر و رطوب

۴۵۸ ۸ ادر و مرکب / ۲۱۸ باب

۵۸

باب ۱ کیفیت ترکیب ادر و اشرب تریاق

۲ تریاق — ۴۵۲

۳ سوزات

۴ مساجین اطریفت

۵ اشرب لوقات حرمت و بوب سکینیت

۶ فرم و مسهل مکمل

۷ حراریت

۸ جرب

۹ ایاریت

۱۰ سفونان

۱۱ مطبوعات لوقات

۱۲ حقین

۱۳ نیان و لوزیات

۱۴ ادران

۱۵ سحر و عطرات و شونان و لوزیات و غیره

ب ۱۶

۱۷ اطیبہ ضرورت نطردے

۱۸ ادب و شمع

۱۹ براہم ذرورائے

۲۰ صدور مسندت

من لمہ سزناک



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



